حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) www.sarbedaran.org **شماره ۱۸ آبانماه ۱۳۸۳**

عاطفه، دختر معصوم مردم فقیر و زحمتکش ما زیر دست و پای جانیان جمهوری اسلامی جان باخت و اشک حسرت بر دیدگان مردم جاری شد. حسرت انتقام از این جانیان، حسرت بلند کردن توفانی مهیب که طومار اینان را یکبار برای همیشه درهم پیچد؛ حسرت بر پا کردن آتشی که دودمان آخوندهای گندیده را بسوزاند و جان سرد جامعه ما را گرم کند. حسرتی که باید به اشتیاق و تلاش تبدیل شود.

زیرچهره زیبای عاطفه بنویسید:

حاجی رضائی، قاضی دادگستری جمهوری اسلامی، شخصا طناب دار را به گردن عاطفه ی ۱۶ ساله انداخت. قبل از اعدام، قاضی و ۲ تن از ماموران انتظامی اش به نام های ذبیحی و مولائی سه شبانه روز به وی تجاوز گروهی کردند. قاضی شخصا او را شکنجه داد که "اعتراف کند" ۲۲ سال دارد. قاضی اینکار را کرد تا قوه قضائیه جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی قاتل کودکان شناخته نشود (در چارچوب قانون اسلامی کارش بی نقص و عیب بود زیرا در ایران اسلامی طبق قانون می توان دختر را از ۹ سالگی به بعد کشت، فروخت و به او تجاوز شرعی کرد). پس از اعدام و بخاکسپاری عاطفه، جسدش را شبانه دزدیدند تا اثری از او نماند.

صفحه ۲

این است سند جنایت جمهوری اسلامی

و هر کوی و برزن را با آن پر کنید، آنچنان که ننگ این جنایت بر خاطره آحاد مردم کشور حک شود

خجسته و پیروز باد

فرا رسیدن مرحله تعرض استراتژیک در جنگ خلق نپال

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آغاز مرحله تعرض استراتژیک را اعلام نمود

- قتل رهبران مائوئیست نپال بدست ارتش سلطنتی

- فراخوان صدر حزب کمونیست نپال (م) به سازمان عفو بین المللی و سازمان های حقوق بشر

- سیاست حزب کمو نیست نپال (م) در مورد اجرای عدالت و رسیدگی به تخلفات جنائی در مناطق تحت حکومت قدرت نوین خلق

صفحه ۳

نقد جلائی پور:

نصایح فرماندار نظامی خمینی در مهاباد، به کردها! صفحه ۵

(و خط نشان هائی که برایشان میکشد)

نقد فیلم: اشک سرما صفحه ۱۱

- **مبارزات کارگران سقز در اول ماه مه و مباحثی که در حاشیه آن براه افتاد** صفحه ۱۳
- **بیاد آلبرت سهرابیان** صفحه ۱۹
- **ثبت درست تاریخ: حقایق در باره انقلاب فرهنگی** صفحه ۲۲
- **در باره کتاب پرنده نو پرواز** صفحه ۲۴

زیر چهره زیبای عاطفه بنویسید:

این است سند جنایت جمهوری اسلامی!

و هر کوی و برزن را با آن پر کنید،
آنچنان که ننگ این جنایت بر خاطره آحاد مردم کشورحک شود

حاجی رضائی، قاضی دادگستری جمهوری اسلامی، شخصا طناب دار را به گردن عاطفه ی ۱۶ ساله انداخت. قبل از اعدام، قاضی و ۲ تن از ماموران انتظامی اش به نام های ذبیحی و مولائی سه شبانه روز به وی تجاوز گروهی کردند. قاضی شخصا او را شکنجه داد که "اعتراف کند" ۲۲ سال دارد. قاضی اینکار را کرد تا قوه قضائیه جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی قاتل کودکان شناخته نشود (در چارچوب قانون اسلامی کارش بی نقص و عیب بود زیرا در ایران اسلامی طبق قانون می توان دختر را از ۹ سالگی به بعد کشت، فروخت و به او تجاوز شرعی کرد). پس از اعدام و بخاکسپاری عاطفه، جسدش را شبانه دزدیدند تا اثری از او نماند.

عاطفه کیست که گردانندگان جمهوری اسلامی این چنین از او در هراسند؟ عاطفه زن ایرانی است. ستمدیده و برده ای که اکنون یک آتشفشان بی قرار است. مردمی که در صحنه اعدام بودند شهادت می دهند، قاضی رضائی هنگام به دار کشیدن عاطفه گفت او "بخاطر زبان تندش اعدام می شود". عاطفه در دادگاه پرخاش کرد و به قاضی جواب داد. عاطفه وکیل نداشت اما زبان تندش ادعانامه ای برنده علیه نظام جمهوری اسلامی و قوانین دوران برده داریش بود؛ عاطفه به اعتراض حجابش را بسوی قاضی پرتاب کرد و گفت: من نباید اعدام شوم، **مجرمین واقعی باید اعدام شوند**. می گویند عاطفه "مهجور" بود. وی قبل از مرگ حکمی را صادر کرد که عاقلترین افراد این مرز و بوم صادر می کنند.

عاطفه، دختر معصوم مردم فقیر و زحمتکش ما زیر دست و پای جانیان جمهوری اسلامی جان باخت و اشک حسرت بر دیدگان مردم جاری شد. حسرت انتقام از این جانیان، حسرت بلند کردن توفانی مهیب که طومار اینان را یکبار برای همیشه درهم پیچد؛ حسرت بر پا کردن آتشی که دودمان آخوندهای گندیده را بسوزاند و جان سرد جامعه ما را گرم کند. حسرتی که باید به اشتیاق و تلاش تبدیل شود.

مدتی است که از وقوع این جنایت جگرخراش می گذرد. اما هنوز زخمی تازه است. قتل بیرحمانه و قانونی عاطفه اولین جنایت از نوع خودش نبود و بیان فشرده ضربات کشنده ی قانونی و اجتماعی است که هر روز و هر ثانیه بر زنان وارد می شود. جامعه دیگر تاب تحمل ادامه این همه جنایت را ندارد. صداهای اعتراض از گوشه و کنار بلند می شود و شتاب می گیرد. این واقعه می تواند تبدیل به یک مسئله سراسری و ملی شود. پرونده این جنایت می تواند تبدیل به یک ادعانامه ملی شود و در سطح جهانی بعنوان سند جنایت جمهوری اسلامی علیه زنان، به نمایش درآید.

یک حقوق دان و استاد دانشگاه که بسختی بتوان وی را منتقد رژیم خواند در نامه سرگشاده ای خطاب به رئیس قوه قضائیه ضمن تعریف و تمجید از شاهرودی با اشاره به عکس عاطفه رجبی در روزنامه ها به وی هشدار داده است که : "... تا پایان عمر از زیر بار آن نگاه معصوم رهائی نخواهید داشت." وی ضمن گناهکار دانستن قاضی شهرستان نکا و دیوان عالی کشور در رابطه با اعدام "غیر قانونی" عاطفه اظهار نظر کرده و می گوید، "حاشیه این پرونده از باب قانونی آنقدر فراوان است که مطمئن باشید در آینده رساله ها راجع به این واقعه خواهند نوشت." البته، وکلا و حقوق دانان و فعالین حقوق بشر برای همه گیر و جهانی کردن پرونده این جنایت، می توانند استدلالات حقوقی بیاورند اما زنان و مردان جامعه ما باید بدانند که داد عاطفه و زنان ایران را تنها با سرنگون کردن جمهوری اسلامی می توان گرفت. زن در جمهوری اسلامی برده است. و قانون کشور این موقعیت را با صراحت رسمیت بخشیده است.

از خود سوال کنید، این چه کشوری است که زن را بخاطر رابطه جنسی با مردی اعدام می کنند ولی مرد را بخاطر همان کار پس از ۱۰۰ ضربه شلاق آزاد می کنند؟ این کشوری است که در آن زن قانونا برده است. حاجی رضائی عاطفه را به جرم "زنای محصنه" و طبق قانونی که مربوط به تنبیه زنی است که به شوهر (یعنی به صاحب خود) بی وفائی جنسی کرده، اعدام کرد. اما عاطفه مجرد بود و طبق قوانین اسلامی فقط شلاق خوردن باید نصیبش می شد و اگر این شلاق خوردن سه بار تکرار می شد، بار چهارم مرگ نصیبش می شد! حال از خود سوال کنید، چه منطق بیمار و پوسیده ای پشت این قانون نهفته است که به زن مجرد (یعنی کسی که هنوز صاحب ندارد) تا ۳ بار "ارفاق" می کند و زن شوهردار را در جا اعدام می کند؟ این منطق عصر برده داریست و این کشوری است که قوانین عصر برده داری در آن حاکم است. زن شوهر دار یعنی برده ای که صاحب دارد. در عصر برده داری، برده ای را که به صاحبش خیانت می کرد در جا می کشتند تا برده های دیگر فکر خیانت به صاحب خود را نکنند. این است جمهوری اسلامی ایران. نه کم و نه بیش!

با این ترتیب، حتا طبق قوانین جزائی جمهوری اسلامی که هزاران راه برای مجرم شناختن زنان ارائه داده است، حاجی رضائی "غیر قانونی" عمل کرده است. مقامات قضائی جمهوری اسلامی نیز این را خوب می دانند اما دم بر نیاورده اند. دلیل این امر واضح است. موجودیت جمهوری اسلامی به سرکوب زنان وابسته است و نمی تواند پیامی جز سرکوب و وحشت برای زنان داشته باشد. سران رژیم در یکی از جلسه های اخیر خود به این نتیجه رسیده اند که "مسئله حجاب زنان برای جمهوری اسلامی مسئله پوشش نیست بلکه یک مسئله استراتژیک است". یعنی اینکه بود و نبود جمهوری اسلامی به سیاست های ضد زن آن وابسته است و هرگونه کوتاه آمدن در این زمینه موجودیت رژیم را بخطر می اندازد. زن ستیزی جمهوری اسلامی فقط بخاطر آن نیست که می خواهد آئین و آداب اخلاقی اسلام را به زنان تحمیل کند. هر چند این مشغله ارتجاعی و پوسیده بخودی خود رنج و مصائب بیحساب برای زنان به بار آورده است و منشاء جنایاتی است که مردان جامعه مستمرا علیه زنان مرتکب می شوند و عامل اصلی خودکشی های گسترده در میان زنان است. اما مسئله فقط این نیست. همه می دانند که همین قضات قوه قضائیه و پاسداران و نیروهای انتظامی قوه مجریه که دختری را به جرم "اعمال منافی عفت" اعدام می کنند خودشان شبکه های سودآور فحشا و صادرات زن به شیخ نشینها را اداره می کنند. بر کسی پوشیده نیست که حاکمیت نظام اسلامی ۳۰۰ هزار فاحشه حرفه ای تولید کرده است. پس مسئله جمهوری اسلامی از این اعدامها تحت عنوان "حفظ عفت" چیست؟ جواب این است که سرکوب زنان برای موجودیت جمهوری اسلامی یک شرط لازم است. برای همین قاضی رضائی را حتا پس از اینکه توسط نیروهای اطلاعات رژیم دستگیر شد و اعتراف کرد که قبل از اعدام عاطفه به وی تجاوز کرده است، به چند ضربه شلاق محکوم کرده و آزادش کردند. سران رژیم جمهوری اسلامی بدین طریق می خواهند یکبار دیگر به زنان بفهمانند که " در این نظام شما برده اید و برده خواهید ماند"! قاضی رضائی با اعدام عاطفه در ملاء عام می خواست تاکید کند که "شما زنان پشیزی هم نمی ارزید و دمار از روزگارتان خواهیم آورد"!

حال از خود سوال کنید آیا می توان جواب این پیام ها را بطور مسالمت آمیز داد؟ مگر نه اینکه این رژیم از بدو تاسیس خود به زنان اعلان جنگ داده و این جنگ را بطرق مختلف پیش برده است؟ آیا وظیفه عاجل کمونیستها این نیست که خشم زنان را به نیروی عظیم، به توفانی که برج و باروی جمهوری اسلامی را درهم شکند، تبدیل کنند؟ توده های زن در جامعه ما آماده اند که متشکل شوند. اما نه در تشکلات مصالحه جو و خوش آب و رنگ و دفتر و دستک دار. بلکه در تشکلاتی رزمنده که بتواند نیروی زنان را برای یک مبارزه جدی با رژیم ضد زن جمهوری اسلامی آماده کند. زنان آماده اند که در جنبش زنان متشکل شوند نه برای همزیستی با جمهوری اسلامی و تلاش برای اصلاح آن، بلکه برای کندن بنیادهای این رژیم خونخوار و بیرحم. برای اینکه طناب دار را از گردن عاطفه ها بیرون آورند و بر گردن رهبران و سرای جمهوری اسلامی بیندازند. ■

خجسته و پیروز باد

فرارسیدن مرحله تعرض استراتژیک در جنگ خلق نپال

حزب کمونیست نپـال (مائوئیـست) آغـاز مرحله تعرض استراتژیک را اعلام نمود

برگرفته از: سرویس خبری جهانی برای فتح

در بیانیه مطبوعاتی به تاریخ ۳۱ آگوست، حزب کمونیست نپال (م) تصمیمات اتخاذ شده توسط جلسه گسترده کمیته مرکزی حزب را اعلام کرد. این جلسه به مدت ده روز برگزار شد. این نشست در یکی از مناطق پایگاهی روستائی، در سالنی مزین به شعار ها و پارچه های رنگارنگ و در شرایطی که توسط گردان امنیتی ویژه ی **ارتش رهائیبخش خلق** و توده های وسیع محافظت میشد برگزار شد. جلسه توسط صدر کمیته مرکزی **پراچاندا** هدایت شده و با شرکت تمام اعضای کمیته مرکزی، که در جبهات و مسئولیت های گوناگون در حال جنگ بوده اند بغیر از آنانیکه در دست دشمن اسیر میباشند، برگزار شد.

جنگ انقلابی در نپال در سال ۱۹۹۶ آغاز شد و از استراتژی **جنگ درازمدت خلق** که توسط مائو تسه دون طی انقلاب چین تدوین شد، پیروی میکند. این جنگ خلق از یک مرحله نسبتاً بلند به نام مرحله "دفاع استراتژیک" گذشته است. در مرحله دفاع استراتژیک نیروهای انقلابی از نیروهای دشمن ضعیفتر هستند و باید طی مرحله ای طولانی از طریق دست زدن به عملیات چریکی علیه دشمن، قوای خود را زیاد کنند. این جنگ خلق از مرحله "تعادل استراتژیک" نیز گذشته است. در مرحله تعادل استراتژیک طرفین نسبتاً مساوی هستند و هیچکدام هنوز قادر به نابودی قطعی دیگری نیست و جنگ هر چه بیشتر از طریق دست زدن به جنگ درمقیاس بزرگ و عملیات متحرک و موضعی مشخص میشود. حزب نپال میگوید رسیدن به مرحله "تعادل استراتژیک" بمعنای آنست که کل جامعه وجود دو دولت مختلف را که هر یک ارتش ها و موسسات مربوط بخود را دارند، تشخیص میدهد. در این مرحله، هم انقلابیون و هم رژیم سلطنتی برای ورود به مرحله نهائی که تعرض استراتژیک نام دارد و سرنوشت جنگ را بطور قطع روشن می کند، آماده میشوند. از نظر تئوری مائوئیستی، انقلابیون هنگامی مرحله "تعرض استراتژیک" را شروع می کنند که بتوانند هدف این مرحله را که نابودی قطعی نیروهای مسلح دشمن و برقراری حاکمیت خلق در سراسر کشور است را برآورده کنند.

ارتش رهائیبخش خلق، در سال ۲۰۰۱ ایجاد شد و به این ترتیب نیروهای نظامی جنگ خلق، از سطح نیروهای عمدتاً چریکی به سطح ارتش منظم انقلابی، ارتقاء یافت. جلسه کمیته مرکزی، اعلام کرد در حال حاضر ارتش رهائیبخش خلق دارای سه لشگر است. این به معنای آ نست که علاوه بر لشگر های شرق و غرب کشور که قبل از این توسط ارتش رهائی بخش خلق (پی ال ا) و تحت رهبری حزب سازمان یافته بودند، اکنون یک لشگر دیگر در منطقه مرکزی کشور سازمان یافته است. اینجا منطقه ایست که پایتخت رژیم سلطنتی نپال درآن قرار دارد و قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم در آنجا متمرکز است.

حزب به یکسان بر ضرورت ارتقاء مهارتهای ارتش رهائی بخش و گسترش وسائل، منابع و رشد کیفی تعداد افراد تاکید مینماید. بیانیه جلسه کمیته مرکزی اعلام کرد علاوه بر ۳ لشگر، ۹ تیپ و ۲۹ گردانی که اکنون ارتش رهائی بخش را تشکیل میدهند، دست به گسترش میلیشیای خلق زده و آن را تا ۱۰۰،۰۰۰ عضو متشکل در گروهان های تحت رهبری ارتش رهائی بخش و در سطح بخش و ناحیه افزایش خواهد داد. بیانیه مطبوعاتی میگوید " نقشه جدید شامل آموزش های دفاعی و تعرضی جدید برای تعلیم توده های وسیع برای مقابله با تجاوز خارجی است و این شامل آمادگی برای دست زدن به جنگ تونل علیه تجاوز خارجی است. در جنگ های کره و ویتنام علیه آمریکا، استفاده از تونل ها برای حفاظت رزمندگان و شهروندان و حملات ناگهانی، ابزار مهمی برای خنثی کردن قدرت هوائی دشمن بود.

بیانیه کمیته مرکزی هشدار داد که دولت توسعه طلب هند می خواهد با اتکاء به آمریکا دست به مداخله مستقیم علیه جنگ خلق در نپال بزند. به گفته بیانیه مطبوعاتی، دستگیری برخی از کادرها و رهبران حزب در شهر های مختلف هند، منجمله دستگیری رفیق کیران، عضو کهنه کار کمیته دائم حزب، پیش درآمدهای سیاست مداخله مستقیم هند در رابطه با سرکوب جنگ خلق در نپال می باشند. این خطر در هفته های اخیر، پس از جلسه گسترده کمیته مرکزی حزب، افزایش یافت. شر بهادور دوبا، نخست وزیر نپال، از سوی هند به دهلی نو احضار شد. در این دیدار به مدت پنج روز با مانموهان سینگ نخست وزیر هند و دیگر وزرا و مشاوران ارشد هند به مذاکره نشست. موضوع اصلی مذاکرات مسئله جنگ خلق در نپال بود. در ازای امضاء قراردادهای اسارت بار اقتصادی، حکومت هند موافقت کرده است سه هلیکوپتر پیشرفته سبک، ۲۰،۰۰۰ تفنگ اینساس، ۱۵،۰۰۰ تفنگ اتوماتیک ۶۲،۷ میلیمتری(اس ال آر)، ۵۰۰۰ مسلسل با کالیبر های مختلف، ۸۰۰عدد کامیون و جیپ، ۱۰۰ عدد ماشین ضدمین(ام پی وی اس)، ژاکت ضدگلوله، کلاه خود، مین های زمینی، سیم خاردار و دیگر مواد جنگی به رژیم سلطنتی نپال بدهد. علاوه بر این قول داده است برای ارتش سلطنتی نپال مربیان نظامی تامین کند. مسئله فرستادن ارتش هند برای مداخله مستقیم، اکنون علناً در مطبوعات هند مورد بحث است. نخست وزیران نپال و هند بر سر معاهده استرداد مجرمین بین دو کشور بحث کردند و توافق نمودند آنرا در ماه اکتبر به نتیجه برسانند. هند در حال حاضر چند تن از رهبران حزب کمونیست نپال (م) را در بازداشت دارد. اینها عبارتند از موهان بایژیا، سی پی گاجورل و دیگر رهبران واعضاء حزب. در حال حاضر استرداد آنان مخالف قوانین هند است. البته نیروهای پلیس هند هر از گاهی فعالین مائوئیست نپالی را ربوده و مخفیانه آنها را به رژیم سلطنتی نپال تحویل می دهند.

سرویس خبری روزنامه "هیمالیا" که در کاتماندو مستقر است در شماره ۱۰ سپتامبر روزنامه خود نوشت، " جیمز اف موریاتی سفیر آمریکا در نپال، امروز گفت کشورش برای تضمین آن که مائوئیستها از خارج کمکی دریافت نکرده و هرگز قادر به تسخیر پایتخت نباشند از نزدیک با هند همکاری میکند." موریاتی اضافه کرد، " هند نقش بزرگی در حل مشکل مائوئیستها دارد. با توجه به کمک نظامی و دیپلماتیکی که برای نپال فراهم نموده است، به این نتیجه رسیده ام که به مائوئیستها اجازه داده نخواهد شد کاتماندو را تسخیر بنمایند." کمک خود آمریکا به رژیم سلطنتی نپال، از ۲۲ میلیون دلار به ۴۰ میلیون دلار درسال، افزایش یافته است.

در واکنش به تهدیدات مداخله گرانه هند و آمریکا جلسه کمیته مرکزی حزب به تمام خلق برای مقابله با تجاوز خارجی فراخوان داد و گفت: " یکپارچه در میدان های سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی علیه تسلیم طلبی دولت کهن، مداخله توسعه طلبانه هند و خطر قریب الوقوع تجاوزات نظامی بپا خیزید... استقلال نپال و مردم نپال را با تبدیل کل کشور به میدان جنگ، میتوان حفظ کرد؛ باید کل مردم را رزمنده نموده و استراتژی

جنگ را به افق های جدیدی علیه هرگونه دخالتگری توسط امپریالیسم و الحاق گری آن، ارتقاء داد." بیانیه مطبوعاتی میگوید در چنین مبارزه ای می توان روی " همدردی و حمایت توده های وسیع خلق نپال (منجمله پرسنل میهن دوست درون ارتش دولت کهن سلطنتی) و همچنین حمایت توده های عدالتخواه هند، و نیز مردم سراسر جهان" حساب کرد. حزب تاکید کرد که حاکمیت کامل برای خلق نپال به معنای رژیمی سلطنتی یا شکلی از حاکمیت فئودالیستی و سرمایه داری بزرگ در اتحاد با ستمگران خارجی نیست؛ بلکه به معنای یک جمهوری واقعی است که در آن مردم خودشان در اتحاد با مردم جهان، قدرت سیاسی را در دست دارند.

جلسه کمیته مرکزی، یکرشته موضوعات سیاسی و ایدئولوژیک بسیار مهم در رابطه با ایدئولوژی کمونیستی و مسائل تئوریک مارکسیستی را مورد بحث قرار داد و تاکید کرد که، جهت کسب پیروزی در انقلاب نپال و خدمت به انقلاب جهانی پرولتاریا، ضروری است که تمام مولفه های مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی) از طریق بکاربست ماتریالیسم دیالکتیک، تکامل یابد. جلسه تصمیماتی را درین رابطه اتخاذ نمود.

قتل رهبران مائوئیست نپال بدست ارتش سلطنتی

- فراخوان صدر حزب کمونیست نپال (م) به سازمان عفو بین الملل و سازمان های حقوق بشر

- سیاست حزب کمونیست نپال (م) در مورد اجرای عدالت و رسیدگی به تخلفات جنائی در مناطق تحت حکومت قدرت نوین خلق

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح- ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۴

ارتش سلطنتی نپال ۶ تن از رهبران و کادرهای انقلابی را در ۵ سپتامبر به قتل رساند. دو تن از آنان عبارت بودند از رفیق شرمن کونوار (بیشال) عضو کمیته مرکزی حزب *کمونیست نپال (مائوئیست)* و کمیسر لشگر ششم از *ارتش رهائی بخش خلق* و رفیق موهاچاندرا گوتام (کومار) عضو علی البدل کمیته مرکزی. آنان پس از شرکت در یک جلسه مهم کمیته مرکزی در راه بازگشت به سر وظایف سیاسی خود در منطقه شرق بودند. مائوئیستها در اعتراض به این قتل ها یک اعتصاب سراسری دو روزه در روزهای ۲۸ و ۲۹ سپتامبر را فراخواندند. پراچاندا، صدر حزب کمونیست نپال (م) در تاریخ ۷ سپتامبر بیانیه ای صادر کرده و ضمن محکوم کردن این قتل های جبونانه خاطره جانباختگان را گرامی داشت. او در این بیانیه گفت این رفقا غیر قابل جایگزین هستند. او اعلام کرد که گرفتن انتقام این رفقا از طریق دست یافتن به پیروزی در میدان نبرد در اولین نقشه تعرض استراتژیک که اکنون حزب در حال رهبری آن است ممکن می باشد. او خاطرنشان کرد که این قتل ها در چارچوب "عملیات جستجو" که بطور هماهنگ میان دولتهای نپال و هند در نزدیکی سرحدات پیش برده می شود صورت گرفته است. وی گفت این واقعه هر چه روشن تر خطر تجاوز هند به نپال را نشان می دهد.

پیشرفت جنگ خلق، رژیم شاه گیاندرا را منفرد و کاملا وابسته به آمریکا و هند کرده است. او می خواهد جنگ خلق را از طریق دو روش عمده شکست دهد. دست زدن به خشونت گسترده و بدون تبعیض مانند بمباران گردهمائی های توده ای، کشتن دهقانان و "ناپدید" کردن و کشتن هزاران تن مردم عادی و دست زدن به قتل رهبران و کادرهای انقلابی. مرتجعین نپال از همان ابتدا دست به شکار و قتل رهبران انقلابی زده اند و برای اینکار اغلب به جاسوسان و خبرچینان اتکا کرده اند. اخیرا ارتش سلطنتی در دهکده ای در شرق نپال خبرنگار جنگی هفته نامه جانادش به نام بداری خادکا را کشت و به دروغ گفت که وی در درگیری مسلحانه کشته شده است. یک شاهد عینی به **جانادش** گفت که سربازان این خبرنگار را گرفتند، لباسهایش را کندند و او را با قنداق تفنگ زدند و چشمهایش را از حدقه درآوردند و سپس دهان و تمام صورتش را خرد کردند.

حال این رفتار را مقایسه کنید با رفتار انقلابیون مائوئیست با اسرای خود. در ۲ سپتامبر ارتش رهائی بخش خلق، رامش راجبانشی را که رئیس پلیس دپارتمان تحقیقات رژیم سلطنتی است دستگیر کردند. در ۳ سپتامبر یک سرباز ارتش سلطنتی به نام تارا خانال بدست ارتش رهائی بخش افتاد. این دو نفر پس از اینکه تعهد سپردند دیگر در کشتن مردم نپال توسط رژیم سلطنتی شرکت نکنند در روز ۴ سپتامبر در حضور خبرنگاران و سازمان های حقوق بشر آزاد شدند.

چه چیزی باعث چنین تفاوتی در رفتار دو ارتش است؟ یکی ازاین ارتش ها برای رهائی خلق می جنگد و غیر از خلق نقطه اتکاء دیگری ندارد و باید بطور روزافزون صفوف خلق را متحد کند تا بتواند پیروز شود. اما ارتش دیگر، برای حفظ زنجیرهای بردگی خلق می جنگد و بطور روزافزون خلق را در کلیتش نشانه می گیرد. در این جنگ، ارتش سلطنتی هیچ نقطه اتکائی ندارد بجز دست زدن به ترور و ارعاب خلق.

در چارچوب به قتل رسیدن رهبران و اعضا دستگیر شده مائوئیست، پراچاندا صدر حزب کمونیست نپال (م) بیانیه ای خطاب به سازمان عفو بین الملل و دیگر سازمان های حقوق بشر در نپال و جهان صادر کرد. قبلا سازمان عفو بین الملل نامه ی سرگشاده ای به پراچاندا فرستاده بود و ضمن افشای جنایات رژیم نپال، از حزب کمونیست نپال (م) تقاضا کرده بود که دست از "ربودن اختیاری اهالی" بردارند. پراچاندا در جواب به عفو بین الملل روشن کرد که حزب وی دست به چنین اعمالی نزده است و در واقع چنین اعمالی بر خلاف سیاستهای حزب است و حزب بدون دلایل روشن دست به دستگیری و بازداشت افراد نمی زند. او گفت اولا این یک "دروغ وقیحانه" است که حزب، دانش آموزان و معلمان و دیگر اقشار مردم را "می رباید" و یا بزور آنان را وادار به شرکت در جلسات آموزش سیاسی و یا مراسم دیگر می کند. این دروغ ها صاف و ساده تبلیغات رژیم سلطنتی است. (خبرگزاری های خارجی به این نظریه که مائوئیستها مردم را با زور به مراسم سیاسی و فرهنگی خود می آورند می خندند.)

پراچاندا در نامه اش سیاست حزب در مورد اجرای عدالت در رابطه با جرمهای جنائی را تشریح کرد و گفت، دولت نوین خلق که اکثر مناطق روستائی را تحت کنترل دارد موظف است در رابطه با مواردی مانند قتل، تجاوز، دزدی، نابودی احشام و اموال عمومی و غیره تحقیق کرده و درصورت لزوم دستگیر کند. جاسوسانی که به رژیم ارتجاعی در کشتن مردم عادی و انقلابیون و رهبران انقلابی کمک می کنند نیز در زمره جانیان قرار داده می شوند. **در حکومت نوین خلق، تنبیه افراد بخاطر جرائم مشخص صورت می گیرد و افراد بخاطر نظریات سیاسی و وفاداری های سیاسی شان تنبیه نمی شوند؛ در واقع تنبیه افراد بخاطر عقاید سیاسی شان برخلاف سیاست حزب می باشد.** و کسانی که پس از تحقیقات و یا برگزاری دادگاه بیگناه شناخته می شوند، آزاد می شوند. رفیق پراچاندا تاکید کرد، "ما همیشه پس از انجام تحقیقات فاکتها را منتشر می کنیم." وی گفت، "ما انتظار داریم که شما در چنین اموری به ما یاری کنید که عدالت بسود خلق جاری شود." وی در ادامه نامه به عفو بین الملل و دیگر سازمان های مشابه گفت، "ما نیز فروتنانه از همه کسانی که نگرانند درخواست می کنیم توجه کنند که همه این تلاشها در بحبوحه واقعیت پیچیده ی یک جنگ داخلی زشت در جریان است." رفیق پراچاندا نتیجه گیری می کند که " ما از سازمان های حقوق بشر می خواهیم که به هزاران مورد از ربوده شدن ها، ناپدید شدن ها، شکنجه شدید و قتل که بدست دولت کهن ارتجاعی صورت می گیرد و مقدار زیادی سند و مدرک دال بر اینها موجود است توجه کنند. اخیرا رفقای کمیته مرکزی ما رفیق بیشال و رفیق کومار پس از به اسارت درآمدن بشدت تحت شکنجه قرار گرفتند و به قتل رسیدند. این یک سند غیرقابل انکار و آشکار است. ما از همه فعالین حقوق بشر می خواهیم که دست به تحقیقات مستقل در مورد این واقعه بزنند. ما می خواهیم همه کسانی که نگرانند، تبلیغات رژیم کهن را باور نکنند. این نوع درکها تنها تعصبات سیاسی را دامن زده و فعالیتهای بشر دوستانه را تضعیف می کند."■

نصایح فرماندار نظامی خمینی در مهاباد، به کردها !

(و خط و نشان هائی که برایشان می کشد)

اخیرا یکی از افراد کهنه کار رژیم جمهوری اسلامی به نام جلائی پور، به ارائه یکسری تحلیل و نظردر مورد مسئله ملی بطور عام و مسئله ملی کرد بطور خاص، پرداخته است. وی سخنان خود را در مرداد ۸۳ (یعنی مصادف با ۲۵ امین سالگرد لشگرکشی ارتش و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی به کردستان و سرکوب خونین خلق کرد) در نشست دفتر مطالعات دفتر تحکیم وحدت (شاخه دانشجوئی رژیم جمهوری اسلامی) و در شهریور ۸۳ در نشست شاخه جوانان "حزب مشارکت اسلامی" ارائه کرده است. (اولی مندرج در روزنامه شرق شماره ۲۵۹ بتاریخ ۱۸ مرداد - ۸ اوت و دومی در گزارش خبری خبر گزاری ایسنا به تاریخ ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۴)

جان کلام جلائی پور

جلائی پور به روش دوم خردادی ها، برای موجه جلوه دادن و ظاهر الصلاح کردن نظرات خود از "گفتمان دموکراسی" استفاده می کند. هر چند این سخنان را برای دانشجویان وابسته به جمهوری اسلامی و در چارچوب آموزش آنان ارائه داده است اما هدف اصلی وی تبیین یک دیدگاه و سیاست برای طبقات حاکمه ایران (حال و آینده) در قبال خواستهای ملی ملت کرد و نیروهای سیاسی کردستان است. حرفهایش، ظاهر آشتی جوئی با مردم کردستان دارد اما باطنا سرد و حسابگرانه و ارتجاعی است. محور سیاستی که ارائه می دهد این است که میان طبقات بالای ملل مختلف ایران (یعنی طبقات بورژوا ملاک فارس و ترک و کرد و غیره) و نمایندگان سیاسی آنان، یک اتحاد سه رتبه ای شکل بگیرد: اتحاد مرکزی میان شوونیستهای فارس مشتمل بر هیئت حاکمه فعلی ایران و سلطنت طلبان سرنگون شده؛ اتحاد رده بعد بحول محور ایرانی – شیعه یعنی میان شوونیستهای فارس و ناسیونالیستهای افراطی آذری. و رده بعد اتحاد بورژواملاکان کرد با این اتحاد ایرانی – شیعه، از موضعی تبعی. وی، ضمن نفی و انکار خواستهای ملی کردها، می گوید باید امتیازاتی به طبقات بالای کرد داد؛ امتیازاتی مانند راه پیدا کردن به سطوح مختلف مدیریت (منظور از "مدیریت" ارگان های دولتی است) و اختصاص سهم بیشتری از بودجه و امتیازات اقتصادی از طریق درست کردن یک استان جدید کردی (استان مکریان). وی تلویحا و تصریحا چند نکته را خاطرنشان می کند: هر تقاضای دیگر مانند خودمختاری جغرافیائی و فرهنگی و فدرالیسم با چماق نظامی جواب خواهد گرفت؛ و اینکه آمریکا و ترکیه هم طرفدار دولت مرکزی اند! لب کلام جلائی پور به کردها این است: متاسفم ولی واقعیات را باید قبول کنید وگرنه زندگی برایتان سخت می شود!

وی سعی می کند مودبانه و با لحن سازش و آشتی، مردم کردستان را خطاب قرار دهد، اما نمی تواند جلوی احساسات واقعی خود را بگیرد. جلائی پور، ضمن موجه شمردن سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی در کردستان در ۲۵ سال گذشته، تهدید می کند که اگر مردم کردستان در رابطه با خواست های ملی خود پافشاری کنند، بازهم "هزینه سنگین" خواهند پرداخت.

سه موضوع در سخنان وی برجسته است:

یکم، موضع شوونیستی و فاشیستی طبقات حاکمه ایران در مورد نفی وجود ملل تحت ستم در ایران (بخصوص در رابطه با ملت کرد) . وی سعی می کند این موضع را در لفافه ای روشنفکرانه ارائه دهد و از حالت خام و زمخت رضاخانی و آتاتورکی در آورد. برای همین یکسری تئوری ها را از "خارج" به عاریت گرفته و آنها را هم بطور مغشوش و همراه با ادعای جعلی در مورد تاریخ ایران استفاده می کند.

دوم، می گوید، اگر کردها می خواهند چشم امید به قدرتهای خارج ببندند باید بدانند که قدرتهای خارجی هم طرف دولتهای مرکزی را می گیرند.

سوم، برای ائتلاف با طبقات بالای کرد طرح ارائه می دهد و در صفوف اپوزیسیون انقلابی دانه می پاشد تا تزلزل را در صفوف آنان دامن زند.

جلائی پور کیست؟

خبرگزاری ایسنا (خبرگزاری دانشجوئی ایران وابسته به جناح اصلاح طلب حکومت) وی را بعنوان "عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران" و "عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت اسلامی ایران" معرفی می کند. اما حمید رضا جلائی پور مسلمان، کیست؟ وی یکی از اعضای موسس و مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از پایه گذاران سپاه پاسداران است. شک نیست که وی در مورد کردستان صاحب نظر است چرا که پس از به قدرت رسیدن رژیم خمینی در سال ۱۳۵۷ و در جریان لشگر کشی به کردستان و سرکوب خلق کرد، وی فرماندار نظامی شهر مهاباد شد؛ او هنگام سرکوب خونین خلق کرد هم رکاب جلادان معروف همچون خلخالی و چمران و ابوشریف و صیاد شیرازی بود و بی شک در کنار ملاحسنی در کشتار قارنا و قلاتان نقده حضور داشت. در سال ۱۳۶۲ در زمان حکمرانی اش در مهاباد، حکم اعدام ۵۹ تن از زندانیان سیاسی را امضا کرد؛ وی حتا پس از اینکه تغییر لباس داده و "اصلاح طلب" شد از این اعدام ها و از نقش فاشیستی خود در کردستان دفاع کرد. این بیوگرافی واقعی جلائی پور است.

اعدام انقلابیون کرد – سنندج سال ۱۳۵۸

عظمت طلبی و سلطه جوئی ملت حاکم

جلائی پور حاضر نیست ملل ساکن ایران را **ملت** بخواند و آنان را **قوم** خطاب می کند. این زبان کهنه و همیشگی طبقات حاکم فارس در ایران، طبقات حاکم ترک در ترکیه و طبقات حاکم عرب در عراق بوده است. جلائی پور برای "دموکراتیک" کردن مسئله، ملت فارس را نیز قوم می خواند و یک چیزی به نام "ملت مدنی" می تراشد که می گوید همه "اقوام ایران" را در بر میگیرد. البته، عظمت طلبان ملت حاکم در ایران از زمان رضاشاه به بعد همیشه این طور حرف می زده اند. این نه زبان واقعیت که زبان دیپلماتیک حکام است. واقعیت آن است که در ایران ملت های مختلف، با موطن و فرهنگ و زبان خاص خود وجود دارند و این ها با هم دارای حقوق برابر نیستند بلکه طبقات حاکمه یک ملت بر ملل دیگر ستمگری ملی می کند.

جلائی پور احکام زیادی علیه ملل تحت ستم ایران و بخصوص ملت کرد صادر می کند. او می گوید، مبارزه خلق کرد علیه ستم ملی باعث شد که رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی اقتدارگرا شوند. او می گوید ناسیونالیسم کردی (که او اسمش را می گذارد "ناسیونالیسم قومی") در تضاد با دموکراسی است و بعنوان شاهد مدعای خود می گوید: " ناسیونالیسم کردی به اقتدارگرایی در ایران کمک کرده است، همچنان که نتیجه شعار خودمختاری برای کردها و حتی ادعای تشکیل دولت خودمختار در دوران پهلوی به اقتدار آن رژیم ـ به عنوان دولت مرکزی ـ دامن زده و پس از انقلاب نیز انرژی و نیروی انسانی بسیاری برای سرکوب کردن آن هزینه شد.»

جلائی پور تاکید می کند که ناسیونالیسم قومی به اقتدارگرائی می انجامد و در پاسخ به این پرسش که چرا ناسیونالیسم قومی به اقتدارگرایی می‌انجامد میگوید: " ناسیونالیسم قومی به طور عام و ناسیونالیسم کردی به طور خاص متوجه نیستند که در چه کوره‌ای می‌دمند. آنان ناسیونالیسم کردی را تبلیغ می‌کنند و در مقابل، قدرت مرکزی که قدرت و توان بیشتری دارد به ترویج ناسیونالیسم ایرانی می‌پرازد و به این ترتیب با بزرگ نمایاندن خود (اقتدارگرایی) آنان را سرکوب می‌کند همچنان که پیش از انقلاب رژیم پهلوی فارس‌گرایی را و پس از انقلاب شعیه‌گرایی را در مقابل ناسیونالیسم کردی، الم کردند.»

به این ترتیب، به گفته جلائی پور اول ناسیونالیسم کردی بوجود آمد و بعد در واکنش به آن فارس گرائی و شیعه گری علم شد! استادی که به این واضحی تاریخ را وارونه بنویسد حتما باید ارتش و نیروهای امنیتی پشتش باشند تا بر سر کار بماند. قاضی جلائی پور، رای به محکومیت ملل تحت ستم ایران می دهد. چرا؟ چون جزو طبقات حاکمه است و منافع طبقات حاکمه حکم می کند که ساختار سیاسی ایران بر پایه سلطه یک ملت بر ملل دیگر باشد. در واقع جلائی پور حرفهای کهنه شوونیستهای فارس در ایران و شوونیستهای آناتورکی در ترکیه و شوونیستهای بعث در عراق را تکرار می کند و می گوید علت اینکه ما شما را سرکوب کردیم این بود که شما می خواستید به برابری ملی برسید.

بنا به اعتراف خود جلایی پور ملل تحت ستم ایران به ضرب و زور "سلاحهای مدرن" دولت مرکزی تن به حاکمیت آن داده اند. نگاهی به کارنامه خونین جمهوری اسلامی در ارتباط با خلقهای تحت ستم ایران، از بدو تاسیس آن در ۲۲ بهمن ۵۷ و نگاهی به قانون اساسی فئودالی جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد که جلائی پور دروغ می گوید که ملت گرائی کردها و بقیه ملل تحت ستم به اقتدارگرائی و فارس گرائی و شیعه گری دولتی پا داد. بنیانگزاران جمهوری اسلامی (که جلائی پور در ستون فقرات آن بود) از بدو تاسیس آن نه فقط در قانون بلکه در عمل نیز مردم ایران را تجزیه کردند. هنوز زخمهای گلوله های شاه بر پیکر مردم بهبود نیافته بود که پاسدار جلائی پور تحت فرمان امامش نوروز مردم سنندج را به خون کشید و متعاقب آن در ۲۸ مرداد ۵۸ کردستان مورد هجوم نظامی قرار گرفت و در همان زمان در خوزستان، تیمسار مدنی جلاد دست به کشتار خلق عرب زد! حال سوال اینجاست که چه کسانی مردم ایران را تکه پاره و تجزیه می کنند؟

بر کسی پوشیده نیست که خمینی طرح "حکومت اسلامی" خود را قبل از بقدرت رسیدن نوشته بود. جلائی پور ادعای مسخره وقلابی می کند که قانون اساسی جمهوری اسلامی در بر گیرنده "ناسیونالیسم مدنی" یعنی تضمین حقوق برابر شهروندی فارغ از ملت و نژاد و مذهب است. این دروغ است و خودش هم مجبور است این ادعا را پس بگیرد. قوانین جمهوری اسلامی در زمره تبعیض گراترین قوانین کشوری در جهان است. قوانین حکومت اسلامی مردم ایران را به طرق گوناگون و متنوع تجزیه می کند: به جنس اول و دوم، به مذهب اول و دوم، به اهل ذمه و کفار، به فرهنگ اول و دوم و غیره. کردها و بلوچ ها و ترکمن ها و عربها قانونا جزو شهروندان درجه دومند زیرا متعلق به مللی هستند که مذهبشان مورد نفرت حکام فاشیست مذهبی است. (هر چند مذهب شیعه و سنی سر و ته یک کرباسند و هر دو افیون توده هایند اما مذهب شیعه بدلیل آنکه مذهب رسمی حکام اسلامی است و قبل از قدرت گیری ااینها، مذهب رسمی سلاطین ایران بوده است، مقام و موقعیتی سرکوبگرانه دارد). زبان رسمی ایران، فارسی است که زبان مادری بقیه ملل ایران نیست. فرزندان ترک و بلوچ و عرب و کرد و ترکمن مجبورند به فارسی درس و کتاب بخوانند و تلویزیون و رادیو گوش دهند. "ملت مدنی" آقای جلائی پور نه در نوشته (قانون) موجود است و نه در واقعیت. بنابراین حرف مفت است. ظهور ملت مدنی تاریخا مدیون ریشه کن شدن فئودالیسم در عرصه قدرت سیاسی، مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوده است و برای اولین بار در تاریخ با

گزیده ای **درباره فدرالیسم** از حقیقت شماره ۳، بهمن ۱۳۸۰

....اخیرا رفیق عبدالله مهتدی رهبر سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان (کومله) در گفتگوئی با رادیو پیک ایران که در سایت اینترنتی بروسکه نصب شده است، مسائلی را در رابطه با حل مسئله ملی در ایران و بطور مشخص کردستان، و همچنین در مورد هویت ایدئولوژیک سازمانشان طرح کرده که ما فرصت را مغتنم شمرده و به طرح نظرات خود در قبال برخی از آن موضوعات میپردازیم. در اینجا به ۳ موضوع که بی ارتباط با هم نیستند، بسنده خواهیم کرد. اول، در باره ارائه طرحی به نام ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران . دوم، در باره اینکه چرا کومله از اصطلاح کمونیسم در تعریف جهان بینی و اهداف اجتماعی خود استفاده نمیکند. سوم، کومله از تجربه تشکیل حزب کمونیست چگونه جمعبندی می کند.

.....

.ما کمونیستها پیگیرانه و با صراحت از "حق تعیین سرنوشت ملی" به مثابه حق دموکراتیک تخطی ناپذیر ملل تحت ستم در ایران دفاع میکنیم. "حق تعیین سرنوشت" یعنی اینکه حتی اگر یکی از ملل تحت ستم در ایران خواهان جدائی باشد، این حق را دارد. اینکه استفاده از این حق بد است یا خوب، مساله ای است که باید بطور دموکراتیک و درون خلق مورد بحث و جدل قرار گیرد و مرتجعین و امپریالیستها و شووینیستها در این بحث جائی ندارند. حق تعیین سرنوشت همانند حق زمین برای دهقان بی زمین، مانند حق طلاق برای زنان، مانند حق داشتن مذهب و یا لامذهب بودن، مانند حق آزادی بیان، مانند حق چاپ و نشر، مانند حق اعتصاب برای کارگران، از حقوق دموکراتیک پایه ای مردم ماست.

اما نقد ما راجع به نظرات رفیق مهتدی در مورد شعار فدراتیو چیست.

.....

ما با این حرف رفیق مهتدی موافقیم که فدرالیسم یک فرم یا شکل است که طیف گسترده ای از چپ تا لیبرال میتوانند با آن توافق کنند. بنابراین، ما قصد نداریم بدون روشن شدن محتوای طرح کومله، در مورد فرم فدراتیو نظر موافق یا مخالف بدهیم. بدون مشخص شدن محتوای یک ساختار سیاسی، چنین موافقت و مخالفتی امکان ناپذیر و غیر ضروری است. بله، هر طبقه ای میتواند از این شکل استفاده کند. سوالی که داریم این است: محتوای طبقاتی دولت فدرال مورد نظر شما چیست؟

ستم ملی را یک ساختار سیاسی طبقاتی معین بوجود آورده است. ساختار دولت کنونی را که ستمگری ملی یکی از ارکان آن است، از زمان قاجار، قدرتهای استعماری در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی، به زور توپ و تفنگ، بوجود آوردند. سوال اینجاست که چه طبقه ای و طی چه نوع

رشد سرمایه داری در اروپا بوجود آمد. در کشورهای موسوم به "جهان سوم" نابرابری ملی (همانند پدرسالازی) یکی از مظاهر بقایای فئودالیسم است؛ هر چند رشد سرمایه داری باعث رشد مبارزه برای کسب برابری ملی می شود اما تحمیل این نابرابری و تبعیض یکی از شاخص های جوامع نیمه فئودال نیمه مستعمره است.

ملت مدنی در ایران فقط در یک صورت و آنهم در نتیجه سرنگونی نظام بورژوا ملاکی وابسته به امپریالیسم در ایران که نابرابری ملی یکی از بنیانهای آن است، می تواند بوجود آید. طلایه های شکل گیری یک مردم متحد و یکپارچه، برابر و مساوی، در مبارزات متحدانه مردم ایران خود را نشان داده است. تاریخ گذشته شاهد غیرقابل انکار این واقعیت است که مردم ایران درآن دوره در دو جبهه قرار گرفتند. آنانی که طرفدار رژیم فاشیستی مذهبی جمهوری اسلامی بودند و آنانی که علیه آن مبارزه می کردند. این دو جبهه بر پایه مرزهای ملی شکل نگرفتند. مردم ترقیخواه و ضد رژیم در مبارزه علیه حکومت جمهوری اسلامی، در کنار مبارزه مسلحانه خلق کرد و مبارزات دهقانان ترکمن صحرا قرار داشتند. درسال ۵۸، دانشجویان مبارز از هر ملتی (و بیش از همه دانشجویان فارس که اکثریت دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل می دادند) دانشگاه را به یکی از مراکز کمک رسانی به مبارزه مسلحانه در کردستان کرده بودند و بدرستی این کار را بخشی از مبارزه برای برقراری دموکراسی مردمی در ایران می دانستند. پرستاران و دکترهای بیمارستان های تهران برای کمک رسانی پزشکی و داروئی به مبارزه مسلحانه کردستان بسیج شده بودند. دستور خمینی در ۲۸ مرداد ۵۸ که گفت، "به تمامی قوای بری، بحری و هوائی دستور می دهم که عازم کردستان شده وغائله کردستان را خاتمه دهند" ناظر بر شکل گیری و قوام این جبهه سراسری در مقابل رژیم جمهوری اسلامی بود. مبارزه خلق کرد عین دموکراسی طلبی بود و به خاطر داشتن این خصلت، امواج انقلاب دموکراتیک را به سراسر ایران می فرستاد. برای همین برای خمینی و همپالگی هایش قابل تحمل نبود.

جلائی پور البته بدلیل مبارزاتی که ملل تحت ستم ایران طی چند دهه علیه حکومتهای شوونیست کرده اند نمی تواند زشتی شوونیسم (عظمت طلبی ملی) فارس و شوونیسم تئوکراتیک شیعه را انکار کند. بنابراین در جائی می گوید سه نوع "قوم گرائی" برای دموکراسی در ایران خطر است. « دسته اول، ناسیونالیسم مذهبی محافظه کاران است ... از نظر آنها ملت ایران که شامل همه اعضای یک واحد سیاسی که از حقوق برابر برخوردار باشند، نیست. بعضی از شهروندان در واحد سیاسی ایران خودی تر و بعضی غیر خودی تر اند. دسته دوم، ناسیونالیسم قومی است که پایگاه آن نه در بالای هرم جامعه که در پائین هرم در مناطق قومی ایران است. وقتی در جامعه، ناسیونالیسم مدنی و اراده باهم برابر زیستن بنا به هر دلیلی تضعیف شود، مصالح و مواد ناسیونالیسم قومی در میان اقوام کرد، آذری، بلوچ و ترکمن وجود دارد. در شرایط عادی این مصالح به صورت مقاومت قومی خود را نشان می دهد ولی در صورت ضعف حکومت مرکزی، این مقاومت می تواند بصورت امواج تخریب کننده ناسیونالیسم قومی ... (در آید). دسته سوم، ناسیونالیسم قومی است که از سوی بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور تبلیغ می شود. " (می گوید منظور از دسته سوم سلطنت طلبان و ناسیونالیست های ترک هستند). (به نقل از روزنامه شرق شماره ۲۵۹ – ۱۸ مرداد)

اما از میان این سه خطر، فقط روی خطر دسته دوم تاکید می گذارد. البته این طبیعی است زیرا دسته های دیگر در حاکمیت هستند و طبعا برای حاکمیت خطری ندارند. خطر آنجائی است که بقول جلائی پور "در پائین هرم" جامعه پایه دارد. یعنی جائی که توده های مردم از ستم ملی در عذابند و می خواهند از شر آن خلاص شوند. این "پائین هرم" است که از سلسله مراتب موجود احساس خفقان می کند و می خواهد آن را بهم بزند. پتانسیل انقلابی و دگرگون کننده مبارزه خلقهای تحت ستم علیه ستمگری ملی، دقیقا در همین جاست. اکثریت مردم جامعه، فارغ از اینکه متعلق به چه ملتی باشند، در این مبارزات ذینفع هستند.

نقد راهبردها یا سیاست چماق و شیرینی

جلائی پور در بخشی از سخنانش، بقول خودش به "نقد راهبردهای کردها" می پردازد و به زعم خودش ثابت می کند که در تاریخ مبارزات کردها، خواسته هائی مانند استقلال یا خودمختاری و یا فدرالیسم غلط بوده و این راه ها عقیم هستند. مشخصا می گوید مبارزه مسلحانه در کردستان باعث شد که مردم کرد نتوانند به هیچ یک از خواستهایشان برسند و اگر بجای مبارزه مسلحانه به چارچوب جمهوری اسلامی گردن می گذاشتند، حتما به چیزهائی می رسیدند!

آیا جلائی پور فکر نمی کند ممکنست یکی بپرسد آن عده از مردم ایران که به چارچوب جمهوری اسلامی گردن گذاشتند چه نصیبشان شد که کردها از آن محروم ماندند؟ شکست مبارزه مسلحانه جنبش کردستان به دشمنان خلق کرد فرصت می دهد که چنین ادعاهائی بکنند. اما یک چیز برای توده های مردم وانقلابیون کرد روشن است: مبارزه مسلحانه انقلابی در کردستان با وجود آنکه، در این دور، شکست خورد اما باعث شد که توده های محروم کردستان سرشان را بلند کنند و افق های دورتر و امکان پذیر رهائی کامل را ببینند. برای محرومان و ستمدیدگان هیچ چیز لذت بخش تر و رهائی بخش تر از آن نیست که شکنجه گران خود را مستاصل و عاجز کنند و به چشم خود ببینند که می توانند اینکار را بکنند و ببینند که وقتی بلند می شوند و بروی جانیان بالفطره ای مانند جمهوری اسلامی اسلحه می کشند تمام انقلابی میتواند آنرا از بین ببرد. تاریخ ثابت کرده است که مساله ملی در تحلیل نهائی یک مساله طبقاتی است.

یعنی اینطور نیست که کیفیت و روش حل مساله ملی، برای همه طبقات کردستان (کارگر و دهقان و ملاک و سرمایه دار) علی السویه است. بهیچوجه اینطور نیست. طبقه کارگر و طبقه ملاک سرمایه دار کردستان دو نقطه نظر کاملا متفاوت بر سر چگونگی حل مساله ملی دارند. طبقه کارگر خواهان حل کامل و نه ناقص مساله ملی است و روش حل آن سرنگونی دولت حاکم، انجام انقلاب دموکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش است. مهم است که رفیق مهتدی ماهیت طبقاتی دولت فدراتیو مورد نظرش را روشن کند. ترکیب طبقاتی دولت فدرالی چیست؟ در دولت دموکراتیک فدراتیو مورد نظر کومله چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست دارد؟ و چه طبقاتی از قدرت سیاسی محرومند؟ این دولت فدراتیو دموکراتیک چه ساختار اقتصادی اجتماعی دارد؟

رفیق مهتدی ضمن اینکه بدرستی میگوید شکل فدراتیو شکلی است که برای نظامهای اجتماعی گوناگون قابل استفاده است، طوری از فرم فدراتیو صحبت می کند که انگار این فرم بخودی خود متضمن بسیاری از حقوق مردم است و استقرار آن (تحت هر ساختار اقتصادی اجتماعی) منافع مردم کردستان، حق تعیین سرنوشت ملل، حق شراکت مردم در امور مملکت و در امور خودشان، دموکراتیزه کردن ایران و غیره را تامین میکند.

اما این واقعیت ندارد. با بررسی مثالهائی که خود رفیق مهتدی میزند میتوان روشن کرد که شکل فدراتیو در هر جای دنیا که اتخاذ شده "بهترین شکل اداره کشور" برای همه طبقات نبوده است بلکه برای طبقه حاکم بوده است. بنابراین، اگر در ایران قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان باشد، آنگاه در حکومت فدرالی کردستان، زحمتکشان کرد صاحب مقدرات خود خواهند شد وگرنه در دولتهای فدرال بورژوائی و فئودالی، موقعیت کارگران و دهقانان و زنان تغییر اساسی نمی کند. چند مثال را که خود رفیق مهتدی هم ذکر میکند بررسی کنیم.

دولت هند دولت فدراتیو است. در چارچوب کشور هند، ملل گوناگون با شدت و ضعفهائی تحت ستم ملی هستند. آن ملل تحت ستمی که ثروتمندتر و پوستشان روشن تر است کمتر نابرابرند. اما اقوامی که از زمان هجوم آریائیها به هند به کم حاصلترین و بدترین زمینها رانده شده اند، هنوز آنچنان فقیر و گرسنه اند که در مزارع موش شکار کرده و میخورند. پاکستان یک کشور چند ملیتی است و بر پایه ساختار فدراتیو اداره میشود و ساختار دولتی بسیار نامتمرکزی دارد. هر ایالت توسط پارلمان محلی و توسط طبقات بورژوا ملاک خود آن ملت اداره میشود. معذالک توده مردم در اداره امور خویش و مملکت هیچ مشارکتی ندارند. نامتمرکز بودن ساختار دولت بهیچوجه متضمن دموکراتیک بودن پاکستان نیست.

ستمدیدگان دیگر به دیده عشق و احترام بـه آنـان می نگرند. اینها اثرات ماندگار و الهام بخش مبـارزه مسلحانه در کردستان است.

قصد جلائی پور از سرزنش مبـارزه مـسلحانه و یادآوری سرکوبهای خونین جمهـوری اسـلامی در کردستان، تزلزل انداختن در نیروهـای اپوزیـسیون کردستان است.

وقتی نقد جلائی پور از "راهبردهـای کردهـا" را می خوانیم متوجه می شویم که لـب کلامـش ایـن اسـت: "مـا نمـی گـذاریم موفـق شـوید، پـس راهبردهایتـان غلـط اسـت." بـدون اغـراق جـوهر استدلالش همین است. وی سـه عامـل را بـه رخ کردها می کشد: یکم، ما (دولت مرکزی) زور نظامی مان از شما بیشتر است پس سرکوبتان می کنـیم و هزینه می دهید؛ دوم، ناسیونالیسم ما (ایرانیگـری و شیعه گری) از ناسیونالیـسم شـما قـوی تـر اسـت. سوم، به لحاظ جهـانی هـم شانـسی نداریـد چـون آمریکا با ماست!

به جملات زیـر توجـه کنیـد کـه چگونـه ایـن تهدیدات سه جانبه را در پوشش "نقـد" انجـام مـی دهد. جلائی پور در نقـد راهبردهـای کردهـا مـی گویـد: « اولـین راهبـرد "تـشکیل دولـت مـستقل کردی" بوده است و اینکه خود را ملتی بدون دولت مـی‌داننـد. ... نخـست اینکـه بـرای تحقـق چنـین دولتی، شروطی لازم است از جمله آنکه سه دولـت ایران، عراق و ترکیه، اجازه تشکیل دولـت مـستقل کردستان را بدهند در حالی کـه هـیچ یـک از ایـن کشورها به علت عقبه قوی ناسیونالیسم داخلی کـه دارند، حاضـر بـه جـدایی بخـشی از کشورهایـشان نمی‌شوند.» . پس از این به نقد راهبرد خودمختاری می پردازد و می گوید، «علـت دیگـر عقـیم بـودن راهبرد خودمختاری آن است کـه حتـی بـا همـراه شدن آن با حرکات و جنگ های چریکی هم موفـق نشده است چرا که دولت متمرکز وسیع مرکزی که به سلاح‌هـای مـدرن مجهـز اسـت، آنهـا را حـذف کرده‌اند. » استدلال از این توخـالی تـر نمـی شـود: غلط است چون مـا توانـسته ایـم آنهـا را سـرکوب کنیم!

همین حرفها را در نقـد فدرالیـسم پـیش مـی کشد و می گوید این یکی از آن یکی غیر واقعی تـر است. چرا؟ چون به ادعای ایشان، « قدرت مرکزی سابقه‌ای ۲۵۰۰ ساله در ایران دارد.» جلائی پور می گوید اگر طـرح فدرالیـسم در عـراق قابـل شـنیدن است، در ایران اصلا قابل شنیدن هم نیست « چون ایران ۲۵۰۰سال است کـه شـکلی یکپارچـه دارد و نیازی به فدراتیو شدن ندارد.»

اینکه یک استاد دانشگاه، بجای مـستند حـرف زدن می تواند یاوه بهـم ببافـد و چاخـانی بـه ایـن بزرگی بکند که ایران ۲۵۰۰ سال حکومت مرکـزی داشته، خـود حکـایتی اسـت! ایـران حتـا در دوران صفویه حکومت مرکزی نداشت و مشخصا کردستان کنونی در اداره حکومت محلی مکریان بود.

جلائی پور وقتی در استدلال کم مـی آورد متوسـل بـه تهدیـد مـی شـود و مـی گویـد: « بزرگتـرین مشکلات در زمان اجرایی کردن حکومت فدراتیو به وجود خواهد آمد و هزینـه‌هـای بـسیاری را در بـر خواهد داشت». (برای کسانی که با فرهنـگ لغـات این جانیان آشنا نیـستند بایـد توضـیح دهـیم کـه منظور از "هزینه" سرکوب نظامی خونین است).

یکی دیگر از دلایل مخالفت جلائی پور با طـرح فدرالیـسم ایـن اسـت کـه مـی گویـد، فدرالیـسم دسـتاوردهای "مدرنیتـه" (منظـورش دسـتاوردهای رضا شاه است) را منحل می کند. و یادآور می شود: « گسترش سازمان اداری و دولتی در ایران از جمله همین دستاوردهاست. اگرچه محافظه‌کاران در پـی انحـصارطلبی در آن هـستند ولـی نبایـد بـه بهانـه تشکیل حکومت فدراتیو یکپـارچگی آن را از میـان برد و آن را به چند قطعه تقسیم کـرد و پـس از آن بـــه دنبـــال فـــدراتیو کـــردن آن بـــود.»

استدلال دیگر او در نقد فدرالیـسم، تحلیـل از اوضاع جهان است. وی می گوید اینهائی کـه طـرح فدرالیسم را می دهند، « مفهوم جهانی‌سازی را بـه خوبی درک نکرده‌انـد و بـا ایـن تـصور کـه پـس از جهانی شدن و نزدیک شدن حکومت‌هـای مرکـزی به یکدیگر و در نهایت ضـعیف شـدن آنهـا فرصـت مناسـبی بـرای بـروز و ظهـور ناسیونالیـسم قـومی کـردی خواهنـد یافـت، دم از حکومـت فـدراتیو مـی‌زننـد. در حـالی کـه در جهـان جهـانی شـده، دولت‌های ملی، مهمترین بازیگران عرصـه خواهنـد بود و این به معنـی ضـعیف شـدن دولـت مرکـزی نیـست، بلکـه دولـت مرکـزی کـارکرد جدیـدی می‌یابد.» به عبـارت دیگـر او مـی گویـد، نفـع سرمایه داری جهانی و قدرتهای بزرگ در آن اسـت که ایران را از طریق اتکاء به طبقات بورژوا مـلاک و مرتجعین فارس (یعنی سلطنت طلبان و جمهـوری اسلامی ها) پیش ببرد.

این که منافع امپریالیستها امروزه چه سیاسـتی را به آنها دیکته می کنـد، موضـوعی اسـت کـه در اینجا مورد بحـث نیـست. امـا کمونیـستها همـواره سعی کرده اند این مسئله را روشن کنند کـه سـتم ملی در ایران بخشی از یک ساختار مدرن وابسته به امپریالیسم است و مشخصا از زمان رضاشاه به بعـد بـا قیمومیـت امپریالیـسم انگلـیس در ایـران پایـه گذاری شد. کردستان ترکیه و عراق مشخصا طبـق عهدنامه های امپریالیستی لوزان و ورسـای تبـدیل به ملل تحت ستم دولتهای ترکیـه و عـراق شـدند. جالب است کـه جلائـی پـور بـازهم بـرای "محکـم کردن" استدلالش دست به تهدیـد مـی زنـد و مـی گوید، جهانی شدن به تقویت شوونیسم فرهنگـی و دینی ایرانی نیز منجر خواهد شد تقویت هویت‌یابی پس از جهانی شدن تنها بـه تقویـت هویـت قـومی نمی‌انجامد بلکه تقویت هویت فرهنگـی و دینـی را نیز در پی خواهد داشت. در چنین شرایطی ایرانیت ایرانیان (ناسیونالیسم ایرانی) نیز قوی‌تر مـی‌شـود و چه بسا ایرانیان خارج از کشور را نیز شامل شود.»!! منظورش این است که طبقـات حـاکم در ایـران "از عقبه ناسیونالیستی قوی برخوردارند" و حتمـا روی دست ناسیونالیسم کردی می زنند.

اما آقای جلائی پور بهتر است یک حقیقت را به شما یادآوری کنیم:"عقبه ناسیونالیستی" شما بسیار ارتجاعی بوده و در تضاد بـا منـافع اکثریـت مـردم ایران قرار دارد. در حالیکه ناسیونالیـسم کـردی در

در این کشور ساختار فدراتیو در واقع ظـرف ائـتلاف طبقات فئودال سرمایه دار است. چنین ،ساختاری به بهترین وجهی منافع بخشهای مختلف طبقه بـورژوا ملاک پاکستان را برآورده میکند.

در آمریکا دولت فدرالی بر پایه سطح عالی از تمرکـز و درهم تنیدگی اقتصادی که در نتیجه رشد سرمایه داری بوجود آمده، قرار دارد و به آن خدمت میکنـد. با وجود آنکه ساختار فدرالی آن کـاملا بـا پاکـستان متفاوت است در آنجا یکـی از بـی شـرمانه تـرین و شدیدترین ستمهای ملی برقرار است: ستم ملـی بـر سیاهان و پورتوریکوئی ها و غیره. آمریکـای فـدرال برای حل مساله ملی، میان مردم بومی آمریکا (که به سرخپوستان مشهورند) پتوهای آلـوده بـه میکـرب طاعون پخش کرد تا با نسل کشی آنان مساله ملی را حل کند. فی الحال هم برای حل مساله ملی سیاهان مرتبا زندان میسازد و سیاهان را در آن جـا میدهـد. تقریبا تمام مردان سیاهپوست آمریکا حداقل یکبـار در طول عمر خود دستگیر میشوند. سیاهپوسـتان و لاتینها سی درصد جمعیت آمریکا را تشکیل میدهند اما شمار زندانیان سـیاه و لاتـین چنـد برابـر شـمار زندانیان سفید پوست است. ستمگری ملی آمریکا به درون آن محدود نمی شود بلکه آمریکا با لگد مـال کـردن اسـتقلال و حـق تعیـین سرنوشـت اکثـر کشورهای آسیا، آمریکای لاتین و آفریقـا بزرگتـرین ستمگر ملی در جهان است. در ضـمن قابـل توجـه است که در قرن ۱۹ آمریکا شـامل ایالتهـای فـدرال برده دار (در جنوب) و غیر برده دار(در شمال) بـود. این ساختار فدرالی در واقع برسمیت شناختن نظـام نیمه فئودالی و برده داری در جنوب و نظام سـرمایه داری در شمال بود.

از طرف دیگر، قرن بیستم شاهد یک ساختار فدراتیو با ماهیتی کاملا متفاوت از نمونه هـائی کـه در بـالا ذکر کردیم بود.

ساختار فدراتیو جمهوری سوسیالیستی شوروی کـه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ برقـرار شـد، کیفیتـا بـا دولتهای فـدرالی نیمـه فئـودالی پاکـستان و هنـد، فـدرالی بـرده داری آمریکـا، فـدرالی سـرمایه داری آمریکا متفاوت بود. این جمهوری فدراتیو، تا قبـل از احیـــاء ســـرمایه داری در شـــوروی، خـــصلتی سوسیالیستی داشت. یک انقلاب سیاسی و اجتماعی سوسیالیستی شده بود و طبقه کارگر چند ملیتی در همه جا قدرت سیاسی را داشت. بهمین جهت حقوق طبقه کارگر و خلقهای ملل تحت سـتم محـدود بـه اینکه طبقات فئودال و بورژوای ملت خودشان بر آنها حکومت کند نشد بلکه همزمان از ستم ملی و سـتم طبقاتی رها شدند. از این مثالهای تاریخی و معاصـر میبینیم که روشن کردن محتوای طبقاتی اجتماعی هر دولت فدرالی مساله را کیفیتـا متفـاوت میکنـد. بحث را در چارچوب شکل نگاه داشتن، موجب عـدم صراحت و لاجرم گیجی و ابهام میشود. پـس سـوال اینجاست که دولت فـدرالی پیـشنهاد شـده توسـط کومله در چارچوب چه نظام اقتـصادی و اجتمـاعی پیشنهاد میشود؟ محتوای طبقاتی آن چیـست؟ آیـا برای یک ایران سوسیالیستی پیشنهاد میـشود؟ اگـر چنین است بهتر است این مـساله را در شـعار خـود مشخص کنید.

تضاد با منافع اکثریت مردم ایران نیست. بلکه در تضاد با منافع طبقات حاکمه ایران قرار دارد. برای همین وقتی که خمینی دستور حمله به کردستان را داد، انقلابیون کمونیست و غیر کمونیست از سراسر ایران به کردستان رفتند تا از آن منطقه که پایگاه انقلاب دموکراتیک بود دفاع کنند.

بعد از چماق نوبت به شیرینی می رسد

جلایی‌پور سعی می کند علاوه بر نفی حقوق ملی کردها، تهدید و توهین و دروغ بافی، از کردها دلجوئی هم بکند. مثل همه امنیتی ها می داند که سیاست چماق برای موثر واقع شدن باید با شیرینی همراه باشد. او به حکومت های ایران انتقاد می کند که تاکید را بر ناسیونالیسم فرهنگی و قومی فارس یا شیعه گذاشته اند و "این با حقوق برابر همه شهروندان که از اقوام مختلف تشکیل شده اند، همراه نیست". در پاسخ به سوالی در مورد تبعیض‌های وارده به کردها می گوید:« یکی اینکه به آنان اجازه ورود به سطوحی از مدیریت داده نمی‌شود (همچنان که حضور جلالی‌زاده در هیات رییسه مجلس ششم برتابیده نشد) و دیگر آن که فرزندان آنها امکان آموزش زبان کردی ندارند.»

در بخش "شیرینی" او می خواهد دو کار کند: یکم، طرح ائتلاف معینی را به طبقات بالای کرد ارائه می دهد. به آنها می گوید، اجازه راهیابی به سطوحی از مدیریت کشور امکان پذیر است. و درجای دیگر می گوید، شاید بتوان یک استان کردی جدید (استان مکریان مشتمل بر بخشهائی از کردستان که در تقسیم بندی های رسمی کشوری جزو آذربایجان است) درست کرد و از آن طریق بخشی از بودجه مرکزی را به سوی طبقات بالای کرد سرازیر کرد. دوم، در ضمن میخواهد برای سازمان ها و روشنفکران اپوزیسیون کرد دانه بپاشد و در صفوفشان تزلزل بوجود آورده و گرایش مسالمت جوئی را تقویت کند. مشخصا بحثی را که در مزمت مبارزه مسلحانه براه انداخته روی به آنها دارد و می گوید بجای اینکار بیائید در ارگان ها و نهادهای جمهوری اسلامی کار کنید. چه دست و دلباز!

جلائی پور پس از نقد راهبردهای کردها، "رهیافت"های خود را جلو می گذارد. رهیافت اولش این است که باید روی "ناسیونالیسم مدنی" تاکید گذاشته شود. اما وعده های وی خیلی توخالی اند و مضحک آنکه برای وعده دادن به قانون اساسی جمهوری اسلامی تاسی می جوید. او می گوید، « تکیه بر ناسیونالیسم قومی و دینی به دموکراسی منتهی نمی‌شود چرا که ناسیونالیسم مدنی قائل به حقوق برابر برای تمام ایرانیان فارغ از رنگ و نژاد و دین و مذهب آنان است.» اما این ناسیونالیسم مدنی کجا تبیین شده است؟ وی جواب می دهد : « ناسیونالیسم مدنی در قانون اساسی ایران گنجانده شده، ولی مورد تاکید قرار نگرفته است .»

رهیافت دوم جلائی پور این است که « سازش میان ناسیونالیسم مدنی و قومی » توصیه شود. منظورش آن است که "ویژگی های فرهنگی" کردها و ملل دیگر ایران برسمیت شناخته شود.

جلائی پور پس از اینکه این دو "رهیافت" را می دهد آخرش اذعان می کند که شوونیسم ایرانی – شیعه ملت حاکم با ناسیونالیسم ملل تحت ستم در تقابل قرار خواهند گرفت و هشدار می دهد که « در صورت ضعف حکومت مرکزی، این مقاومت می تواند بصورت امواج تخریب کننده ناسیونالیسم قومی، اراده با هم زیستن ایرانیان را و فرایند دموکراسی خواهی را بیش از پیش با مشکل رو به رو کند.»

به این ترتیب جلائی پور دایره را می بندد و دوباره به بحث اول یعنی چماق حکومت مقتدر مرکزی باز میگردد!

چرا حالا؟

بحران سیاسی عمیق سراپای رژیم جمهوری اسلامی را در بر گرفته است. نارضایتی توده های مردم در سراسر کشور و حضور امپریالیسم آمریکا در منطقه، دو مولفه مهم این بحران است. هر دوی اینها در کردستان بهم گره خورده اند. بنابراین رژیم باید بدنبال چاره باشد. جلائی پور در چارچوب جوابگوئی به چنین ضروریاتی است که برای کردستان نظریه بافی می کند.

آنچه می توان به عنوان حکم صادر کرد این استکه پیشرط هرگونه ضربه زدن به ستمگری ملی در ایران سرنگونی دولت جمهوری اسلامی است. مبارزه مسلحانه در کردستان می تواند نقش مهمی درین راه ایفا کند بشرط آنکه در چارچوب استقلال و مبرا از هر گونه وابستگی سیاسی و دیپلماتیک به آمریکا و قدرتهای امپریالیستی دیگر و اسرائیل باشد. چنین مبارزه ای مطمئنا همراهی و پشتیبانی خلقهای ایران را خواهد داشت همانطور که ۲۵ سال پیش داشت. انقلابیون کمونیست به مبارزه ملی ملل تحت ستم بعنوان بخشی لاینفک از مبارزه کل مردم زحمتکش علیه ارتجاع و امپریالیسم می نگرند و همواره تلاش کرده اند توده های زحمتکش سراسر ایران را به این حقیقت آگاه کنند.

جلائی پور و رهنمودش به جنبش دانشجوئی

جلائی پوردر یکی از سخنرانی ها که برای شاخه دانشجوئی حکومت در دانشگاه ایراد کرده به دانشجویان حامی رژیم می گوید: "من مایلم در پایان بحثم به یک نکته در مورد جنبش دانشجوئی اشاره کنم. از اگذشته تا کنون جنبش دانشجوئی یکی از حاملان اصلی ناسیونالیسم مدنی در ایران بوده و هست. اما به خاطر فشارهائی که در سال های گذشته به انها تحمیل شده است این پیامد ناخواسته را داشت که در اطلاعیه ها و بیانیه های چند سال اخیر این جنبش، نقد و خطر ناسیونالیسم قومی را که از سه سو در ایران در جریان بوده، کمتر مورد توجه قرار داده است. این

نگاهی به حل مساله ملی از دیدگاه دموکراتیک

تحلیل واقع بینانه (ماتریالیست تاریخی) از سرچشمه ستم ملی و بررسی تجارب تاریخی ثابت میکند که حل مساله ملی در ایران با حل دو مساله عجین است. یعنی حل کامل و نه ناقص مساله ملی در گرو آنهاست: سرنگونی دولت حاکم و استقلال از امپریالیسم. بدون این دو، برآورده شدن حقوق و منافع خلق کرد و دیگر خلقهای ایران امکان ندارد.

وقتی میگوئیم ستمگری ملی یک رکن اساسی قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم در ایران است، وقتی میگوئیم که ستمگری ملی یک رکن اساسی تولید و بازتولید مناسبات اقتصادی حاکم در ایران است، یعنی اینکه حل مساله ملی با درهم شکستن دستگاه دولتی و شکافتن بافت مناسبات اجتماعی اقتصادی حاکم در ایران عجین است. دو پروسه نیست. بلکه یک پروسه است. از آنجا که ستمگری ملی دارای این کاراکتر بشدت سیاسی، اقتصادی واجتماعی است مبارزه علیه آن جبهه ای بسیار مهم برای سرنگونی دولت حاکم و متعاقب آن در هم شکستن مناسبات اقتصادی حاکم در ایران است. دولت و طبقات بورژوا ملاک و اربابان امپریالیست آنها بشدت در مقابل این مساله خواهند ایستاد. به این دلیل تنها اتحاد سراسری طبقه کارگر و خلقهای ایران می تواند به این مساله پاسخ دهد. این مساله را با پروسه های جدا نمیتوان حل کرد. اینطور نیست که جدا کردن اینها از هم یک کار غیر اخلاقی است. مساله آنست که غیر ممکن است.

بدون استقلال از امپریالیسم نیز نمیتوان مساله ملی را حل کرد. ستمگری و تبعیض ملی توسط امپریالیسم به دو شکل در کشورهای تحت سلطه تولید و بازتولید میشود:

یکم، کارکرد اقتصادی. رشد ناموزون سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران خود بخود میان مناطق متعلق به ملل مختلف شکاف عمیق بوجود می آورد. انباشت سودآور این سرمایه (سرمایه بوروکراتیک) وابسته به آن است که مناطق عظیمی از کشور عقب نگاه داشته شوند تا بتواند کارگران را فوق استثمار کند. اینکه بزرگ مالکی و روابط عشیرتی و فئودالی در مناطق متعلق به ملل تحت ستم برجسته تر و قویتر از سایر نقاط است صرفا محصول یکرشته تدابیر اداری نیست که به آن ترتیب حل شود. بلکه کارکرد سرمایه داری بوروکراتیک این عقب ماندگی را تولید و بازتولید میکند.

دوم، جدا از اینکه کارکرد اقتصادی موجود این ستم ملی را بازتولید میکند، سیاست عمدی امپریالیستها هم مبتنی بر آن است که ثبات سیاسی را در این کشورها از طریق سلطه یک ملت بر ملل دیگر حفظ کنند.

.....

توضیح: تمام این مقاله را می توانید در تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م) در بخش "موضوعات" و در فصل مربوط به مسئله ملی مطالعه کنید.

یکی از انتقادات من به جنبش دانشجوئی است."
(به نقل از روزنامه شرق تاریخ ۱۸- ۱۰- ۲۰۰۴)

بر کسی پوشیده نیست که "جنبش دانشجوئی" مورد نظر جلائی پور همان بازوی دانشجوئی جمهوری اسلامی در دانشگاه هاست. اما تا آنجا که به جنبش دانشجوئی واقعی مربوط است مطلقا ضروری است که دانشجویان مبارز بطور گسترده به افشاگری بر سر این فرد و نظریاتش در باره کردستان دست بزنند تا به این ترتیب گامی در جهت وحدت خلقهای ایران بردارند. دانشجویان مبارز بدون افشای ستم ملی که بر ملل تحت ستم ایران وارد می شود نمی توانند اتحاد دموکراتیک و مترقی در میان خود بوجود آورند. مسئله ستم ملی یکی از مهمترین موضوعاتی است که جنبشهای توده ای و بالاخص جنبش دانشجویی باید موضع صحیحی بر سر آن اتخاذ کند. این در واقع جزو میراث جنبش دانشجوئی ایران است که دانشجویان مبارز نسل کنونی باید از آن پاسداری کنند.

جنبش دانشجوئی ایران در سال ۵۸ با درک این که کردستان نماینده دموکراتیسم در ایران ودر مقابل تئوکراتیسم جمهوری اسلامی قد برافراشته به دفاع از آن برخاست. چه کسی میتواند چادرهائی را که دانشجویان در مقابل دانشگاه برای کمک رسانی به جنبش مسلحانه کردستان بر پا کرده بودند، به یاد نیاورد. اتحاد میان جنبش دانشجوئی و مبارزات خلق کرد آنچنان بود که خمینی اعلام کرد: « دانشگاه و کردستان مرکز توطئه علیه نظام شده است». کم نبودند دانشجویانی که از چار گوشه کشور برای خدمت به خلق و طی دورانی که دانشگاهها هنوز مورد هجوم "انقلاب فرهنگی" سروش و داروسته اش قرار نگرفته بود با کوله پشتی پر از دارو و از راههای صعب العبور راهی کردستان می شدند و همبستگی شان را با خلق کرد اعلام میکردند و در همان دوره کوتاه آموزش نظامی می دیدند و با روحیه ای سرشار از خدمت به خلق به مبارزه شان ادامه می دادند. چه کسی می تواند فراموش کند که یکی از شعارهای اصلی کارگران سندیکای پروژه ای آبادان در تظاهرات ده هزار نفره اول ماه مه ۱۳۵۸، دفاع از مبارزات مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی بود؟ همه اینها نتیجه فعالیت نیروهای کمونیست و انقلابی بود که باعث نزدیک شدن و همبستگی خلقها و هم سرنوشتی شان شده بود. "ملت مدنی" یا بهتر است بگوئیم یک مردم یکپارچه و متحد و برابر، در میدان نبرد علیه ارتجاع و امپریالیسم وبرای استقرار جمهوری دموکراتیک نوین و سوسیالیسم، زاده می شود. این راهی است پر پیچ و خم اما درخشان. این آینده ای است که با دستان خود بر روی ویرانه های کاخ ستمگران خواهیم ساخت.■

در باره فدرالیسم: در همین شماره حقیقت به ضمیمه ی این مقاله به نام "در باره فدرالیسم" رجوع کنید.

تظاهرات کارگران اول ماه مه ۱۳۵۸ در آبادان

با شعارهای مرگ بر آمریکا، مرگ بر سرمایه، زنده باد انقلاب جهانی و به پشتیبانی از مبارزات خلق کرد

کمونیستها و حل مسئله ملی

چشم انداز کمونیستها ایجاد جامعه و جهانی است که مردم آن به طبقات تقسیم نشده اند و هیچ شکلی از ستم در آن وجود ندارد. یک بخش اساسی از رسیدن به این هدف فائق آمدن بر شکاف میان ملل ستمگر و تحت ستم و برقراری حق تعیین سرنوشت ملل و تساوی ملل و خلقهاست. بهمین جهت برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) حق تعیین سرنوشت ملی (به معنای تشکیل دولت جداگانه) برای ملل تحت ستم ایران را برسمیت شناخته و در عین حال، اتحاد همه ملل ساکن ایران را در چارچوب یک ایران سوسیالیستی بعنوان مطلوبترین سیاستی که منافع توده های کارگر و دهقان همه ملل ساکن ایران را به حداکثر برآورده می کند مورد تاکید قرار داده است. این برنامه، اتحاد داوطلبانه ملل مختلف در چارچوب یک کشور سوسیالیستی واحد را در شکل برقراری حکومتهای خودمختار منطقه ای هر ملت، پیش گذاشته است.
اینها صرفا وعده نیستند. این برنامه ایست که کمونیستها در شوروی سوسیالیستی و چین سوسیالیستی به مرحله اجرا در آوردند و امروزه در اکثر نقاط کشور نپال که تحت حاکمیت مائوئیستهااست عملی می شوند. در کشور شوروی تا زمانی که سوسیالیستی بود (سالهای ۱۹۱۷ تا۱۹۵۴) و در چین تا زمانی که سوسیالیستی بود (۱۹۴۹-۱۹۷۶) سیاست خودمختاری ملل ساکن این کشورها بطور اکید پیاده شد. در اتحاد شوروی برای مللی که فقط به زبان خود صحبت می کرد، زبان نوشتاری نیز تکامل دادند. در چین انقلابی توده های ملل مختلف در تعیین اشکال مناسب خودمختاری دخالت می کردند و مرتبا این اشکال را تکامل می دادند. در مناطق اقلیتهای ملی که کمتر از هر جای دیگر توسعه یافته بود، صنایع ایجاد شد؛ نظام های بهداشتی وسیع و فراگیر بر پا شد؛ انستیتوهای مختلف برای مطالعه تاریخ و فرهنگ خلقهای مختلف و اشاعه آن ایجاد شد. تجربه شوروی سوسیالیستی و چین سوسیالیستی در زمینه ریشه کن کردن ستم ملی تجاربی بیسابقه قدرتمند بود؛ این تجربه نشان داد که راه انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی می تواند بسرعت توده های ملل تحت ستم را از یوغ ستم ملی برهاند در حالیکه راهی که طبقات فئودال و بورژوای این ملل ارائه می دهند بی انتهاست و هرگز به جائی نمی رسد.

نقد فیلم

ترفندها و هذیان های اشک سرما

اشک سرما ساخته عزیزالله حمید نژاد اکران عمومی شده است. این فیلم سال گذشته برای نخستین بار در جشنواره سینمایی فجر عرضه شد و همان موقع تنی چند از عوامل تولید و منتقدان سینمایی درباره موضوع و سناریوی آن بحثهایی را مطرح کردند. حرف همگی شان این بود که اشک سرما می خواهد با نگاهی جدید و واقع بینانه به ماجرای شکل گیری یک رابطه عاطفی در بستر درگیریهای کردستان ایران بپردازد. اینکه زن و مرد ماجرا در دو سنگر مقابل هم ایستاده بودند به گفته سازندگان فیلم به حساسیت مساله می افزود و به آن ویژگی می بخشید. به ادعای حمید نژاد اشک سرما از چارچوب کلیشه ای و یک جانبه نگرانه حاکم بر فیلمهایی که در مورد جنگ کردستان ساخته شده خارج شده و تصویری زمینی و قابل پذیرش از شخصیتهای دو طرف این جنگ ارائه می کرد. اما این ادعاها فقط ادعا بودند! اشک سرما فیلمی است تبلیغاتی علیه جنبش مسلحانه کردستان و صد البته به نفع رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه نظامی سرکوبگرش در آن منطقه. کم نیستند فیلمهایی که یک شرایط سیاسی و تاریخی مشخص را بستر و بهانه پرداختن به پدیده عشق و عاطفه فردی قرار داده اند اما اشک سرما چنین نیست. درست برعکس. در اینجا یک رابطه سر و دم بریده و مصنوعی عاطفی بهانه و پوششی برای تخطئه جنبش عادلانه یک ملت ستمدیده و تحریف چهره مبارزانش شده است.

داستان چیست؟ یک دیپلم وظیفه روشنفکر و صلح طلب که در بخش مهندسی ارتش متخصص مین یابی شده را به یک منطقه خطرناک اعزام می کنند. اینجا نیروی پیشمرگه کومله مرتب اطراف پایگاه ارتش مین می گذارد و از سربازان قربانی می گیرد. دختر چوپانی از اهالی همان منطقه که عضو تشکیلات روستایی کومله است در کمک به تیم مین گذار و همینطور در پرت کردن حواس سربازان مین یاب نقش اصلی را بازی می کند. بقیه ماجرا هم روشن است. دختر تحت تاثیر خوبی و انسانیت و از خودگذشتگی دیپلم وظیفه خوش تیپ قرار می گیرد. در مقابل استدلال و منطق او کم می آورد و به او دل می بازد. سرباز جوان هم با وجود چشم پاکی که از قرار یک خصوصیت ذاتی نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی است به دختر علاقمند می شود! ظاهرا کلید این علاقه جایی زده می شود که سرباز متوجه می شود دختر چوپان رمان می خواند و به این نتیجه می رسد که: "او روح بزرگی دارد." کومله قصد ترور متخصص مین یابی را دارد چون آوازه این جوان همه جا پیچیده و طی یکسالی که در یک پایگاه دیگر خدمت می کرده حتی یکبار هم صدای شلیک گلوله یا انفجار در آنجا شنیده نشده است! ترور ناموفق است. دست سرنوشت دختر و سرباز را وسط کولاک و بوران کنار هم قرار می دهد. سرباز جان دختر که در حال یخ زدن است را نجات می دهد. چند روزی را در یک غار با هم سر می کنند. بخش نظامی کومله با بیسیم به دخترک فرمان می دهد که همانجا حساب مین یاب را برسد. دختر چوپان دچار تردید می شود و دستور را اجراء نمی کند. سرانجام برفها آب می شود. ارتش از یکطرف و گروه نظامی کومله از طرف دیگر به سمت غار می روند تا از ماجرا سر درآورند. دختر را کومله ای ها دستگیر می کنند و سرباز را ارتش. هر دو مورد بازجویی قرار می گیرند. برای امتحان وفاداری دخترک را مامور مین گذاری نزدیک پایگاه می کنند و از دور او را تحت نظر می گیرند. سرباز هم دوباره سر خدمت بر می گردد اما ظاهرا خلع سلاح شده است. در صحنه سوزناک پایانی فیلم سرباز طبق معمول به مین یابی می رود و با علامتی که دختر چوپان کنار مین گذاشته است متوجه قضیه می شود. اما افراد کومله که با دوربین صحنه را می بینند احتمالا با شلیک گلوله مین را منفجر می کنند. دخترک هم که از خود بیخود شده به سمت سرباز می دود و روی مین دیگری می رود و کشته می شود. همین!

اینکه حمیدی نژاد هنگام نوشتن فیلمنامه اشک سرما به ترفندهای هالیوودی در فیلمهای شبیه به رامبو آگاه بوده یا بخش اطلاعاتی – امنیتی جمهوری اسلامی بعدا این نکات را در فیلم گنجانده تغییری در ماجرا نمی دهد. واقعیت اینست که در سناریوی اشک سرما دقیقا همان روانشناسی تماشاگر بکار گرفته شده که برنامه ریزان وزارت دفاع آمریکا و اف بی آی برای جهت دادن به افکار عمومی بکار می گیرند. برای مثال در مین گذاری ها و ترورهائی که نیروهای پیشمرگه کرد می کنند اتفاقا قربانیان همگی کرد از آب درآمده اند! دو سرباز مین یابی که اوایل فیلم کشته می شوند کرد هستند. کسی هم که اشتباها در جریان ترور زخمی می شود و برای مداوا به درمانگاه صحرایی ارتش انتقال می یابد (!) یک پیرمرد کرد است. با این ترفند سینمایی می خواهند به تماشاگر القاء کنند که دود مبارزه مسلحانه پیشمرگان کرد به چشم خود کردها می رود. نمایش کمک و همدردی قهرمان فیلم یعنی سرباز ارتش اشغالگر جمهوری اسلامی با روستائیان کرد بسیار شبیه ژستهای "مردمی" رامبو در ویتنام و راکی در شوروی سابق است. حتی صحنه معرفی متخصص مین یابی به افراد پایگاه که با شیرین کاری شجاعانه او در بی خطر کردن گلوله عمل نکرده خمپاره همراه است هم کپی صحنه اولیه معرفی کوماندوهای به اصطلاح قهرمان در فیلمهای هالیوودی است. همان خونسردی. همان نگاه ها. همان ژست ها. او حتی زبان کردی را هم بلد است و به وقت استراحت در چادر با خود ترانه کردی زمزمه می کند.

روی دیگر سکه اشک سرما تصویری است که از مبارزان کرد جلو می گذارد. از روناک شروع کنیم. همان دختر چوپان. سازنده فیلم به خیال خود می خواهد به این سئوال پاسخ دهد که چرا "یک دختر معصوم نوجوان روستایی با یک مشت کمونیست خدانشناس بیرحم همراه شده است"؟! خود روناک در صحبتهایی که با سرباز دارد تعریف می کند که در شهر بین پیشمرگه ها و نیروهای مسلح رژیم درگیری شده و برادر نوجوانش که در

سنندج ۱۳۵۸

خیابان مشغول کار بوده بطور اتفاقی تیر خورده و کشته شده است. حمید نژاد این واقعه را به شکل فلش بک نشان می دهد و باز هم خیلی حساب شده از نمایش اینکه گلوله را چه کسی به سینه برادر روناک زده پرهیز می کند. چرا که واقعیت چهره مزدوران مسلح رژیم اسلامی به عنوان قاتل مردم کردستان به هیچوجه نباید روی پرده بیاید. اشک سرما اینطور جلوه می دهد که چنین وقایع اتفاقی باعث می شود امثال روناک فریب سازمانهای مبارز مخالف جمهوری اسلامی را بخورند و درگیر نبرد شوند. حمیدی نژاد این را نمی تواند بفهمد یا موذیانه تلاش می کند مردم نفهمند که هر لحظه زندگی توده های مردم در کردستان زندگی تحت اسارت و ستم است. پیوستن دختران و پسران آزادیخواه کرد به مبارزه سازمان یافته علیه دشمن سرکوبگر در این واقعیت دیرینه و روزمره ریشه دارد و نه در اتفاقات و سوء تفاهمات. در دهه ۱۳۶۰ بسیار بودند دختران روستایی مثل روناک که مبارزه انقلابی مسلحانه پیشمرگان علیه قوای اشغالگر رژیم امید رهایی را در دلشان بیدار کرد. پس برخاستند و زنجیرهای پوسیده سنت و خرافه و مذهب که زن را ضعیف و درجه دوم قلمداد می کرد را از دست و پای خود برداشتند و آگاهانه درگیر مبارزه علیه قدرت سیاسی حاکم شدند. حرکت زنان پیشمرگه تصور غالب از نقش و جایگاه زن را در منطقه عمدتا روستایی و عقب مانده کردستان به میزان زیادی دگرگون کرد. باور و احترام به زنان مبارز و پیشرو جای تحقیر و تمسخر و سنگ انداختنها را گرفت.

چهره تحریف شده روناک در اشک سرما با تصویر وارونه ای که اشک سرما از اعضای گروه پیشمرگه بنمایش می گذارد تکمیل می شود. حمیدی نژاد تلاش دارد در مقابل "نگاه پاک" سرباز به روناک "نگاه ناپاک" رهبر گروه را قرار دهد. این تلاشی بیشرمانه از سوی مدافع رژیمی است که تجاوز به زنان زندانی سیاسی یکی از روشهای ثابت شکنجه اش بوده و قوانین و احکام شرعیش توجیه کننده انواع تجاوز به کودکان و زنان است. هدف اصلی او از اینکار همان هدف همیشگی رژیم اسلامی است یعنی بی اعتماد کردن مردم نسبت به سازمانهای سیاسی و بدنام کردن مبارزان. اشک سرما مناسبات بین روناک و گروه را متزلزل و پر تنش نشان می دهد. غیر واقعی تر از همه اینکه روناک به یک سرباز غیر کرد ارتش اشغالگر جمهوری اسلامی اعتماد می کند اما از اینکه چند پیشمرگه جدید فارس هستند برآشفته می شود و به آنان خصمانه نگاه می کند. و سرانجام اینکه بعد از سرپیچی روناک از کشتن سرباز گروه نظامی او را دستگیر می کنند به صندلی می بندد و کتکش می زنند. اما افراد بخش ضد اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی فقط به سرباز متهم دستبند می زنند و متمدنانه از او بازجویی می کنند! بدین طریق دوربین دروغ باف حمیدی نژاد که در خدمت رژیم شکنجه گران قرار دارد اعمال نفرت انگیز دشمنان مردم را به مبارزان انقلابی که خود آماج شکنجه و کشتارند نسبت می دهد. بطور کلی اینگونه جا بجا کردن عامدانه افکار و رفتار نیروهای مرتجع حاکم و نیروهای مبارز ضد رژیم در سراسر فیلم به چشم می خورد. برای مثال سازنده اشک سرما از جمله معروف "ارتش چرا ندارد" که بخوبی بیان کننده سیستم اطاعت

جنگ ویتنام

کورکورانه در نیروهای نظامی ارتجاعی نظیر ارتش و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی است استفاده می کند تا تفکر حاکم بر نیروی پیشمرگه را نشان دهد. در صحنه ای از فیلم فرمانده گروه نظامی در مقابل سئوال تردیدآمیز روناک می گوید که: "شاخه نظامی چرا ندارد"؟؟

فیلمنامه اشک سرما گذشته از محتوای ارتجاعی و فریبکاریهای سیاسی که در جای جای آن نهفته فول های زیاد دیگری هم دارد که آن را باید به حساب دیدگاه هالیوودی کارگردان از قهرمان همه فن حریف اشک سرما و محتاج دانستن و یا محتاج جلوه دادن مردم به این نوع قهرمانان گذاشت. البته جهل این قبیل سینماگران در مورد مسائل مبارزه انقلابی و ساده انگاری در نگارش سناریو هم مزید بر علت است. برای مثال در بحبوحه کولاک و برف این سرباز است که به روناک هیزم روشن کردن را یاد می دهد! یا اینکه دختر چوپان کرد در دو قدمی خانه اش بوسیله کولاک و برف غافلگیر می شود و آنقدر در کوه دور خود می چرخد که گوسفندهایش تلف می شوند و خودش تا مرز یخ زدن می رسد انگار نه انگار که یک زحمتکش بومی است. یا در یک سکانس دیگر از فیلم، روناک چوپان که هر روز اطراف پایگاه می چرخد و همه ارتشی ها او را می شناسند به تنها کتابفروشی شهر سر می زند تا کتاب رمان بخرد و اعلامیه های غیرقانونی جدید را بگیرد. ضمنا همان موقع پستوی کتابفروشی محل مخفی شدن افراد اصلی شاخه نظامی هم هست!

و بالاخره می رسیم به پیام های اشک سرما. در این فیلم چند جمله کلیدی گنجانده شده که همگی از زبان سرباز وظیفه خوش قلب بیان می شود. اوایل فیلم بین او و فرمانده پایگاه بحثی براه می افتد. فرمانده کهنه کار ارتش می خواهد به او بقبولاند که اینجا منطقه نظامی است و سلاح حرف آخر را می زند و افراد ارتش نباید به مردم محلی نزدیک شوند. سرباز در جواب می گوید: "امنیت از راه همدردی با مردم محلی تامین می شود." ظاهرا سناریو نویس در اینجا می خواهد دیدگاه و راه متفاوتی را در مقابل سیاست مشت آهنین و سرکوب عریان رژیم در مناطقی مثل کردستان پیشنهاد کند. اما طوری که داستان جلو می رود و نتیجه ای که در پایان فیلم حاصل می شود نشان می دهد که قضیه عکس اینست. "همدردی" سرباز نمی تواند مین ها را خنثی کند. "نرمش تاکتیکی" جلوی مین گذاری و مبارزه مسلحانه را نمی گیرد. می بینیم روناک که در آغاز فیلم فرمانده پایگاه بسویش شلیک می کرد تا از پایگاه دورش کند واقعا همان کسی است که در مین گذاریها نقش داشته است. نتیجه گیری منطقی اشک سرما اینست که فرمانده اشتباه نمی کرد و سیاست مشت آهنین لازم بود. سرباز مین یاب فقط قربانی توهمات مسالمت جویانه خود در یک محیط قهرآمیز است. پیام سیاسی اصلی اشک سرما چیزی جز ضرورت سرکوب مبارزه حق طلبانه مردم کردستان نیست. اما فیلم پیام فریبکارانه ای هم برای مردم کردستان دارد. در صحنه ای سرباز به روناک می گوید: "شما کردها آدمهای خیلی خوبی هستید و دل صافی دارید ولی زود باورید و زود دنبال حرف این و آن می افتید." اما همه درد سازندگان اشک سرما و خط دهندگان اطلاعاتی – امنیتی آنان اینست که مردم کردستان زودباور نبودند و در دوره ای که اکثریت مردم ایران گول حرفهای خمینی و دار و دسته اش را خوردند و سرنوشت انقلاب خود را بدست مرتجعین اسلامی سپردند راه دیگری را در پیش گرفتند. اسلحه برداشتند و از حق خود دفاع کردند. جنگیدند و مقاومت کردند و اوضاع سیاسی متفاوتی نسبت به سایر نقاط ایران در آن خطه بوجود آوردند. و علیرغم اینکه سرانجام شکست خوردند اما جمهوری اسلامی تا به امروز هم نتوانسته سلطه همه جانبه سیاسی خود را بر مردم کردستان حاکم کند و پایگاهی محکم و مطمئن در بین آنان بیابد. پیام اشک سرما بسیار ساده لوحانه است. ■

مبارزات کارگران سقز و مباحثی که در حاشیه آن براه افتاد

در ۱۲ اردیبهشت عده ای از کارگران سقز، مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر را بدون اجازه رسمی از طرف رژیم و مستقل از دارودسته های "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی" برگزار کردند. این اقدام بجا و برحق کارگران سقز با یورش وحشیانه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی و چاقوکشانش مواجه شد. در این یورش عده زیادی از کارگران دستگیر شدند. همانطور که در اطلاعیه حزب نوشتیم: «هر چند رژیم تحت فشار همبستگی کارگران و توده های مردم کردستان و فعالیت عناصر و سازمان های چپ خارج از کشور و حمایت برخی از سازمان های کارگری بین المللی، مجبور به عقب نشینی شد و کارگران را با وثیقه های سنگین آزاد کرد اما چند تن از این کارگران را متهم به همکاری با سازمان کومله کرده و قصد دارد ... آنان را به این اتهام محاکمه کند. این اقدام رژیم از سر استیصال بوده و هدفش ایجاد جو ترس و ارعاب در میان کارگران و مردم کردستان است. اینان می خواهند با چنگ و دندان نشان دادن قافیه را نبازند اما مثل روز روشن است که رژیم جمهوری اسلامی در سراسر کشور بشدت منفور بوده و در انفراد بین المللی بسر می برد؛ بنابراین بدون شک با در پیش گرفتن سیاست اتحاد و مبارزه، این حرکت رژیم نیز درهم شکسته خواهد شد و پیروزی بدست خواهد آمد. ما از همه کارگران و مردم آزادیخواه، تشکلات زنان، دانشجوئی و هنرمندان متعهد می خواهیم که خواهان آزادی بی قید و شرط کارگران مبارز سقز شوند. ما از همه فعالین خارج کشور و هواداران حزب می خواهیم که در کارزارهای حمایت از کارگران سقز شرکت کرده و به درهم شکستن این توطئه یاری رسانند.»

هر مبارزه ای همواره این سوال را پیش می کشد که با چه خط و روشی باید پیش رفت تا به پیروزی دست یافت. در جواب، معمولا گرایشات سیاسی و ایدئولوژیک مختلف سر بلند می کنند و در میان فعالین مبارزه نظری پیش می آید. این جزئی لاینفک از هر روند مبارزاتی است. در حول و حوش بسیج و سازماندهی برای حمایت از کارگران سقز در خارج کشور، نیز گرایشات خطی مختلف طرح شدند. در زیر ما به نقد دیدگاه گروه موسوم به "اتحاد سوسیالیستی کارگری" می پردازیم. هر چند این گروه به لحاظ نیرو و نفوذ کوچک است اما گرایشی را مدون و فرموله می کند که بطور خودبخودی در میان بسیاری از فعالین چپ خارج کشور بازتولید می شود. این یک گرایش نادرست است و برای همین باید آن را نقد کرد و کنار گذاشت.

مسئله سازمان جهانی کار (آی ال او)

برخی از عناصر و گروه های چپ که در خارج از کشور فعالیت خود را منحصر به حمایت از حرکتهای صنفی کارگری داخل کشورکرده اند، تبلیغات مثبت زیادی در مورد آی ال او یا "سازمان جهانی کار"(۱) به راه انداخته اند. بطور مشخص افراد "ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری" تا آنجا پیشرفته اند که موفقیت در ارتباط گیری با آی ال او و جلب نظر آن در رابطه با کارگران دستگیر شده سقز را "تاریخی" خوانده اند! اینها و گرایشات مشابه، مسئله بسیج همبستگی بین المللی با جنبش کارگری داخل را مترادف با جلب حمایت آی ال او و سران سندیکاها در کشورهای غربی، کرده اند. لازم به تذکر است که بسیاری از فعالین کمیته های حمایت از کارگران سقز در خارج، مواضع درست تری نسبت به سازمان جهانی کار (آی ال او) اتخاذ کرده و فعالیتهای خود را متوجه بسیج توده های کارگر و مترقی در کشورهای غرب، کرده اند. اما متاسفانه به جرات می توان گفت که در خارج کشور "فعالیت کارگری" مترادف شده است با نشست و برخاست با سران و مسئولین اتحادیه ها و سندیکاهای رسمی کارگری که اغلب معلوم نیست آیا نماینده کارگرانند یا کارفرمایان. آنچه در این فعالیتها بسیار کمرنگ است، پیش برد تبلیغ و ترویج در میان توده های کارگر در محل کار و زندگیشان و دعوت مستقیم آنان به اکسیونهاست.

لولا رهبر حزب کارگران برزیل پس از رئیس جمهور شدن طرحهای رفرم اقتصادی بانک جهانی را به کنگره میبرد!

گزیده ای از مقاله **کمونیستها و جنبش کارگری** مندرج در حقیقت شماره ۱۵

سئوال: رهنمود حزب ما در زمینه تشکیلاتی برای پیشبرد مبارزات اقتصادی کارگران و ادامه کاری آن چیست؟

جواب: رهنمود پایه ای همان است که لنین در کتاب «چه باید کرد؟» جلو گذاشت. او به تفصیل توضیح داد که کارگران چگونه می توانند در شرایط استبدادی، برای پیشبرد مبارزات جاری خود بطور مخفی متشکل شوند.

به قول او «وجود هسته کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملا مطمئن، آزموده و آبدیده که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق قواعد پنهانکاری با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملا می تواند با استفاده از مساعدت وسیع توده ها، بدون داشتن هیچگونه صورت رسمی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه ای (صنفی) است انجام دهد. بعلاوه آنچنان انجام دهد که مطلوب سوسیال دمکراسی (جنبش کمونیستی) است. فقط بدین وسیله است که می توان علیرغم تمام ژاندارمها به تحکیم جنبش حرفه ای (صنفی) سوسیال دمکراتیک (و نه جنبش صنفی ساخته دست حکومت و لیبرالها) نائل شد.» (متن داخل پرانتزها از ماست)

این رهنمود ناظر بر یک تجربه تاریخی بزرگ انقلابی در شرایط استبدادی برای تشکیل سازمانهای توده ای کارگری است که متاسفانه بسیاری از فعالین چپ جنبش کارگری ایران چشم خود را بر آن بسته اند.

اما مسئله اصلی چیز دیگری است. وقتی پای تشکل به وسط می آید مهمترین مسئله، ادامه کاری آن است. ادامه کاری در سطوح مختلفی مطرح است: هم در سطح پیشبرد مبارزات جاری کارگران، و هم در سطح کلی تر در ارتباط با انقلاب. ادامه کاری تشکلات صنفی نیز نیازمند یک ستون فقرات حزبی است. یعنی همان چیزی که لنین در 'چه باید کرد' آن را به عنوان سازمان انقلابیون حرفه ای تشریح کرد. لنین تاکید کرد که باید بین سازمان حرفه ای (یا صنفی) کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای (کمونیستها) تفاوت گذاشت و میان این دو التقاط بوجود نیاورد. سازمان انقلابیون حرفه ای از کمونیستها تشکیل می شود و سازمان صنفی کارگران از هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرما و حکومت پی برده است. بی جهت نبود که لنین تاکید کرد : «اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تامین کنیم و هم هدفهای سوسیال دمکراتیک (کمونیستی) را عملی سازیم و هم هدفهای تردیونیونی

تماس با توده کارگران نیازمند فعالیتی است به نام "کار توده ای" از طریق حضور یافتن در مقابل کارخانه ها صحبت با کارگران و پخش اطلاعیه ها به زبان آنان، برگزاری آکسیونهای مبارزاتی در محلات کارگری، شرکت در مبارزات ضد جنگ و ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری و دیگر مبارزات انقلابی در این کشورها. انجام اینکارها بنوبه خود نیازمند کار متشکل و متحدانه و با انرژی عده ای از فعالین است. بالعکس، فعالیت در رابطه با سندیکاهای کارگری و سازمان های بین المللی علیرغم عنوان پر طمطراقش محدود است به نشست و برخاست یکی دو نفر با یکی دو نفر از مسئولین آنها و دعوت شدن به برخی جلسات بوروکراتهای سندیکاها و اتحادیه ها.

سازمان جهانی کار (آی ال او) نماینده کارگران نیست بلکه شعبه ی "کارگری" سازمان ملل متحد است. هیئت اجرائی آن در بر گیرنده نماینده دولتها، کارفرمایان، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری رسمی است. "کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد" بخشی از بلوک کارگری آی ال او است. هر چند مشغله سازمان جهانی کار، رسیدگی به مسائل کارگری در جهان است ولی مدافع منافع کارگران در مقابل سرمایه داران و دولتها، نیست. "سازمان جهانی کار" و "وزارت کار" علیرغم عنوانی که دارند هیچ ربطی به **کار** و منافع کارگر ندارند. در ایران، وزارت کار نماینده منافع طبقه سرمایه دار است. آی ال او، همین نقش را در سطح جهانی دارد. آی ال او در واقع بازوی نهادهای بین المللی مانند **صندوق بین المللی پول** و **بانک جهانی** و **سازمان تجارت جهانی** در زمینه مسائل کارگری است. این نهادهای بین المللی زیر سیطره سرمایه داری جهانی می باشند و سیاست های اقتصادی کلان کشورهائی مانند ایران را تعیین و تنظیم می کنند. در واقع عامل اصلی تشدید فقر و بیکاری کارگران و نابودی روستائیان در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، فرامین اقتصادی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است. در شرایطی که فرامین صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، موجب تشدید استثمار و بیکاری گسترده کارگران می شود، ماموریت آی ال او، آرام کردن کارگران خشمگین است بطوریکه مانع از شکسته شدن حلقه های واسط میان دولتهای طبقه سرمایه دار با کارگران شود. آی ال او اینکار را چگونه انجام می دهد؟ یکی از روشهایش کمک به شکل گیری انواع تشکلات کارگری وفادار به چارچوب نظام سرمایه داری و تبدیل برخی از فعالین کارگری چپ به بوروکراتهای این تشکلات است. بعد از جنگ جهانی دوم سازمان سیای آمریکا به شکل گیری یک اتحادیه کارگری به نام "ای اف ال سی آی او"(۲) کمک کرد تا همین نقش را در کشورهای مختلف بازی کند. فهمیدن ماهیت سرمایه داری آی ال او کار سختی نیست. آی ال او آشکارا مبلغ و مدافع بازار است و در اسنادش به مدح و ثنای بازار و اینکه "بازار شالوده پیشرفت و رشد و تولید" است می پردازد.

مضحک آنجاست که برخی افراد اپوزیسیون در خارج کشور که خود را "فعالین کارگری" می نامند و در نشست و برخاست با آی ال او می باشند، آنچنان تصویری از آی ال او می دهند که انگار "منجی" و "حامی" کارگران ایران و جهان است و یا حداقل یک سوم آی ال او (یعنی بلوک کارگری اش) دارای چنین خصلتی است! اینها با این حرفها نه تنها به رشد آگاهی طبقاتی در میان کارگران کمک نمی کنند بلکه آگاهی آنان را مسخ می کنند؛ بهتر است دست از این اعمال بردارند وگرنه تبدیل به سخنگویان بورژوازی بین المللی در میان کارگران و فعالین چپ می شوند.

کارگران گوادالاخارا اول ماه مه ۲۰۰۴

هدف آی ال او روشن است. آی ال او مانند "خانه کارگر" در مورد مصائب کارگران اشک تمساح می ریزد اما در حقیقت عامل سرمایه داری است. هدفش آن است که در شرایطی که گلوبالیزاسیون سرمایه داری فقر و شکاف طبقاتی در جهان را به سطح بیسابقه ای رسانده، به دولت هائی مانند جمهوری اسلامی بفهماند که ایجاد شکل جدیدی از اتحادیه های کارگری برای مهار و کنترل مبارزات کارگری ضروری است. اتفاقا دولت خاتمی و جناح دوم خرداد حکومت نیز با این سیاست توافق دارند و توافقنامه ای نیز میان آی ال او و وزارت کارجمهوری اسلامی درین باره به امضا رسیده است .

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دست در دست رژیم جمهوری اسلامی در حال ایجاد زمینه های تازه ای برای یکه تازی گلوبالیزاسیون در ایران می باشند. یکی از بیسابقه ترین گامها در این رابطه، تصمیم گیری اخیر "مجمع تشخیص مصلحت نظام" است مبنی بر اینکه صنایع بزرگ و بازرگانی خارجی و معادن بزرگ و بانکداری و بیمه و برق و شبکه آبرسانی و راه آهن و حتا نفت و گاز (بغیر از مالکیت چاه ها) به بخش غیر دولتی سپرده شوند. این تازه آغاز رشد جهش وار فقر و فلاکت گسترده کارگران و تمام زحمتکشان و کارمندان و کارکنان در ایران است. چنین وضعی را. اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح بیشتر در «دسترس» توده باشد شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف را عملی خواهیم کرد و نه آن دیگری را.»

در نتیجه به هیچوجه نباید به ایجاد ستون فقرات حزبی کم بهائی داد. تنها با ایجاد و گسترش آنست که می توان به پیشبرد سطوح گوناگونی از مبارزه و به شکل گیری انواع محافل و سازمانهای توده ای یا تجمعات غیر رسمی کمک کرد، با آنها در ارتباط بود، آنها را بهم متصل و هدایت کرد و طرق و فرمهای صحیح برای تشکیل سازمانهای حرفه ای صنفی و توده ای در شرایط استبداد را در پیش گرفت.

البته در اینجا لازمست به یک نکته کلی تر در زمینه ادامه کاری اشاره کنیم. مسئله تضمین ادامه کاری این نوع تشکلات، یک امر در خود نیست. تجارب تاریخی در ایران نشان می دهد تا زمانی که رژیمهای ارتجاعی بر اثر شکل گیری بحرانهای انقلابی و یا مبارزات توده ای انقلابی و گسترده تضعیف نشوند، نمی توان انتظار پا گیری تشکلات مستقل کارگری گسترده را داشت. واقعیت اینست که تحقق مطالباتی چون «آزادی تشکلات مستقل توده ای و کارگری» به مبارزات عمومی برای سرنگونی رژیم گره خورده است. تنها با چنین چشم انداز مبارزاتی می توان دشمن را عقب نشاند و حتی قبل از سرنگونی رژیم به برخی از این مطالبات دست یافت.

در عین حال تجربه نشان داده که سرکوب انقلابیون و جنبش انقلابی، پیش درآمد از هم پاشیدن تشکلات صنفی کارگران هم هست. در تاریخ ایران همواره ارتباط تنگاتنگی بین این دو مسئله وجود داشته است. یعنی ادامه حیات تشکلات توده ای، در بعد درازمدت کاملا بستگی به چگونگی ادامه یابی انقلاب پرولتری در ایران دارد.

....

مبارزات اقتصادی در بهترین حالت و حتی در رزمنده ترین شکل کماکان در دایره مناسبات بورژوائی قرار دارد، زیرا اساسا حول فروش بهتر نیروی کار و چک و چانه زدن با کارفرمایان و دولت است. یعنی سرلوحه مبارزات اقتصادی، شعار «مزد عادلانه در برابر کار عادلانه» است نه شعار«الغای کارمزدی» . «الغای کار مزدی» تنها از طریق پیشبرد یک مبارزه سیاسی همه جانبه و انقلابی یعنی سرنگون کردن قدرت سیاسی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی و بر آن پایه محو مناسبات تولیدی بورژوائی صورت می گیرد .گام اول، سرنگونی قهرآمیز قدرت دولت بورژوائی است که از این مناسبات تولیدی محافظت می کند.

خصلت اساسی مبارزه اقتصادی اینست که در مدار مناسبات موجود می چرخد. به همین خاطر از نظر سیاسی، خیلی راحت می تواند سیاستهای بورژوائی را در بطن خودش

مسلما موجب اعتراضات گسترده کارگری خواهد شد. "خانه کارگر" بی آبروتر از آن است که بتواند نقش "دلسوز کارگر" و مهار کننده حرکتهای گسترده کارگری را بازی کند. در اینجاست که آی ال او نقشی برای خود می بینند که در ایران به ظهور بوروکراتهای جدیدی که میان کارگر و سرمایه دار دلالی کنند، کمک کند. در کشورهای غربی آی ال او آنقدر بی آبرو و افشا شده است که فقط رهبران گردن کلفت اتحادیه کارگری که همدست کارفرمایان هستند از آن تعریف و تمجید می کنند. و البته برخی از "فعالین کارگری" اپوزیسیون چپ ما در خارج از کشور!

یک واقعه بزرگ تاریخی!

برخی از افراد درگیر در کارزارهای حمایت از کارگران سقز در خارج کشور، مبارزه این کارگران در جریان اول ماه مه و سپس دستگیری و راه افتادن کارزار دفاع از آنان را نقطه عطفی در تاریخ مبارزات کارگری ایران خوانده اند! هر چند این مبارزه بسیار ارزشمند بود اما در حدی نبود که بتوان با چنین عباراتی آن را توصیف کرد. برگزاری روز جهانی کارگر، دادن شعارهای ضد حکومتی و سپس تجمع های اعتراضی مردم مبارز سقز در مقابل نهادهای سرکوبگر رژیم که خواستار آزادی کارگران دستگیر شده بودند، همه از نقاط بسیار برجسته و عالی این مبارزات بودند. اما کسانی که با عبارات غلو آمیز فوق این مبارزات را توصیف کردند، در واقع مسئله شان این چیزها نبود. آنها فکر می کردند برای خط و پروژه بورژوائی خودشان پیروزی بزرگی حاصل شده است. مشخصا فردی به نام رضا مقدم در "ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری" می نویسد: "یک واقعه بزرگ تاریخی در جنبش کارگری ایران مقابل چشمان ما در حال وقوع است. این واقعه که با دستگیری های اول ماه مه امسال در سقز شروع شد و بزودی بیدادگاه آنها توسط بی آبروترین و رسواترین رکن رژیم اسلامی برگزار می شود، به کانون و محل تقاطع منافع و مسائل متعددی تبدیل شده است و میرود تا نتایج دیرپائی برای جنبش کارگری ایران داشته باشد و بویژه موقعیت و تناسب قوای گرایشات درون جنبش کارگری را برای مدتها تغییر دهد." (۳ و ۴)

وقتی که مقاله را تا انتها می خوانیم متوجه می شویم که منظور وی از "یک واقعه بزرگ تاریخی" آن است که برای شکل گیری اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری مورد نظر و دلخواه ایشان و دوستانشان راه دارد "از بالا" باز می شود. ببینیم منظور وی از "تقاطع منافع"، تقاطع کدام منافع است و منظورش از تغییر در "تناسب قوای گرایشات درون جنبش کارگری" چیست و کدام "گرایشات" را مد نظر دارد.

اهمیت مبارزات کارگران سقز برای وی در آن است که نقشه "خانه کارگر" برای جلب نظر "کنفدراسیون اتحادیه های کارگری آزاد" (۵) و عضویت در آن بهم خورد! زیرا، هنگام دیدار هیئت "کنفدراسیون اتحادیه های کارگری آزاد" که به دعوت "خانه کارگر" به ایران آمده بود، یکی از کارگران سقزی به نام محمود صالحی همراه با مترجمش محسن حکیمی موفق به دیدار با این هیئت شد. آقای مقدم می نویسد: "کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد که هیات اعزامی شان دو روز پیش از دستگیریهای سقز با دو تن از دستگیر شدگان ملاقات کرده بود، عکس العمل فوری نسبت به این دستگیریها نشان داد و دبیرکل "سازمان جهانی کار" نیز در همین رابطه موضعی اعتراضی گرفت. این امر شوراهای اسلامی و خانه کارگر را در رابطه با کنفدراسیون و آی ال او در موقعیت دشواری قرار داد و به این اعتبار افق پیشرفت پروژه آنها را تیره و تار کرد."

به این ترتیب، در زمینه جلب نظر آی ال او، یک رقیب ناک اوت شد. این یک دلیل برای اینکه "تناسب قوای گرایشات درون جنبش کارگری" دارد تغییر می کند! اما "واقعه بزرگ تاریخی" آقای مقدم به اینجا ختم نمی شود. او خاطرنشان می کند که در این ماجرا یک "رقیب" دیگر هم ادب شد. آقای مقدم آنها "گرایش راست درون جنبش کارگری" می خواند. اینها کیانند؟ اینها "هیات موسسان سندیکاهای کارگری" اند که مورد حمایت سازمان فدائیان اکثریت بوده و ستون کارگری سایت "اخبار روز" وابسته به سازمان فدائیان اکثریت مبلغ آن است. اینان در اتحاد با جناح اصلاح طلبان حکومتی قرار داشته و پروژه مشترکی را در رابطه با جنبش کارگری پیش می برند. طبق توافقنامه وزارت کار و سازمان جهانی کار (آی ال او) "شوراهای اسلامی" باید به حاشیه رانده شده و نقش مشورتی به آنها داده شود و در عوض سندیکاها و انجمنهائی شکل بگیرند که طرف انعقاد قراردادهای دسته جمعی میان کارگران و کارفرمایان باشند. مقاله می گوید که اصلاح طلبان حکومتی و "گرایش راست درون جنبش کارگری" می خواهند سردمدار پیشبرد این پروژه شوند و "گرایش چپ درون جنبش کارگری" (یعنی آقای مقدم و دوستانشان) نمی خواهند بگذارند که آنها تنهائی اینکار را بکنند. اینها به "گرایش راست" می گویند، ما را هم بحساب بیاور. مقدم می گوید، اصلاح طلبان حکومتی نمی توانند این طرح را عملی کنند چون "کادرهای کارگری" (یعنی بوروکراتهای کارگری) ندارند، برای همین وابسته به عملکرد "گرایش راست درون جنبش کارگری" هستند و "گرایش راست" هم خیال کرده بود که در مسابقه برای جلب نظر سازمان جهانی کار، رقیبش فقط "خانه کارگر" است اما پس از وقایع اول ماه مه سقز متوجه شد که "گرایش چپ درون جنبش کارگری"(نامی که آقای مقدم بر گرایشات مشابه خودشان گذاشته) هم موجود است و باید آن را بحساب بیاورند. منظور مقدم از "واقعه بزرگ تاریخی" این است! آقای مقدم برای "گرایش راست درون جنبش کارگری" استدلال می کند که دلیلی ندارد یکدیگر را به بیرون هول دهند چون بهر حال هر دو "گرایشی در درون جنبش کارگری" هستند و می توانند بخوبی و خوشی همزیستی کنند. به یک معنا آقای مقدم محق است چون هر تشکیلاتی که یک گرایش راست دارد بدون یافتن جفت "چپ" بپذیرد و پرورش دهد. در تاریخ سرمایه داری کم نبودند مبارزات اقتصادی رادیکال کارگران در گوشه و کنار جهان که سرانجام در مقابل بورژوازی تسلیم شدند.

کمونیستها اگر آن راهی را که لنین سیاست منحرف کردن مبارزات اقتصادی نامید در پیش نگیرند، علیرغم هر نیتی که داشته باشند، آخر و عاقبت خصلت انقلابی خود را از دست خواهند داد.

حالا با توجه به این بحثها حتما می پرسید که اصولا چه نیازی به جنبش اقتصادی طبقه کارگر است؟ و ما با تاکید می گوییم این جنبش لازم است زیرا در مقابل هر شکلی از ستم باید مقاومت را سازمان داد. اما از درون مبارزات اقتصادی، حداکثر چیزی که بدست می آید بهبود شرایط کار است (آنهم نه همیشه). از درون مبارزه اقتصادی نه رهائی از زنجیر کار مزدی بدست می آید و نه یک جنبش سیاسی انقلابی سر بلند می کند. وظیفه عمده کمونیستها در قبال مبارزات اقتصادی کارگران صرفا دفاع از آنها نیست، بلکه منحرف کردن آنها از مسیر خودبخودی سیاست های بورژوائی و کشاندن آنها به مسیر نبرد آگاهانه سیاسی است. کمونیستها در جریان این مبارزات همواره باید مسائل بزرگتری را در مورد ماهیت نظام سرمایه داری، دولت و راه رهائی طبقه کارگر طرح کنند و آگاهی کمونیستی را با کارگران پیوند دهند.

کمونیستها به مبارزات اقتصادی همانطور که لنین گفت بصورت «مدرسه جنگ» نگاه می کنند نه خود جنگ. مدرسه جنگی که کارگران در آن حس اتحاد و همبستگی، بالارفتن روحیه نبرد با دشمن و مقابله با مکر و حیله های دولت و کارفرمایان را تجربه می کنند. اما اگر کسی «مدرسه جنگ» را خود جنگ جا بزند عملا به فریب کارگران یاری می رساند.

.....

سئوال: ارزیابی حزب ما از برخورد گروهها و جریانات چپ در برخورد به جنبش کارگری چیست؟

جواب: .....

به جرئت می توان گفت که در این مباحث از افق و اهداف والای کمونیستی خبری نیست و صحبتی از استراتژی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به میان نمی آید. مباحث، همه حول چگونگی سازمان دادن مبارزات اقتصادی و تشکلات صنفی کارگران است. کسی صحبتی از حزب به مثابه کلیدی ترین تشکیلات طبقه کارگر و ارتش خلق به مثابه اصلی ترین ابزار برای کسب قدرت سیاسی نمی کند.

بعضی ها به دوران اولیه پیدایش مارکسیسم و رابطه آن دوره کمونیستها با مبارزات اقتصادی کارگران رجوع می کنند و می گویند که کمونیستها صرفا یک گرایش خاص درون

خود نمی تواند کامل شود. ولی معضل آنجاست که فدائیان اکثریت می خواهند "جناح چپ" تشکیلاتی شوند که "جناح راست" آن "خانه کارگر" است!

آقای مقدم که خود و رفقایش را "سوسیالیست کارگری" می خوانند واژه جالبی را برای توصیف ماهیت سازمان جهانی کار، بکار می برد. وی سازمان جهانی کار را ارتجاعی نمی داند و از این واقعیت که مشتمل بر نمایندگان دولتها، نمایندگان سرمایه داران و اتحادیه های کارگری است استفاده کرده و آن را "سه جانبه گر" می خوانند. آیا کسی شنیده است سازمانی بتواند هم جانب دولتها و کارفرما را بگیرد و هم کارگران را؟ البته اگر بتوان خانه کارگر و شوراهای اسلامی و اصلاح طلبان حکومتی و فدائیان اکثریت را گرایشات "درون جنبش کارگری" بحساب آورد حتما می توان نمایندگان دولتها و کارفرمایان را نیز گرایشات "در درون جنبش کارگری جهانی" بحساب آورد!

پروژه این "سوسیالیست کارگری" ها (یا بقول خودشان "گرایش چپ جنبش کارگری") نه تنها با پروژه "گرایش راست" فرقی ندارد، بلکه یکی است. وجه اشتراک اساسی این پروژه ها، تلاش "از بالا" (نهادهای بین المللی و وزارت کار) برای ایجاد تشکلات صنفی کارگران است. برخی از "فعالین کارگری" در خارج از کشور خواب آن را می بینند که شاید دری به تخته بخورد و سرمایه داری جهانی، در ایران هم مثل برزیل، سوسیال دمکراتهای سندیکالیست را بعنوان دلالان خود انتخاب کند. (۶) البته شاید هم بکند. اما این ربطی به کارگران ایران نخواهد داشت. سرمایه داری جهانی از هر کسی که آماده خدمت باشد استفاده می کند و اتفاقا از مشخصات سرمایه داری گلوبالیزه آن است که زیاد کاری به گذشته افراد و احزاب ندارد. برایش محک آنست که آیا افراد و احزاب می توانند قابلیتها و ارتباطاتی را که از گذشته مبارزاتی خود به ارث برده اند، در بازار تبدیل به کالا کنند!؟

هر تشکل صنفی که از بالا توسط این نهادها شکل بگیرد لاجرم خصلتی ارتجاعی خواهد داشت و بهتر است کسی خودش را با تجزیه مصنوعی آن به گرایش راست و چپ معطل و دیگران را گیج نکند. کارگران و بقیه زحمتکشان چاره ای ندارند جز آنکه با اتکا به تشکل و مبارزه خودشان با استثمار بیرحمانه سرمایه داری و با حملات سبعانه رژیم جمهوری اسلامی بجنگند. آن عناصر و گروه های چپ که صادقانه می خواهند به تشکل یابی صنفی کارگران خدمت کنند باید از سه اصل عدول نکنند: تشکل صنفی واقعا کارگری باید مستقل باشد؛ باید توده ای باشد؛ و باید از پائین شکل بگیرد. مستقل بودن به معنای آن است که تابع دولت و کارفرمایان و سیاستهای جناح های مختلف بورژوازی داخلی و بین المللی نباشد و ضد آن ها موضع داشته باشد. توده ای بودن یعنی اینکه قدرتش را از گسترش مبارزات توده ای کارگران و درگیر کردن توده های مردم بگیرد و نه از فشارهای نهادهای بین المللی و از "بالا". از پائین شکل بگیرد یعنی متکی بر آگاهی سیاسی و ابتکار عمل توده های کارگر باشد. اینکار، امروزه بطور مشخص می تواند از طریق درست شدن هسته های کوچک کارگران مطمئن و آزموده و آگاه در نواحی مختلف کشور و وصل شدن غیر رسمی آنان به یک دیگر عملی شود. در صورت شکسته شدن فضای اختناق و استبداد، می توان این تشکلات مستقل (و نه تشکلات ساخته دست حکومت و نهادهای بین المللی) را علنی کرد تا سریعتر در میان اقشار وسیع تری از کارگران و زحمتکشان گسترش یابند.

وقتی خط و برنامه روشن و جدی در دستور کار قرار گیرد، آنگاه فعالین و احزاب جنبش کمونیستی و چپ می توانند متحدانه به پیشرفت آن خدمت کنند. خط و برنامه روشن و صحیح که خط مرز دوست و دشمن را خدشه دار نکند، همواره انرژی و ابتکارات را شکوفا می کند و بر تعداد فعالین صدیق و فداکار می افزاید.

شکل گیری تشکلات واقعی کارگران؛ سیاست انقلابی؛ جنبش کمونیستی

یکی از نکات مشترک جالب توجه میان دو گرایشی که آقای مقدم آنها را گرایشات راست و چپ "درون جنبش کارگری" قلمداد می کند ضدیت هر دو با دخالتگری جنبش کمونیستی در جنبش کارگری است. برای اطلاع از مواضع هر دو به مقاله "قضیه تشکل ایدئولوژیک" به قلم ایرج آذرین در همان شماره نشریه بارو (شماره ۲۱) رجوع کنید. در این مقاله آذرین به انتقادات یکی از اعضای بخش کارگری سازمان اکثریت که در سایت "اخبار روز" به نام "یکی از فعالین جنبش سندیکائی" خود را معرفی کرده است، جواب می دهد. در واقع جوابهای آذرین به این اکثریتی بیشتر به مذاکره در مورد شروط قرار داد و چانه زنی شبیه است تا نقد. این "فعال سندیکا" می گوید: "دوستان منتقد چپ ما...ریشه اختلافاتشان با ما بر میگردد به دیدگاه آنان در باره تشکل. آن ها طرفدار تشکل ایدئولوژیک هستند." آذرین به او جواب می دهد، آنهائی که طرفدار تشکل ایدئولوژیک هستند "سوسیالیستهای مکتبی غیر کارگری" اند و نه ما! سپس برای اینکه خیال "فعال سندیکا" راحت شود مشخصات این " سوسیالیستهای مکتبی غیر کارگری" را می شمارد و می گوید اینها: مبارزه اقتصادی روزمره کارگران را بدلیل آنکه از چارچوب نظام سرمایه داری فراتر نمی رود فاقد عنصر لازم آگاهی سوسیالیستی می دانند (درست)، می خواهند ایده های سوسیالیستی خود را در میان کارگران اشاعه دهند و تبلیغ ایدئولوژیک کنند (درست)، می خواهند مبارزات اقتصادی روزمره کارگران را به اشکال عالی تر مبارزه ارتقاء دهند (درست)، می خواهند از میان کارگران کسانی را به درون احزاب و سازمان های خود بکشند (درست)، اینها وقعی به مبارزات صنفی کارگری نمی گذارند (غلط!) و این مبارزات را "اکونومیستی و رفرمیستی" می دانند (غلط! کمونیستها شما را که مبارزات اقتصادی کارگران را بعنوان اول و آخر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر جا جنبش طبقه کارگرند و وظیفه اصلی شان هم خدمت به مبارزات جاری کارگران است. آنان نکته مرکزی مارکس در مانیفست کمونیست که ضدیت با خودروئی و دنباله روی از جنبش کارگری است را نادیده می گیرند یا فراموش می کنند. آنان بحث اساسی "مانیفست کمونیست" را در مورد فلسفه وجودی کمونیستها از قلم می اندازند. مانیفست تاکید کرد که کمونیستها ضمن شرکت در مبارزه جاری باید همواره منافع عمومی و آینده کمونیستی را در نظر داشته باشند. آنچه که فعالیت امروز و کیفیت آنها را تعیین می کند اهداف نهائی یعنی کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه سوسیالیستی و پیشروی بسمت کمونیسم جهانی است نه سطح کنونی آگاهی کارگران و مبارزات جاری شان. متاسفانه در فضای کنونی جهان، این قبیل دنباله روی ها تحت عنوان اینکه «طبقه کارگر خودش مستقیما باید قدرت بگیرد نه حزبش» ظاهر عامه پسندی به خود می گیرد. اما مضمون این حرف هیچ چیز نیست جز زیر سئوال کشیدن رسالت طبقه کارگر و ضرورت رهبری کمونیستی.

بعلاوه برخی کسانی که خود را طرفدار سوسیالیسم و کمونیسم می دانند حاضر به قبول این واقعیت بزرگ تاریخی نیستند که نزدیک به صد سال از زمانی که جنبش کمونیستی بین المللی رابطه تنگاتنگی با مبارزات اقتصادی طبقه کارگر داشت و به نوعی جنبش سوسیالیستی با آن مترادف بود، گذشته است. در همان اوایل قرن بیستم، اساسا پس از انقلاب اکتبر روسیه، شکافی بین جنبش کمونیستی و جنبش اقتصادی کارگران شکل گرفت. این واقعیتی عینی است که باید آن را برسمیت شناخت.

جا دارد در آینده به این مسئله بیشتر پرداخته شود، ولی در اینجا مختصرا می توان گفت که برخی تحولات عینی و ذهنی در سطح جهانی موجب تغییر رابطه بین جنبش کمونیستی و جنبش کارگری شد. عواملی چون گذر سرمایه داری رقابت آزاد به امپریالیسم و شکل گیری قشر اشرافیت کارگری در کشورهای پیشرفته و بورژوا زدگی بخش مهمی از کارگران این کشورها و پاره ای بهبودها در زمینه شرایط زندگی و کار و تولید، زمینه های عینی مبارزات اقتصادی رزمنده و رادیکال کارگری به سبک اواخر قرن نوزده را به نوعی تضعیف کرد. یک عامل دیگر، انتقال مرکز ثقل انقلابات جهانی به کشورهای تحت سلطه و مواجه شدن طبقه کارگر این کشورها با وظیفه ضروری و عینی پیشبرد مبارزه مسلحانه به عنوان عالی ترین شکل مبارزه ملی و طبقاتی بود(امری که غالبا از همان ابتدای جریان تدارک کسب قدرت سیاسی امکان پذیر بوده است).و بالاخره مهمترین عامل، شکل گیری قدرت سوسیالیستی در جهان بود که تاثیرات قابل

می زنید، اکونومیست و رفرمیست می دانند و نه خود مقاومت و مبارزه اقتصادی کارگران را!) (۷). آذرین سپس به این آقای اکثریتی "فعال سندیکالیست" اطمینان خاطر می دهد که نگران این "سوسیالیستهای مکتبی" نباشید چون "چنین فرقه های سوسیالیستی بنا به تعریف" در جنبش کارگری حاشیه ای اند! بنا به واقعیات زندگی چطور؟

مشکل افرادی مانند این آقای نویسنده ماهنامه "اتحاد سوسیالیستهای کارگری" در آن است که هم خود را گول می زنند و هم دیگران را. در دوره انقلاب ۵۷ رهبری اکثر اتحادیه ها و شوراها و سندیکاهای کارگری در دست سازمان های مختلف خط ۳ و جریان فدائی بود. از جریان "کمونیست کارگری" و "سوسیالیست کارگری" (که یکی از شاخه های بریده شده از کمونیست کارگری منصور حکمت است) تقریبا هیچ خبری در این تشکلات نبود. مشخصا سندیکای پروژه ای آبادان که با ابتکار و تحت تاثیر اتحادیه کمونیستهای ایران و رفقای دیگری از گرایش خط ۳ و فدائیان براه افتاد، به لحاظ تعداد عضو یکی از توده ای ترین تشکلات کارگری بود. این سندیکا در همه مسائل و وقایع سیاسی مهم دخالت می کرد (مشخصا به دفاع از مبارزات خلق کرد علیه رژیم جمهوری اسلامی می پرداخت). بدون اینکه سازمان های کمونیستی و انقلابی ستون فقراتی را برای این تشکلات کارگری فراهم کنند امکان شکل گیری این تشکلات کارگری در آن مقیاس و با آن رادیکالیسم وجود نداشت. و باید خاطرنشان کرد که این سازمان ها در عین اتحاد و ائتلاف در این تشکلات کارگری، به تبلیغ و ترویج خط و سازمان خود در میان کارگران نیز می پرداختند. (۸)

در اینجا برای فعالین جوان جنبش که با تجربه و واقعیات جنبش کارگری ایران آشنائی ندارند چند درس تقطیر شده از این تجارب را می شماریم.

یکم، مسئله سیاسی: جنبش کارگری ایران همیشه سیاسی می شود زیرا مجبور است در مقابل رژیم حاکم بایستد و با سایر جنبشهای اجتماعی متحد و یگانه شود. هر جریانی که خواسته است تحت عنوان ایجاد شرایط برای درست شدن سندیکا و اتحادیه های کارگری قانونی، خلاف این واقعیت حرکت کند تبدیل به بازیچه دست حکومتی ها شده است. در گذشته چنین بوده و در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی نیز چنین است. در چارچوب این رژیم هر گونه اعتراض مسالمت آمیز کارگری، یک امر سیاسی تلقی می شود. حتا گرفتن حقوق صنفی و سیاسی اولیه کارگران در گرو مبارزه سیاسی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. این رژیم حتا ایجاد سندیکاها و اتحادیه های کارگری را که سازمان هائی صرفا صنفی و برای چانه زدن بر سر حقوق صنفی اند و دارای خصلت و برنامه انقلابی و براندازی نظام سرمایه داری نیستند، تحمل نمی کند و هر حرکتی برای ایجاد تشکلات و تجمع های کارگری مستقل از ارگان ها و نهادهای ساخت دست رژیم را جرم تلقی می کند. این است که جنبش کارگری را سیاسی و همسرنوشت با بقیه جنبشهای اعتراضی سیاسی و ضد حکومتی جامعه می کند.

دوم، تمام طرح هائی که گرایشات سیاسی مختلف برای جنبش کارگری می دهند برخاسته از تحلیل و ارزیابی آنها در مورد اوضاع جهان وایران و روند های سیاسی درون جامعه و ناشی از دیدگاه کلی شان در مورد اینکه جامعه و جهان باید چه تغییراتی و از چه طریقی کند تا طبقه کارگر و بقیه مردم تحت ستم رها شوند (یعنی منبعث از ایدئولوژیشان) است. کافی است سطح هر طرحی را کمی بخراشیم تا این حقیقت را مشاهده کنیم. همانطور که در بالا دیدیم، طرح های به اصطلاح "گرایش راست و چپ درون جنبش کارگری" وابسته به قولنامه های رژیم با سازمان ملل و سیاستهای وزارت کار است. هر کس صحبت از فواید سیاست زدائی و ایدئولوژی زدائی در جنبش کارگری می کند حتما یک دستور کار سیاسی و ایدئولوژیک در آستین دارد. در این شکی نیست.

سوم، این یک تصور واهی است که گویا می توان یک جنبش کارگری براه انداخت که مرز تمایز صریح با حکومت و نهادهای سرمایه داری جهانی نداشته باشد، همه از دولتی و غیر دولتی در آن باشند و جناح راست و چپ و میانه آنرا تشکیل دهند. این نه تنها یک تصور واهی است بلکه یک برنامه ارتجاعی است. ائتلاف گرایشات مختلف چپ (منظورمان چپ انقلابی است و نه چپ طرفدار حکومت و سیاستهای بین المللی) در درون جنبش کارگری کاملا امکان پذیر است. اما این وحدت و ائتلاف تنها در چارچوب یک جنبش کارگری مستقل و توده ای که از پائین شکل گرفته می تواند متحقق شود. در درون چنین جنبشی کمونیستها و انقلابیون در عین اتحاد، سیاستهایشان را در میان کارگران تبلیغ می کنند. این مسئله نه تنها باعث تفرقه میان کارگران نمی شود بلکه باعث رشد آگاهی کارگران می شود. وجود زندگی و جوشش سیاسی و تقابل نظرات مختلف باعث سرزندگی و نشاط و استحکام تشکلات صنفی کارگری می شود و نه باعث تضعیف آن. البته در اینجا رقابت جوئی های بورژوائی تنگ نظرانه و زشت برخی گروه ها را که بجای تبلیغ خط سیاسی و ایدئولوژیک مورد نظر خود به دنبال خوردن نان تبلیغاتی اند و در عرصه مبارزه سیاسی مانند دکانداران حقیر با دزدیدن دستاوردهای این و آن بر انباشت خود می افزایند، به کناری می گذاریم چون مسئله ای دیگر است.

چهارم، جنبش کارگری بدون بسیج و همراه کردن اقشار دیگر مردم با خود، بدون عکس العمل نشان دادن به مصائبی که حکومت به اقشار دیگر وارد می کند، نمی تواند قوی شود. این از قوانین رشد و توسعه جنبش کارگری در ایران است. کسانی که به همبستگی با کارگران سقز شتافتند کارگر نبودند. همه زحمتکشان کردستان، کارگر نیستند. خود کارگران خباز و اکثریت ۹۰ درصدی کارگران کردستان که در کارگاه های زیر ۱۰ نفر متشکلند با روستا و دهقانان پیوند های عمیق دارند. در کردستان مسئله ملی موجود است. منگنه

ملاحظه ای بر اشکال و محتوی و سمت و سوی دیگر مبارزات اجتماعی منجمله مبارزات روزمره کارگران بجای گذاشته بود.

اینها واقعیاتی است که سالها پیش تشخیص داده شده بود و جمعبندی و سنتز آن به بخشی از دانش و درک کمونیستهای انقلابی تبدیل شده بود. اما انگار همه اینها از ذهن اکثر فعالین و جریانات چپ در جنبش ایران پاک شده است. اینها آنچنان ذهنی گرایی مفرطی از خود بروز می دهند که اعجاب انگیز است. بسیاری در آرزوی تکرار چیزهائی هستند که دیگر تکرار نخواهد شد. به همین دلیل قادر نیستند برخی واقعیتهای عینی جامعه و جهان امروز را درک کنند و یا نیروها و اشکال نوین مبارزه ای که علیه سرمایه داری جهانی براه افتاده است را دریابند. فی المثل برای بسیاری از آنها قابل فهم نیست که چرا امروزه در جهان این جوانان هستند که در صف مقدم مبارزه علیه گلوبالیزاسیون و جنگ قرار دارند. به نظر بسیاری از آنها این قبیل مبارزات ربطی به طبقه کارگر ندارد و حتی بنوعی مزاحم مبارزه طبقاتی (در واقع مبارزه اقتصادی کارگران) است. در صحنه داخلی ایران هم اینها قادر نیستند ارتباط مبارزه کارگران با مبارزات زنان و جوانان را درک کنند. و یا اهمیت لازم را به شورشهای قهر آمیز محلات کارگری که یک شکل مهم مبارزات کارگری است نمی دهند و آن را نادیده می گیرند.

سئوال: ما با چه انحراف عمده ای روبرو هستیم و مختصات آن چیست؟

جواب: ما کماکان با خط یا گرایش انحرافی روبرو هستیم که زمانی لنین نام «اکونومیسم» بر آن نهاد. مشخصه اصلیش کرنش به خودروئی است. عموما از نظر اکونومیستها، آن جنبشی واقعا خصلت ضد سرمایه داری دارد که خود انگیخته باشد و مبارزه اقتصادی کارگران را به عنوان شکل عمده مبارزه طبقاتی دنبال کند. آنان هم و غم خود را سازمانیابی این مبارزه می دانند. آنان غالبا مبارزه کارگران را از کل مبارزه سیاسی سراسری و جنبش قشرها و طبقات دیگر مانند زنان ، جوانان و دانشجویان، دهقانان و ملل ستمدیده جدا می کنند و در بهترین حالت می خواهند به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهند.

حال آنکه حقیقت آن است که یکم، از درون هیچ جنبش خودانگیخته ای آگاهی کمونیستی (و انترناسیونالیستی) زاده نخواهد شد. چرا که کمونیسم علم است و غالبا دور از دسترس کارگران و این وظیفه کمونیستهاست که این علم را به میان این طبقه ببرند.

دوم، و به همان دلیل اول، طبقه کارگر هرگز با پیشبرد مبارزه اقتصادی به کلیدی ترین تشکیلات خود یعنی حزب دست نمی یابد. البته ممکنست مبارزه اقتصادی به اشکال گوناگون تشکل پا بدهد اما به تشکل حزبی پا نخواهد داد.

سوم، آن آگاهی که از دل مبارزه اقتصادی بیرون می آید، غالبا خصلت محلی یا حرفه ای

روابط نیمه فئودالی و سرمایه داری زنان را لـه مـی کند و مرتبا از میان آنان قربانی می گیـرد. صـحنه سیاست در کردستان بسیار پیچیـده اسـت. آمریکـا کشور همسایه را اشغال کرده و حکومت کـردی در کردستان عراق خدمتکار اشغالگران آمریکائی است. و اسرائیل هم کماندو تربیت کـرده و بـه کردسـتان نفـوذ مـی دهـد. همـین فعالیتهـای ارتجـاعی امپریالیستی به سربلند کردن انـواع و اقـسام گـروه های مرتجع و مافیائی مذهبی و غیر مذهبی پا مـی دهد. همه اینها بخشی از مسائل طبقه کارگر است و بایـد مـشغله ذهنـی پیـشروان و فعـالین آن باشد. در غیـر اینـصورت ایـن فعـالین و پیـشروان چگونه می خواهند مـین های مقابل پای رشد یک جنبش حقیقی کـارگری را شناسـائی کـرده و بـه کارگران برای پاک کردن آنهـا هـشدار دهنـد؟ کـارگران کمونیـست در عـین حـال کـه بـرای حقـوق صـنفی کـارگران مبارزه می کننـد از ایـن حقیقـت نبایـد غفلـت کنند که نه مبارزه بـرای حقوق صنفی بلکه مبارزه سیاسـی انقلابـی علیـه حکومـت، مرکـز ثقـل مبـارزه طبقـاتی طبقـه کارگر است. این حقیقت باید حداقل از سوی یک بخـش از کـارگران مبـارز عمیقا درک شود. بدون درک ایـن حقیقـت، بـدون تـلاش مـستمر بـرای سـاختن ایـن مرکزثقـل، سازماندهی جنبش کـارگری مـستقل و تـوده ای و اتحاد اقشار مختلـف کـارگران در آن، تقریبـا غیـر ممکن است. هیچ تشکل گسترده و منعطفی بـدون وجود یک هسته فـشرده و مـستحکم در مرکـز آن بوجود نمی آید.■

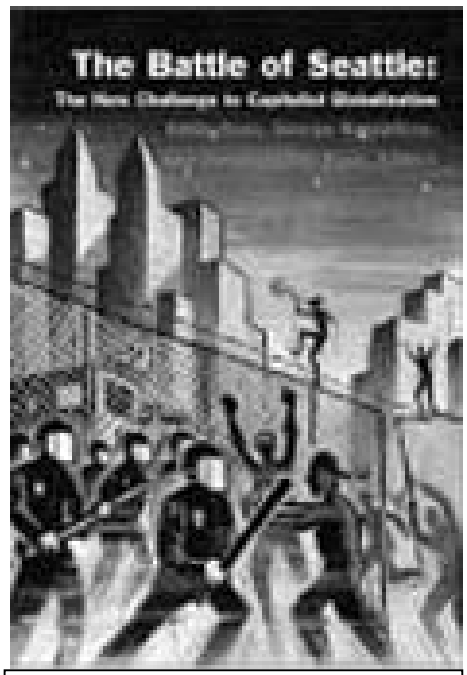

نبرد سیاتل

ای به نام "ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری" منتـشر می کنند. معتقدند که وظیفه چپ، سازمان دادن همـان مبارزات جاری کارگری است. این ها جنبش کمونیستی را که مبـارزات صـنفی کـارگران را تنهـا یـک عرصـه از مبارزه کارگران دانسته و مرکز ثقل مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را مبارزه سیاسی انقلابی برای سـرنگونی دولـت و نظام حاکم می داند، "چپ مکتبی" می خواننـد. خـود را "سوسیالیست کارگری" می خوانند که در اسم هم تمـایز خود را با جنبش کمونیستی روشن کرده باشند. تا آنجـا که به اعتقادات تئوریکـشان بر می گردد، مارکسیـسم را یکـی از انـواع سوسیالیـسم می دانند و خود را طرفـدار "هسته اصـلی مارکسیـسم" کـه خودشـان از میـان نظریات مارکس دست چین کرده و آن را "هسته اصـلی" می خوانند، می دانند.

۵- مقدم توضیح مـی دهـد که این کنفدراسـیون "یـک رکن سه جانبه گری آی ال او اسـت و چنانچـه خانـه کـارگر موفـق شـود در کنفدراسیون به منزله عـضو پذیرفتـه شـود، آی ال او و همچنین توافقنامه آی ال او بـا دولـت ایـران، بطـور اتوماتیک بایـد او را بعنـوان تـشکل کـارگری ایـران برسمیت بشناسد."

۶- لـولا رئـیس جمهـور فعلـی برزیـل یـک سندیکالیست به اصطلاح سوسیالیست بود که بـا توافـق نهادهای بین المللی سرمایه به این مقام رسید. او که تـا سـال قبـل از رئـیس جمهـور شـدن سـتاره محبـوب نشستهای سوسـیال فـوروم جهـانی (یـک جریـان ضـد گلوبالیزاسیون که هر ساله نشستهائی برگزار می کنـد و رهبری اش را احزاب حکومتی سوسیال دمـوکرات اروپـا در دست گرفته اند) بود تبدیل به ستاره نشست هـای بین المللی سران سرمایه ماننـد نشـست سـالانه داووس شد. البته با چهره ای شسته رفتـه تـر و لـوکس و روش حرف زدن بورژوائی!

۷-کلمات "درست" و "غلط" داخل پرانتزها از ما است.

برای روایـت دسـت اول از نظـرات مـا رجـوع کنیـد بـه **حقیقت شماره ۱۵ مقالـه "کمونیـستها و جنـبش کارگری"** تاریخ اردیبهشت ۸۳ و حقیقت ۱۵ ویژه تاریخ اردیبهشت ۸۳www.sarbedaran.org

۸- برای تحلیلی در باره جنبش های تـوده ای کـارگری در دوره انقلاب به مقاله زیر رجوع کنید: **جنبش تـوده ای، تشکل توده ای با نگاهی به جنـبش شـورائی ۵۷- ۶۰ و تشکیلات پیـشاهنگ**(مقالـه زیـر بـرای نخـستین بـار در حقیقـت شـماره ۸ دوره دوم در سـال ۱۳۶۶منتشر شد.)

از حقیقـت، ارگـان حـزب کمونیـست ایـران (م ل م)، شماره ۱۱، مرداد ۱۳۸۲- www.sarbedaran.org

پانویس ها:

1- ILO: International labor Organization

2- AFLCIO

۳- به نقل از مقاله "اول ماه مه سقز و بیدادگاه دسـتگیر شدگان" در "بارو" ماهنامه اتحاد سوسیالیـستی کـارگری شماره ۲۱- مرداد ۸۳- اوت ۲۰۰۴

۴- رضا مقدم و ایرج آذرین از نویسندگان ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری بارو می باشـند. آنـان از رهبـران "حزب کمونیست ایران" بودند که در سال ۱۹۹۱همراه با منصور حکمت از این حزب جدا شده و "حزب کمونیست کارگری" را بنیـان گـذاری کردنـد و چنـد سـال بعـد از "حزب کمونیست کارگری" نیز جدا شدند و اکنون نشریه (صنفی) داشته و کاملا از یک آگاهی سراسری و کشوری (حتی در بعد اقتصادی) فاصـله دارد، چه برسد به آگاهی از کـارکرد اقتـصاد جهـانی سـرمایه داری. حتـی در زمینـه افـشاگریهای اقتصادی همه جانبه نیز کارگران نیـاز بـه یـک حزب انقلابی دارند.

چهارم، تا زمانی که طبقه کارگر کلیه قشرها و طبقات را نشناسد، از مناسبات بین تمام طبقات با دولت و حکومت و مناسـبات بـین خـود ایـن طبقات و قشرها شناخت کسب نکند، نمی توان صحبتی از دستیابی او به آگاهی عمیق طبقاتی کرد. طبقه کارگر تنها از طریق شرکت فعال در مهمترین مبارزات سیاسی جاری است کـه مـی تواند از نقش و جایگاه قـشرها و طبقـات دیگـر آگـاه شـود و در رقابـت بـا نیروهـای حاضـر در صحنه نقش رهبری خود را بیابد. کـارگری کـه امروز به دفاع از دیگـر جنبـشهای تـوده ای بـر نخیزد، در آنها شرکت فعال نداشته باشد و برای تاثیر گذاری بر آنها تلاش نکند، هیچگاه آگاهی طبقاتی ضروری و توان لازم برای رهبری کردن انقـلاب را بدسـت نمـی آورد. ایـن بخـشی از دینامیسم حرکت سیاسی طبقه کارگر است. هر انـدازه طبقـه کـارگر در گـسترش جنبـشهای سیاسی ضد رژیمی نقش فعـال ایفـا کنـد، هـر اندازه تلاش کند قـشرها و طبقـات مختلـف در این جنبشها را به دور برنامه و اسـتراتژی خـود متحـد و رهبـری کنـد، بـرای انقـلاب و کـسب قدرت سیاسی و اداره جامعه آینده بیشتر آماده خواهد شد.

همـه ایـن موضـوعات کـه در مخالفـت بـا اکونومیسم مطرح کردیم، صد سال پیش توسط لنین در کتاب «چه باید کرد؟» مورد بحث قرار گرفت. بی جهت نیست که امـروزه ایـن کتـاب اصلا و ابدا مورد اشاره این دسته از فعالین چپ قرار نمی گیرد. گویی انگشت اتهام لنین در 'چه باید کرد' متوجه خود اینهاست. این کتـاب بـود که نقطه عزیمتی نوین و انقلابی در برخورد بـه جنبش کارگری و رابطه جنبش کمونیـستی بـا آن و بطور کلی رابطه بین عنصر آگاهی و عنصر خودبخودی جلو گذاشت.

یـک قـرن پـیش، لنـین در آن کتـاب محدودیتهای جدی مبارزه خودبخودی توده هـا را تشخیص داد و نیـاز بـه حـزب پیـشاهنگ را بمثابه نیروی انقلابی آگاه پـیش کـشید. حزبـی که مبارزه بسوی هدف انقلابی سـرنگون کـردن نظم کهن و متولد کردن جهان نوین را رهبـری کند. از آن زمان تا بحال حقایق مبارزه طبقاتی صـدها بـار درسـتی تحلیـل لنـین را بنمـایش گذاشته اسـت. مـا مطالعـه ایـن اثـر بـا ارزش تاریخی را به همه مبارزین، بـویژه نـسل جـوان پیشنهاد می کنیم.

.....

توضیح: تمام این مقالـه را مـی توانیـد در حقیقـت شماره ۱۵ و یا در تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م) در بخش "موضـوعات" و فـصل "جنـبش هـای توده ای" مطالعه کنید

به یاد آلبرت سهرابیان

با نگاهی به یک کتاب

نام کتاب: خاطرات آلبرت سهرابیان
برگی از جنبش کارگری کمونیستی ایران
نشر بیدار – هانوفر آلمان
مهر ۱۳۷۹

چندی پیش آلبرت سهرابیان از فعالین جنبش کمونیستی و کارگری ایران درگذشت. انسان مبارزی که همواره قلبش برای بهروزی طبقه کارگر می تپید. او تا آخرین لحظات زندگی خود از تلاش باز نایستاد و خوش بینی انقلابی خود را حفظ کرد.

آلبرت در نوجوانی به دلیل فقر به اردوی کار و زحمت پیوست. مانند بسیاری از اعضای طبقه کارگر ایران از ادامه تحصیل محروم ماند. کارنامه تحصیلی اش به خاطر ناتوانی خانواده در پرداخت پولی به مدیر رشوه خوار مدرسه به گروگان گرفته شد. اما اشتیاق سوزانش به کسب علم و دانش و تلاش و پیگیریش موجب شد بر موانع فائق آید و خواندن و نوشتن را بیاموزد.

آلبرت از اقلیت ارامنه کشور بود؛ به همین جهت از همان کودکی علاوه بر ستم طبقاتی مزه تبعیض و ستم ملی و مذهبی را هم چشید. خاطرات آلبرت در باره این تبعیض ملی، قطره ای است از اقیانوس غم و اندوه فرزندان ارامنه که به خاطر فرمان رضاشاه از ادامه تحصیل محروم شدند. رضا شاه پس از بازگشت از سفر ترکیه و برای خوشخدمتی به آتاتورک فاشیست دستور داد کلیه مدارس ارامنه در ایران بسته شوند.

آلبرت خیلی زود به آگاهی سیاسی دست یافت. وی در ۱۳ سالگی به سازمان جوانان حزب توده پیوست. در دهه ۱۳۲۰ شمسی، او و رفقای دیگرش تحت رهبری کمونیستهائی چون باقر امامی (۱) خلاف جریان خط حزب توده حرکت کردند. آنان بر خلاف رهبران حزب توده که در پی مماشات با دشمنان مردم بودند و به دنبال جبهه سازی های بورژوائی رفتند، در جستجوی راهی بودند که حزب واقعی طبقه کارگر را بر پایه آموزشهای «چه باید کرد؟» لنین بر پا دارند. اگر چه او و یارانش قادر نشدند جوهر آموزه های لنین را به شرایط ایران تطبیق داده و موفق به عملی کردن این وظیفه شوند، اما تلاشهای شان در ایجاد تشکلاتی چون « کروژک ها»، « سازمان شوراها»، « یکا» و « ساکا (سازمان انقلابی کارگران ایران)» بخشی از میراث انقلابی طبقه کارگر ایران است. در این راه آنان در مقابل سرکوب و دیکتاتوری رژیم شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد سر فرود نیاوردند؛ از تهمتها و غرض ورزی ها حزب توده و دیگران نهراسیدند؛ سالها زندانهای رژیم شاه را تحمل کردند. آلبرت در اوج سرکوبها و پیگردهای آن دوران روحیه مبارزاتی خود را در زندان و بیرون از زندان از دست نداد. آلبرت در سالهای دهه چهل شمسی بر خلاف بسیاری از مبارزین نسل قبل که عاقبت جوئی و عافیت جوئی را پیشه کرده بودند، زندگی خود را با انقلابیون ویتنامی مقایسه می کرد که هر آن زندگی شخصی و خانوادگی شان در اثر بمبارانهای هواپیما های آمریکائی زیر و رو و نابود می شد. او با اتکاء به احساسات انترناسیونالیستی که بخشی از روحیه مبارزاتی هر کمونیست است، با شرایط دشوار آن سالها مقابله می کرد.

زندگی آلبرت سهرابیان نمونه ای از پتانسیل کارگران پیشرو در تبدیل شدنشان به عناصر و رهبران سیاسی آگاه است. آنهم در دوره ای که بسیاری از روشنفکران مبارز منکر ایفای چنین نقشی از جانب کارگران بودند. و حتی بدتر از آن زمانی که با چنین واقعیت هائی روبرو می شدند با تهمت و غرض ورزی آنرا انکار می کردند. یکی از زشت ترین نمونه های چنین برخوردی را می توان

بعد از زندان ۱۳۳۳ هنگام کار در کفاشی آمور

در کتاب بیژن جزنی به نام "تاریخ سی ساله" در برخورد به جریان «ساکا» دید. بیژن جزنی به جای مبارزه سیاسی با جریاناتی چون «ساکا» که مخالف مشی حزب توده و مشی چریکی بودند انگ «سازمان دست ساخته پلیس» به آنها می زد.(۲)

از زندگی و تجربه آلبرت سهرابیان می توان از جنبه های گوناگون درس گرفت. هر زندگی مبارزاتی و هر تجربه انقلابی که حاصل به پراتیک گذاشتن خطوط و گرایشات فکری مختلف درون جنبش کمونیستی ایران می باشد، مصالح زیادی برای روشن کردن راه رهائی واقعی طبقه کارگر فراهم می کند. چنین تجاربی را می توان و باید بعنوان مصالحی برای دست یافتن به راه صحیح و پیروزمند انقلاب در ایران مورد استفاده قرار داد. بررسی و جمعبندی از این تجارب انقلابی خود جزئی از برسمیت شناختن خدمات هر بخشی از جنبش کمونیستی ایران در دوره های مختلف است. این مهمترین طریق برای زنده نگهداشتن آرمانها، تلاشها و بهترین شیوه برای قدردانی و بزرگداشت جانهای بیشماری است که در راه کمونیسم فداکاری کرده اند. متاسفانه حتی آن جریان سیاسی که آلبرت در اواخر عمر بدان تعلق خاطر داشت از ارائه چنین جمعبندی هائی احتراز می کند.(۳)

از لحاظ ایدئولوژیک – سیاسی کتاب خاطرات آلبرت سهرابیان منعکس کننده دو مسئله مهم و تاریخی است که نقش تعیین کننده بر سرنوشت جنبش کمونیستی ایران ایفاء کرده است. یکی مسئله تاثیرات سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» در دوران جنگ جهانی دوم است، که حزب کمونیست شوروی برهبری استالین در کنگره هفتم کمینترن (بین الملل کمونیستی) در مقابله با فاشیسم هیتلری جلو گذاشت. و دیگری درک از مفاهیم و درسهای کتاب «چه باید کرد؟» لنین در رابطه با راه انقلاب در ایران است.

اما قبل از بررسی این دو مسئله لازم است به یک واقعیت تاریخی اشاره کرد. جنبش کمونیستی ایران بخشا مرهون تلاش کمونیستهائی است که از میان ارامنه برخاستند. این رفقا نقش برجسته ای در معرفی کمونیسم به طبقه کارگر ایران داشته اند. در دوران انقلاب مشروطه و مقاومت انقلابیون در مقابل کودتای محمد علیشاه، بسیاری از سوسیال دمکراتهای ارمنی وابسته به حزب بلشویک روسیه، قهرمانانه در قیام تبریز شرکت جستند. پس از پیروزی انقلاب اکتبر، بسیاری از کارگران مهاجر ارمنی (همچون کارگران آذری) که سالها قبل از آن از ایران به روسیه مهاجرت کرده بودند داوطلبانه به ایران بازگشتند و برای تقویت حزب کمونیست ایران دست به فعالیتهای گوناگون زدند. آنان در سخت ترین دوران استبداد رضا شاهی نقش پیشروئی در حفظ و ادامه کاری جنبش کمونیستی در ایران ایفاء کردند. آلبرت سهرابیان تحت تاثیر چنین جو و محیطی بود که سریعا ایده های کمونیسم را جذب کرد و آن را راهنمای زندگی و مبارزات خود قرار داد.

جبهه متحد ضد فاشیستی: خطاها، مشکلات و پیچیدگیها!

این یک واقعیت مهم تاریخی است که حزب توده نه با اهداف و مبانی یک حزب کمونیستی بلکه بر پایه سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» در سال ۱۳۲۰ تشکیل شد. دولت وقت شوروی بطور جدی با ایجاد (و یا احیاء) حزب کمونیست در ایران مخالفت کرد و حتی عده ای از کمونیستها را که در مقابل این سیاست مقاومت کردند تحت فشار قرار داد تا به آن گردن بگذارند. سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» در جوانب مهمی یک سیاست رفرمیستی بود. این سیاست عملا کشورهای امپریالیستی را به بد و بدتر تقسیم می کرد و در خدمت به نیازهای اتحاد شوروی برای ائتلاف با کشورهای متفقین (یعنی امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی) در مقابله با آلمان هیتلری بود. البته شوروی به عنوان کشوری سوسیالیستی در جریان جنگ جهانی دوم برای حفظ خود باید دست به مانورهای تاکتیکی معین مانند ائتلاف با برخی کشورهای امپریالیستی می زد. اما سیاست "جبهه

متحد ضد فاشیستی" به ورای مانورهای تاکتیکی رفت. مشکل اصلی سیاست فوق این بود که انقلاب را از دستور کار کمونیستهای سایر کشورهای جهان خارج کرد و انقلابات آنها را تابع حفظ شوروی سوسیالیستی به هر قیمتی کرد. این سیاست نه تنها تاثیرات زیانباری بر جنبش کمونیستی بین المللی باقی گذاشت بلکه عملا به تقویت خطوط راست و رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی منجر شد.(۴)

طبق این سیاست کمونیستهای ایرانی باید مسئله سرنگونی طبقات حاکمه را کنار می گذاشتند تا اخلالی در روند کمک رسانی به شوروی از کانال ایران که تحت اشغال نیروهای متفق قرار داشت صورت نگیرد. بر پایه این سیاست غلط بود که حزب توده به مثابه یک جبهه رفرمیستی ایجاد شد و مورد حمایت شوروی قرار گرفت. سیاست نادرست روشهای نادرست را همراه خود ببار آورد. تا آنجائی که رادیو مسکو عملا کمونیستهائی چون باقر امامی را که خواهان ایجاد حزب طبقه کارگر بودند به عنوان عامل دشمن معرفی کرد. خاطرات آلبرت سهرابیان تا حدی ما را با مسائل و مشکلات آن دوران آشنا می کند.

در آن دوران عرصه سیاست ایران بسیار پیچیده بود و تضادهای گوناگون در عرصه ملی و بین المللی به هم گره خورده بودند. مسئله فقط ایجاد حزب یا جبهه نبود. کما اینکه در بسیاری از کشورها احزاب کمونیست (بویژه در کشورهای اروپائی) موجود بودند ولی با اتخاذ سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» انقلاب را به کناری نهادند. مسئله اصلی این بود که حزب جدید التاسیس در ایران (حتی اگر نام کمونیست را هم بر خود نهاده بود) می بایست چه مشی سیاسی را برای پیشبرد اهداف انقلاب اتخاذ می کرد و این سیاست چگونه مصالح انقلاب پرولتری در سطح جهان (مشخصا دفاع از شوروی در مقابل فاشیسم هیتلری) را مد نظر قرار می داد. پیشبرد مبارزات ضد فاشیستی و دفاع از شوروی سوسیالیستی یکی از مهمترین وظایف کمونیستها در عرصه جهانی بود و هر جریان انقلابی به آن توجه نمی کرد مطمئنا دچار خطا شده و سریعا به حاشیه رانده می شد. متاسفانه آلبرت در خاطرات خود در رابطه با فعالیتهای کمونیستهای مخالف با حزب توده این مسائل را پیش نمی کشد.

رابطه سیاست خارجی شوروی سوسیالیستی با انقلاب ایران یکی از موضوعات قدیمی و مناقشه آمیزی بوده و هست که عدم جمعبندی همه جانبه و صحیح از آن توسط کمونیستهای ایران، به گرایشات ناسیونالیستی پا داد. (۵) جنبش کمونیستی ایران بارها بدرستی از حزب توده به مثابه یک حزب رفرمیستی جمعبندی کرد. اما مسئله خطاهای اتحاد شوروی (از دوران نهضت جنگل و جمهوری گیلان گرفته تا دوران حزب توده و جمهوری خود مختار آذربایجان و کردستان تا کودتای ۲۸ مرداد) و تاثیرات آن در دوره های مختلف بر جنبش کمونیستی و انقلابی ایران، جمعبندی و سنتز نشده است.

این جمعبندیها برای تبیین خط مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی ضروریست زیرا باز هم کشورهای سوسیالیستی بوجود خواهیم آورد و این کشورها باز هم در محاصره امپریالیستها قرار خواهند گرفت. کشورهای سوسیالیستی باید این خط صحیح را در پیش گیرند که به خود به مثابه منطقه پایگاهی برای پیشرفت انقلاب جهانی نگاه کنند و همه چیز خود را تابع پیشرفت انقلاب جهانی کنند و نه بالعکس.

در جمعبندی از اشتباهات جنبش کمونیستی همیشه ضد کمونیستها و ناسیونالیستها این وسط بل می گیرند. مثلا در جمعبندی از گذشته، گرایشات ناسیونالیستی سیاستهای شوروی را دلیل عمده شکستهای جنبش انقلابی در ایران معرفی می کنند و می گویند که شوروی سوسیالیستی سر بزنگاه منافع انقلاب ایران را رها کرد و به منافع سیاست خارجی خود چسبید. در مقابل این ارزیابی های یک جانبه وغلط، کمونیستها همواره تاکید کرده اند که علت اصلی شکستها ماهیت طبقاتی رهبری این جنبشها بوده است. فی المثل بر ماهیت بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری جنبش جنگل، حزب توده یا فرقه دمکرات آذربایجان انگشت نهاده اند و بدرستی به پیروزی انقلاب چین تحت رهبری مائو اشاره کرده اند. زیرا در رابطه با چین هم شوروی ها مائو را به سازش فراخواندند و رهنمودهای غلطی دادند؛ اما مائو در عین حمایت از شوروی سوسیالیستی و استالین، سیاستهای غلط آن را رد کرد و انقلاب چین را تا پیروزی نهائی و برقراری نظام سوسیالیستی ادامه داد. اگر چه این تاکیدات درست و بجا بوده و هستند اما باید گفت که جنبش کمونیستی ایران در جمعبندی از خطاهای آن دوره شوروی سوسیالیستی طفره رفته و بنوعی آنرا توجیه نمود.

تا زمانی که شوروی یک کشور سوسیالیستی بود (یعنی تا سال ۱۹۵۳ و مرگ استالین) ، تضاد بین اتحاد شوروی بعنوان یک کشور سوسیالیستی با جهان امپریالیستی، نقش مهمی بر روند تحولات سیاسی ایران داشت. اگر چه تاثیر این تضاد در رابطه با دیگر نقاط جهان هم مشهود بود. اما این تضاد تاثیرات بسیار مستقیم تر بر روند تحولات سیاسی ایران داشت. این مسئله هم در دوره پس از پیروزی انقلاب اکتبر و پایان جنگ جهانی اول خود را نشان داد و هم در دوران جنگ جهانی دوم. فی المثل در هر دو دوره حضور مستقیم ارتش سرخ شوروی در ایران مسائل و ملاحظات گوناگونی را با خود بهمراه آورد. در مقاطعی میان مصالح کشور سوسیالیستی و منافع فوری انقلاب و جنبشهای انقلابی در ایران تضادهائی بوجود می آمد. این تضادی است که پس از ایجاد کشورهای سوسیالیستی میان حفظ کشور سوسیالیستی و پیشبرد انقلاب جهانی پیش می آید. و حل آن بسیار پیچیده است. این تضاد در برخی مقاطع تاریخی نقشی مستقیم و تعیین کننده بر پیشرفت و همچنین شکست جنبش انقلابی در ایران داشت. (۶) در بررسی آن دوره، نقش و عملکرد تضادفوق را بر روند تحولات سیاسی و مبارزه ملی و طبقاتی در ایران نباید نادیده گرفت. آن هم در عصر امپریالیسم که تحولات جهانی نقشی تعیین کننده بر اوضاع سیاسی هر کشوری داراست.

با توجه به چنین چارچوبه ای باید به سیاست جلوگیری از احیاء حزب کمونیست و براه اندازی یک جبهه رفرمیستی بنام حزب توده و کنار گذاشتن انقلاب و سرنگونی دولت ارتجاعی نگریست. در این زمینه نباید ساده انگارانه مسئولیت را صرفا بر عهده کمونیستهای باقیمانده (از حزب کمونیست ایران) و نیروهای طرفدار کمونیسم در آن دوران انداخت و یا به میزان وفاداری آنان به کمونیسم شک کرد. بلکه به لحاظ عینی نیروهای قدرتمندتری در صحنه بودند و بر آنان فشار اعمال می کردند. خاطرات سهرابیان در رابطه با باقر امامی تا حدودی منعکس کننده این فشارهاست.

آن دوره صحنه سیاسی بسیار پیچیده بود و جریاناتی چون «کروژکها» در موقعیت ایدئولوژیک – سیاسی ای قرار نداشتند که به چنین مسائل مهم خطی پاسخ گویند و یا حتی بدان توجه کنند. آنها همچون حزب کمونیست چین از اهرمهای قدرتمندی چون ارتش خلق نیز برخوردار نبودند که بتوانند سیاست مستقل خود را هم در مبارزه علیه فاشیسم بین المللی و هم ارتجاع داخلی به پیش برند. به همین دلیل عملا در حاشیه سیاست قرار گرفتند و نتوانستند نقش چندانی در تحولات آندوران ایفا کنند.

معانی «چه باید کرد؟» لنین برای کشورهای تحت سلطه

یکی از ویژگی های مثبت گروه آلبرت سهرابیان این بود که آنان خود را وفادار به خط «چه باید کرد؟» لنین می دانستند و بر ضرورت آگاه شدن طبقه کارگر تاکید می کردند. برخی تلاشهای آنان برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران و تربیت آنان بعنوان کادرهای کمونیست ستایش انگیز است. البته برخی برداشتهای آنان از تزها و نظرات لنین در مقاله «چه باید کرد؟»، سطحی بوده و بطور کلی گروه شان در زمینه نظری و عملی آغشته به اکونومیسم و آماتوریسم بود. اما در دوره ای که حزب توده آموزه های مهم لنین را زیر خاک کرده بود تاکید آنان بر «چه باید کرد؟» یک حرکت خلاف جریان و درست بود.

پاره ای درکهای این جریان از حزب طبقه کارگر، مانند اصرار بر لزوم عضویت درصد معینی از کارگران و حفظ تناسب میان اعضای کارگر و روشنفکردر گروه، عملا برداشتی اکونومیستی بود که خصلت پرولتری حزب را به شمار کارگران متشکل در آن حزب تقلیل می داد نه خط و عملکرد آن حزب برای انقلاب کردن. این جریان در مجموع بر خلاف رهنمود بسیار مهم «چه باید کرد؟» توجهی به فعالیت در میان دیگر اقشار و طبقات تحت ستم مانند دهقانان، ملل تحت ستم و زنان نمی کرد. (به جز در دوران ساکا که شاخه زنانی با مسئولیت آلبرت ایجاد شد. و مقاومت

آلبرت در زیر شکنجه مانع گسترش ضربات گروه به این شاخه شد. این زنان در اوج دیکتاتوری رژیم شاه مبارزه شجاعانه ای را در دفاع از زندانیان سیاسی ساکا سازمان دادند.) فعالیتهای این جریان – بویژه در دورانهای اولیه فعالیت – در تهران و در میان کارگران کارگاههای کوچک محدود ماند و آنان چندان توجهی به فعالیت در میان کارگران رشته های اصلی تولید مانند کارگران شرکت نفت نکردند. حتی در دوره ساکا که توانستند درکارخانجات بزرگ تهران و برخی شهرهای دیگر هسته های کارگری سازمان دهند و گسترش یابند، عملا در چارچوبه فعالیتهای اتحادیه ای محدود ماندند. آنان کلیدی ترین آموزه «چه باید کرد؟» یعنی درگیر کردن کارگران در مهمترین مبارزات سیاسی روز جامعه را نتوانستند بکار بندند و شناخت و دید کارگران را نسبت به طبقه خود و دیگر اقشار و طبقات جامعه وسعت بخشند. سرانجام آماتوریسم در مسائل سازمانی و علنی گرائی (بویژه در دوره اولیه) و کم بهائی و بی توجهی به اشکال پیچیده دشمن در ضربه زدن به سازمانهای کمونیستی (بویژه در دوره فعالیت ساکا) منجر به دستگیری و از هم پاشیدن گروه شد.

اما راز عدم موفقیتهای این جریان در جای دیگری نهفته است. در ناتوانی آنان در کشف مفاهیم و معانی ای که «چه باید کرد؟» برای انقلاب در ایران و کلا کلیه کشورهای تحت سلطه دارد. رازی که اساسا توسط مائوتسه دون در جریان پراتیک عظیم انقلاب چین کشف، فرموله و تدوین شد. مائو بر پایه آموزه های اساسی «چه باید کرد؟» توانست به چگونگی سازمان دادن انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه و چگونگی تامین رهبری طبقه کارگر بر این انقلابات و بسیج توده های وسیع منجمله کارگران و دهقانان در انقلاب پاسخ دهد. بکاربست «چه باید کرد؟» در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران آغاز هر چه سریعتر جنگ خلق است. کلیه فعالیتها، اشکال تشکیلاتی و تبلیغ و ترویج سیاسی و تربیت کادرها باید بگونه ای صورت گیرد تا هر چه سریعتر کمونیستها در موقعیتی قرار گیرند که بتوانند جنگ خلق را آغاز کنند. این امر ناظر بر انجام وظیفه مرکزی کمونیستها در زمینه کسب قدرت سیاسی از طریق قهر است.

ناکامی های جریانی که آلبرت سهرابیان بدان تعلق داشت عمدتا مربوط به کم بهائی به نقش قهر انقلابی درامر انقلاب در کشورهای تحت سلطه بود. اینکه در این قبیل کشورها فقط با براه انداختن جنگ خلق است که می توان سیاست را به معنای واقعی و به روش انقلابی به میان توده های گسترده منجمله کارگران برد و آنان را سازمان داد و به مثابه طبقه حاکمه آینده آماده کرد. کمونیستها و کارگران پیشرو بدون در دست گرفتن این مسئله قادر به تامین رهبری طبقه کارگر بر پروسه انقلاب نیستند.

عدم تطبیق آموزه های «چه باید کرد؟» با شرایط ایران یا منجر به سازمان دادن محافل صرفا مطالعاتی و آموزشی خواهد شد یا در صورت گسترش بی رویه گروه منجر به ضربات شده و ادامه کاریش از بین می رود. حتی اگر هم گروهی دوام آورد، در حاشیه کشمکشهای سیاسی جامعه قرار می گیرد و لاجرم در درازمدت محافظه کاری و انفعال در آن تقویت می گردد و افراد رادیکال و جوان آن جذب گروههائی که در صحنه سیاسی فعالترند می شوند.

در لابلای خاطرات آلبرت سهرابیان ما با چنین صحنه هائی روبرو هستیم. اینکه آنان علیرغم تلاشهای شان «نتوانستند در اعتصابات کارگری نقش کارسازی داشته باشند.»، «نقش فعالی در رویدادهای سرنوشت ساز ایفاء نمایند» و اینکه کلا «به حاشیه حوادث رانده شدند.» (رجوع شود به صفحه ۱۲۴ کتاب) یا اینکه مجبور شدند به غلط برخی مقاطع به خاطر مسائل امنیتی، فعالیتهای مبارزاتی شان را تعطیل یا منحل کنند. اگرچه آلبرت تلاش می کند از تجارب خود پاره ای درسها برای ادامه کاری فعالیت کمونیستی بگیرد اما این درسها عمدتا حول و حوش مسائل فنی - امنیتی است تا درسهای ایدئولوژیک – سیاسی برای ادامه کاری انقلاب. در هر کاری خط سیاسی ایدئولوژیک تعیین کننده است. این جمله ایست که مائوتسه دون بارها همواره در جمعبندی از فعالیت کمونیستها تکرار می کند.

اما درد آور آنجاست که این دسته از رفقا زمانی که موج نوین جنبش کمونیستی ایران براه می افتد، آن را درک نمی کنند. موج نوین جنبش کمونیستی ایران زمانی متولد شد که جنبش کمونیستی بین المللی تحت رهبری مائو با رویزیونیسم خروشچفی مرزبندی کرد (پس از مرگ استالین، خروشچف رهبری حزب کمونیست شوروی را در دست گرفت و سرمایه داری را در شوروی احیاء کرد). با این مرزبندی کمونیستهای ایرانی درک عمیقتری از سوسیالیسم و همچنین رفرمیسم حزب توده یافتند. حتی زمانی که جنبش نوین کمونیستی سازمان دادن مبارزه مسلحانه را در دستور کار خویش قرار می دهد افرادی چون آلبرت موضعی انفعالی و منفی نسبت به آن اتخاذ می کنند تا آنجائیکه گسترش شیوه های سرکوبگرانه ساواک را بطرز غیر واقع بینانه ای به اتخاذ سیاستهای نادرست انقلابیون در مقابل سرکوب نسبت می دهند. (ص ۲۵۵ کتاب) موضعی که فاصله چندانی با موضع حزب توده نداشته که همواره تاکید می کرد که به دلیل روی آوردن انقلابیون به مبارزه مسلحانه، رژیم شاه بر خفقان و دیکتاتوری افزود! یا به عبارتی دیگر علت تشدید ظلم، مبارزه مظلوم است!

از همینرو انتقاداتی که آلبرت در خاطراتش نسبت به مشی چریکی و روندهای آندوره جنبش کمونیستی طرح می کند، یکجانبه و نادرست است. مسئله این است که کمونیستها باید ضروریات زمانه خود را درک کنند و مسئولیتهای خود را خود بر عهده گیرند. نمی توان به دیگران ایراد گرفت که چرا به این شکل یا آن روش به ضروریات زمانه پاسخ می دهند و دست به اسلحه می برند.

مائو در رابطه با مبارزه طبقاتی می گوید: «بادها می وزند، برگها فرو می ریزند، هر کاری که می توانی انجام بده!». «ساکا (سازمان کارگران انقلابی ایران)» نتوانست وظایف کمونیستی را بر دوش گرفته و انجام دهد. به همین خاطر دوباره حاشیه نشین و نظاره گر حوادث شد و نتوانست در مقابل موجهائی که براه افتاد تاب آورد. این مسئله ریشه در جایگاه تاریخی ساکا و خط ایدئولوژیک – سیاسی آن داشت. کمونیستهائی چون آلبرت متعلق به موج قبلی جنبش کمونیستی بودند که متاسفانه نتوانستند به استقبال موج نوین جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین المللی بروند و با آن پیوند برقرار کنند. آنان اگر چه هیچگاه به رسالت طبقه کارگر و ضرورت سوسیالیسم شک نکردند اما قادر به درک گسستهای انقلابی و ضروری در این راه نشدند. گسستهائی که نشانگر تکامل علم و ایدئولوژی طبقه کارگر در جریان تغییر جهان بود.

جملات تراژیکی که باقر امامی قبل از خودکشی بر دیوار نوشت به نوعی بیانگر این ناتوانی تاریخی بود : «هر چه بیشتر سگ دو زدم کمتر به هدفم نزدیک شدم. اتحاد شوروی راه انحراف در پیش گرفته و دارد به پرولتاریای جهان خیانت می کند. خسته شده ام و دیگر نمی خواهم زنده بمانم.» (ص۱۵۱ کتاب) اگر چه باقر امامی در وصیت نامه اش از مشی حزب کمونیست چین در مقابل حزب کمونیست شوروی حمایت کرده بود (ص ۱۵۲) اما نتوانست همراه با این موج نوین، خوشبینی انقلابی خود را حفظ و نقش و رسالت خود را ایفاء کند. با این وجود این دسته از رفقا علیرغم ضعفهای شان توانستند در برزخی ترین دوران پرچم کمونیسم را به دوش کشند و بدان وفادار بمانند.

آلبرت سهرابیان در گوشه ای از خاطراتش به درخت بید مجنونی در حیاط زندان قزل قلعه اشاره می کند که گفته می شد وارطان مبارز پرآوازه آنرا کاشته بود. درختی که بواقع با خون کمونیستهای انقلابی آبیاری شد و با تلاش و مقاومت کارگرانی چون آلبرت سهرابیان مغرور و استوار قد کشید. این درخت هنوز پابرجاست، تناورتر خواهد شد و سایه اش همه جا را فرا خواهد گرفت. ■

منابع و توضیحات

۱– باقر امامی از کمونیستهای قدیمی ایران بود که نقش کلیدی در شکل دهی و هدایت جریان سیاسی «کروژکها» داشت. باقر امامی از اعضای خانواده های اشراف بود که به کمونیسم گرائید دولت شوروی به خاطر امکانات خانوادگیش به وی رهنمود داد که در دستگاه دولتی نفوذ کند و برای شوروی سوسیالیستی از فعالیتهای دولت انگلیس در ایران اطلاعات جمع آوری کند. باقر امامی لو رفت و به زندان افتاد. پس از شهریور بیست او به مخالفت با تاسیس حزب توده برخاست و «کروژکها» (یا محافل) را بنیان نهاد. چند سالی هم در قبل از ۲۸ مرداد در زندان بسر برد و تا آخر عمر اکثر مواقع تحت نظر نهادهای امنیتی رژیم بود. او تا آخر عمر به کمونیسم وفادار ماند. اما فشارهای گوناگون مبارزه را

نتوانست تحمل کند و سرانجام در اوائل بهار ۱۳۴۶ در سن ۶۴ سالگی به زندگی خود پایان داد.

۲ – در ارتباط با شیوه برخورد بیژن جزنی آلبرت در کتابش می نویسد: «در زندان از رفیق حسن آردین پرسیدم چرا رفیق جزنی که سالها با ما در زیر یک سقف در زندان زندگی می کند برای تحقیق درباره تاریخچه سازمان ساکا از ما که از اعضای قدیمی این سازمان بودیم پرس و جو و تحقیق نکرده و مبنای تاریخ نگاری خود را در کتاب «تاریخ سی ساله» نظرات نادرست رفیق عبدالله مهری که آگاهی اندکی از تاریخچه ساکا و تحولات آن داشت قرار داد. تاریخ نگاری رفیق جزنی نه فقط آکنده از اطلاعات نادرست و غیرموثق از پیدایش کروژکها و تحولات بعدی تا سازمان ساکا است بلکه این رفیق به خود تردیدی راه نداده است که امامی را به عنوان عامل پلیس معرفی کند. شگفتا که ما را نیز عامل پلیس ندانسته و کارگران ساده و صادق نامیده است؟! رفیق آردین گفت: رفیق جزنی برای اثبات صحت مشی مسلحانه و مردود دانستن باصطلاح مشی «سیاسی کاری» ما نیازی به تحقیق از ما نداشته است زیرا در هر صورت او باید به بطلان خط مشی ما می رسید.» (ص ۲۸۸ کتاب)

۳ – آلبرت عضو افتخاری کمیته مرکزی «راه کارگر» بود. به نظر می رسد در بخشهائی از کتاب که آلبرت در آن اشاراتی به فروپاشی بلوک شرق تحت رهبری و شوروی سوسیال امپریالیستی می کند، از دیدگاههای کنونی راه کارگر تاثیر گرفته است. از آنجائیکه هدف اصلی این نوشته بررسی فعالیت های آلبرت در دوران قبل از انقلاب است ما به برخی نظرات غلطی که وی در زمینه فروپاشی شوروی در کتاب ارائه می دهد نپرداخته ایم.

۴ - در زمینه نقد همه جانبه سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» رجوع شود به دو نوشته از باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا به نام «گسست از ایده های کهن» (پیشبرد جنبش انقلابی جهانی مسائل جهت گیری استراتژیک) که در سال ۱۳۶۳ توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به فارسی برگردانده شد. و همچنین «فتح جهان : آنچه پرولتاریا جهانی باید انجام دهد» که در سال ۱۳۶۵ توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به فارسی برگردانده شد.

۵ – شوروی سوسیالیستی پس از مرگ رفیق استالین با بقدرت رسیدن رویزیونیستها تغییر ماهیت داد و به یک کشور سوسیال امپریالیستی بدل شد و سیاست خارجی توسعه طلبانه و ضد انقلابی ای را اتخاذ کرد.

۶ - این تضاد در دوره جنبش جنگل و جمهوری گیلان هم خود را نشان داد. پیشروی ارتش سرخ شوروی در ایران در آندوره گشایش مهمی را در رابطه با جنبش کمونیستی ایران وجود آورد. اما در عین حال ایران جز اولین نقاطی بود که ارتش سرخ مجبور به عقب نشینی شد و عقب نشینی اش هم تاثیر بلاواسطه ای بر شکست جنبش گیلان داشت. این عقب نشینی با پاره ای سیاستهای نادرست هم همراه بود که موجب تضعیف جنبش کمونیستی ایران در آن مقطع شد. برخی از این سیاستهای نادرست تا کنون توسط افرادی غالبا با دید ناسیونالیستی و عموما ساده انگارانه نقد شد. یا به اشکالی دیگر در خاطرات دیگر فعالین جنبش کمونیستی آنزمان مانند اردشیر آوانسیان و یا اسناد آن دوران منعکس است.

ثبت درست تاریخ

حقایق در باره انقلاب فرهنگی

کارگر انقلابی شماره ۱۲۵۱- ۲۹ اوت ۲۰۰۴

بخش اول

حاکمین دنیای سرمایه داری، بر بوغ و کرنا می دمند که "کمونیسم مرد"، "کمونیسم کار نکرده وعملی نیست"، "انقلابات وقتی به قدرت می رسند به استبداد ختم می شوند".

کوشش اولیه این پروژه، ارائه اوراق فاکتهاست که اتهامات و تحریفات بورژوازی را رد کرده است. عنوان این اوراق این است: هر چیزی که در باره کمونیسم به شما گفته شده است غلط است: سوالاتی که اغلب در باره سوسیالیسم، کمونیسم و انقلاب فرهنگی پرسیده می شود.

آنها مرتبا مردم دنیا را با این حرفها بمباران می کنند. این یک جنگ ایدئولوژیک علیه کمونیسم است. یک روش کارشان ، روش بدجلوه دادن و تحریف تجربیات انقلابی اتحادجماهیر شوروی سوسیالیستی و چین سوسیالیستی و بخصوص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین می باشد. اغلب سعی می کنند دروغ ها و اتهاماتشان را تحت پوشش واقعیات ارائه دهند.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا پروژه ای به نام ثبت درست تاریخ را آغاز کرده است. اهدافش روشن کردن حقایق این انقلابات – دستاوردهای بزرگ و پیروزی هایشان، توام با اشتباهات و کمبودهایشان – و مطرح کردن آثار و اطلاعات باب آواکیان در جمعبندی از این تجربیات و نشان دادن درسهایش برای امروز بشریت می باشد. این کارزار شامل تحقیق کردن، نوشتن، مناظره و بردن اینها به میان مردم است. تمرکز این کارزار در کالج ها و دانشگاه ها است. هدف این کارزار آن است که کمونیستها بر مختصات و موضوعات مناظره بر سر کمونیسم و تجربیات تاریخی انقلاب سوسیالیستی تاثیر بگذارند و نگذارند هر جور بورژوازی می خواهد ببرد و بدوزد.

در زیر گزیده ای از آن را می خوانید.

انقلاب فرهنگی چین بسیار مناقشه انگیز است. روایات بسیاری آن را به مثابه پاکسازی مخالفین توسط مائوتسه دون و یارانش که "گرسنه قدرت" بودند، شرح می دهند و می گویند این انقلاب چین را بدرون هرج و مرج بزرگ پرتاب کرد. واقعا این انقلاب فرهنگی چه بود؟

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی طی سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۶ رخ داد و یک شورش انقلابی توده ای بود که دربرگیرنده صدها میلیون نفر بود. انقلاب فرهنگی در واقع یک "انقلاب در انقلاب" بود.

در سال ۱۹۴۹، انقلابیون کارگر- دهقان چینی نظم کهنه را سرنگون کردند. این انقلاب یک نظام سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی را بنیان گذاشت که به توده ها قدرت داد و منافع بزرگی را برای

مردم به ارمغان آورد. (رجوع کنید به ثبت درست تاریخ: دستاوردهای سیاسی و اقتصادی تحت رهبری مائو- کارگر انقلابی شماره ۱۲۴۸) اما هنوز تفاوتهای مهم اقتصادی و نابرابری های سیاسی در جامعه نوین سوسیالیستی وجود داشت. خطرناکترین چیز آن بود که یک قشر ممتاز نخبه نوین پدیدار شده بود. مرکز سازماندهی سیاسی آن درست در میان حزب کمونیست چین بود و نفوذ سیاسی و ایدئولوژیکیش در حال رشد بود.

در اواسط سالهای ۱۹۶۰ **رهروان سرمایه داری** برای کسب قدرت مانور می دادند. آنها را **رهروان سرمایه داری** می خواندند چون رهبران بالا مقام حزب کمونیست چین بودند ولی مارکسیسم را رقیق کرده و سعی می کردند چین را به لحاظ سیاسی – اقتصادی به راهی بکشند که منجر به احیاء سرمایه داری می شد. هدف آنها برقراری مجدد نظام استثمار و برگرداندن چین به تحت سلطه خارجی و خلاصه تبدیل چین به "بهشت بنگاه های بیگاری" بود یعنی آنچه که امروز چین است!

انقلاب فرهنگی یک "جنگ قدرت درون قصری" نبود. بالعکس! انقلاب فرهنگی یک جدال ژرف و جدی در رابطه با جهت گیری جامعه بود. جدال در مورد اینکه چه کسانی سکان هدایت جامعه را در دست خواهند داشت: طبقه کارگر یا یک طبقه جدید بورژوا.

روزنامه های بزرگ دیواری در انقلاب فرهنگی چین

مائو و نیروهای انقلابی حزب کمونیست چین، مردم را فراخواندند که قیام کنند تا از قدرت گیری سرمایه داری جلوگیری نمایند؛ آنها مردم را فراخواندند که سطوح بالائی حزب را که در لاک بورژوا بوروکراتیک فرو رفته بودند، تکانی بدهند. اما انقلاب فرهنگی خیلی فراتر از این بود. در جریان این انقلاب توده ها دست به تغییرات انقلابی در اقتصاد، موسسات اجتماعی، فرهنگ و ارزشها زدند و حزب کمونیست، خود را انقلابی تر کرد. این آن چیزی است که مائو آن را "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" نامید. (۱)

اما آیا انقلاب فرهنگی واقعا یک خیزش مردمی بود؟ آنچه که اغلب شنیده می شود این است که یک "تسویه" ترسناک در جامعه بود.

مسئله انقلاب فرهنگی " جمع کردن مخالفین" و فرستادن مردم " به اردوگاه های کار اجباری" یا "اقتدارگرائی یک گروه نظری خاص" نبود. سبک کارهای انقلاب فرهنگی کاملا متفاوت از این چیزها بود. کارگران، دهقانان، و مردم از همه اقشار، درگیر انتقاد توده ای از مقامات حزبی و دولتی فاسد شدند. آنها درگیر بزرگترین مناظره ها در باره اقتصاد سیاسی، نظام آموزشی، فرهنگی و رابطه مابین حزب کمونیست با توده های مردم شدند. مائو علاقه ای به "پاکسازی" کردن نداشت. او برای شکست دشمن فراخوان عمل توده ای از پائین داد. در اینجا بعضی از نمونه ها از چگونگی عملکرد انقلاب فرهنگی وجود دارد:

- **گاردهای سرخ.** میلیون ها تن از جوانان در بریگادهای سیاسی سازماندهی شدند. آنها دولت و رهبران حزب را که جامعه را به عقب، به راه سرمایه داری می بردند، مورد انتقاد قرار دادند. آنها عملکردهای نخبه گرایانه در دانشگاه ها را به زیر انتقاد کشیدند. آنها کارگران و بزرگسالان جامعه را بیدار کردند که سرشان را بالا گیرند و آتوریته ها و سیاست های ارتجاعی را بزیر سوال کشند. آنها به روستاها سفر کردند که جنبش را گسترش دهند و در باره شرایط اقشار دهقانان آموزش ببینند.

- **روزنامه های بزرگ دیواری.** پوسترهای دست نویس بر روی دیوارهای مدارس و کارخانه ها و محلات راه یافتند. روزنامه های بزرگ دیو اری، صحنه حیرت انگیز راه افتادن انتقاد عمومی از رهبران و خط مشی های آنان بود. کاغذ و جوهر مجانی فراهم بود. همه بدان دسترسی داشتند. روزنامه های دیواری بزرگ پلاتفرم فوری و بی واسطه برای مناظره و بحث بودند. بیش از ده هزار نوع روزنامه و جزوات توسط افراد معمولی بعنوان وسیله ای برای بحث و مناظره بر سر مسائل سیاسی در مقیاس عظیم، چاپ شد. (و در پکن به تنهائی بیش از ۹۰۰ روزنامه وجود داشت) .

- **سرنگونی رهروان سرمایه داری و خلق ساختارهای نوین قدرت از پائین.** ۴۰ میلیون کارگر در شهرهای اصلی چین در کشمکش جدی و پیچیده سیاسی برای باز پس گرفتن قدرت از نخبگان، شرکت کردند. فضای سیاسی حاد و باردار بود. در شهر شانگهای بیش از هفتصد سازمان در کارخانه ها وجودداشت. از میان مناظره سیاسی و تجربه کردن و تحت رهبری انقلابیون مائوئیست نهادهای نوین قدرت پرولتاریائی ساخته شدند.

آیا در انقلاب فرهنگی خشونت بزرگی بکار رفته نشد و باعث رنج بسیاری مردم بیگناه نشد؟

.....

دنباله دارد .... بقیه در شماره آینده

«پرنده نوپرواز» را به یک ابزار کار سیاسی با توده ها بدل کنید!
آنرا وسیعا به میان توده ها ببرید!
با مردم بر سر آن بحث کنید!
نشریه حقیقت در نظر دارد ستونی را به ابراز نظرات خوانندگان این کتاب و پاسخگوئی به سئوالات آنان اختصاص دهد.
نظرات، انتقادات، پیشنهادات و پرسشهائی را که در گفتگو با مردم می شنوید گرد آوری کرده و برای نشریه حقیقت ارسال دارید!

***

با تشکر از رفیق نادر جنوب که نظرات خود را طی نامه مفصلی برای نشریه حقیقت ارسال داشت. در ذیل آن بخش از نامه این رفیق که مستقیما مربوط به کتاب «پرنده نوپرواز» است درج می شود.

هدف از این نوشته پرداختن به تحلیلی مختصر از کتاب پرنده نوپرواز است که حزب کمونیست ایران (م ل م) ارائه داده است.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بعنوان یکی از سازمانهای انقلابی در آن شرایط سخت با تمام نقاط ضعف و نارسایها پاسخی مناسب به ارتجاع داد. همانگونه که از خرداد ۱۳۶۰ به بعد در تمام اطلاعیه ها و نشریاتش اظهار داشت.

گرچه رژیم منفور جمهوری اسلامی سرمایه داری توسط بقایای رژیم گذشته و سرسپردگان جدید از قبیل توده ای و اکثریتی ها (که هنوز که هنوز است از جمهوری اسلامی حمایت همه جانبه میکنند) در شکست انقلاب نقش اساسی داشته اند. اما به عقیده من همه مسائل را نباید به توان جمهوری اسلامی یا توان نیروهای ضدانقلاب جهانی برای شکست انقلاب خلاصه کرد. بلکه دیوار دو طرف دارد طرف دیگرش خود نیروهای انقلابی بودند، که به وظیفه خودشان و رسالتی که داشتند عمل نکردند.

میتوان گفت که قریب یکصد سال است که ارتجاع حاکم بیاری امپریالیزم به قتل عام انقلابیون و کمونیستها و توده ها مبادرت می ورزد. شاید بتوان گفت هنوز درسهای لازم را پیشروان نگرفته باشند. دست کم وجه مشخصه اکثریت آنها خود محوربینی در تمام زمینه هاست. هر سازمان ، حزب و گروه خود را تنها آلترناتیو و سرآمد همه می داند. وجود همین پراکندگی و تعداد احزاب و سازمانها به دلسرد شدن آزادیخواهان و هواداران طبقه کارگر و سایر توده های میلیونی دامن می زند. تنها نیروئی که از این رهاورد نصیب فراوان عایدش می شود ضد انقلاب حاکم است که نوکر انحصارات، بانک جهانی و صندوق بین الملل پول می باشد و طبق دستورات آنها حتی آب هم نمی خورد.

خلاصه معلوم نیست که در کجا جنبش انقلابی ایران از این همه نابسامانی و پراکندگی از گذشته و حال درسی خواهد گرفت تا توان خود را به نحوی بالا برد که نیروی لایزال توده ها باورش کنند و به این همه فساد و تباهی و کشتار خانمان بر انداز پایان داده شود.

اعدام رفقای سربدار و سایر انقلابیون کمونیست از هر دسته و گروه پایان این سناریوی دردناک نیست. تا از تاریخ درسهای لازم را نگیریم همواره باید منتظر تکرار چنین مصائبی باشیم و با ابعادی وحشتناکتر سرمایه های گرانبهای خود را بسادگی از دست خواهیم داد. آیا هر روز شرایط انقلابی در کشورمهیا می شود؟ آیا هر روز جامعه این سرمایه ها را باز تولید می کند ؟ من چنین تصوری ندارم. برگردم به موضوع اصلی سربداران و تراژدی از دست دادن رفقایی که چکیده های انقلاب ۵۷ بودند. تحمل این شکست و مرگ آنها برای هر انقلابی که قلبش برای رهائی نوع بشر می تپد ضایعه ئی بس جان گداز است. اگر چه قریب به ربع قرن از آن تاریخ می گذرد. متاسفانه طی سالیان مدید کمتر کسی را یافتم که خود را در این شکست دردناک سهیم بداند. برخی انتقادات از زاویه مخالفت با قهر انقلابی صورت می گیرد. اگرکمی منصفانه به موضوع بنگریم و یا لااقل قبول زحمت کرده به اطلاعیه ها و بیانیه ها و نوشته های پی در پی نشریات حقیقت آن دوران مراجعه کنیم متوجه ژرفای روشن بینی آن نوشته ها و نویسندگانش می شویم که چگونه عمق فاجعه را پیش بینی می کردند. در عوض سخن وران مهمانیها و محفل های خانوادگی و رفیق بازیها و بده بستاهای سازمانی هرگز چنین باوری نداشتند و به جای پاسخگوئی به وظایف خود در آن شرایط معتقد بودند که این سرکوبها بسان موجی گذراست که جمهوری اسلامی هراز گاهی بدان مبادرت می ورزد. وجود چنان بینشهائی ناشی از فقدان تئوری انقلابی و دنباله روی از جنبشهای توده ای بود و ریشه در به عهده نگرفتن مسئولیت تغییر جامعه و کسب قدرت سیاسی از طریق قهر بود. امری که باید همواره برای آن تدارک دید و با بینش و اراده انقلابی به پیشواز خطرات رفت.

اساسا رفقای مائوئیست ما بخوبی توانسته اند به نقد همه جانبه از گذشته خود در زمینه کار نظامی و قیام آمل بپردازند و نکات مثبت و منفی آن را تجزیه و تحلیل کنند. پرداختن رفقا به بافت اقتصادی و اجتماعی جامعه و اشاره به رشد شهرها و پیشی گرفتن رشد روزافزون جمعیت ساکن در شهرها نسبت به روستاها و اینکه در نهایت سرنوشت حاکمیت در شهرها رقم خواهد خورد و تاکید بر اینکه در مقابل شهرها روستاهای فراوانی هم وجود دارند که بخشی از نیروی کار بویژه کشاورزی ساکن آنند و نباید از نیروی آنها در انقلاب غافل ماند نکات بسیار مهمی هستند. بویژه آنکه رفقا روشن میکنند که وجود دیکتاتوری شدید در شهرها که بصورت وحشتناکی از رشد آگاهی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان و سازماندهی آنها ممانعت می کند. سازمانهای انقلابی و پیشرو را ملزم می کند که جهت رویارویی با دیکتاتوری عریان تلاش همه جانبه ای را مبذول دارند. مبارزه قهر آمیز را سازمان دهند و راهگشای ایجاد ارتش خلق و مناطق پایگاهی شوند. و برای حفظ دستاوردهای انقلاب آماده رویارویی با ارتش حاکم باشند.گرچه تاکنون کشور ما دو انقلاب و چند خیزش عظیم توده ای را پشت سر نهاده ، اما یکم ما فاقد یک حزب قدرتمند و جدی بودیم که هدفش کسب قدرت سیاسی باشد. در نتیجه ارتش خلقی هم نداشته ایم تا بتواند از دستاوردهای مبارزاتی مردم حفاظت کند. کتاب «پرنده نو پرواز» حامل تئوری است که به وسیله مائو بنیان نهاده شد و صحت آن نیز در انقلاب چین وسایر نقاط دنیا محک خورد. بی شک این کتاب محتاج بررسی همه جانبه است و نیاز به همیاری همه کمونیستها و انقلابیون وفادار به انقلاب قهر آمیز به رهبری طبقه کارگر در سطح کشور است تا ناروشنائیهای آن رفع شود و ما با پشتوانه وسیعتری انقلاب را سازماندهی کنیم.

با تشکر - نادر جنوب
اکتبر ۲۰۰۴

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN , GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م) : WWW.SARBEDARAN.ORG
پست الکترونیکی: Haghighat@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

www.awtw.org